

سال دوم - شماره ۴  
شهریور ۱۳۶۴  
سپتامبر ۱۹۸۵

# جنگل

نشریه تئوریک دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق ایران  
ارتش‌رهایی بخش خلقهای ایران - (سوئد)



- \* "اقلیت" همدوش اکونومیست‌ها (۴) \* کوبا از پیروزی انقلاب تا
- \* "مارکسیسم انقلابی" و برگزاری کنگره حزب \*
- \* تئوری مبارزه مسلحانه (۲) \* ویتنام در راه سازندگی (۲) \*
- \* سلطه امپریالیسم (مبانی درک اریستوکراسی کارگری) (۳) \*

صفحه

فهرست

- ۱ پیشگفت —————  
نوشته : پرویز آذری
- ۴ منتخب مقالات " نبرد خلق " — شماره ۲، فروردین ۱۳۵۳  
۱ — سسر مقاله  
۲ — اندیشه مائوتسه دن و انقلاب ما  
۳ — راهی که مرا به لنینیزم هدایت کرد — نوشته : هوشی مین  
۴ — يك شعر کوتاه از هوشی مین
- ۱۲ " اقلیت " همدوش اکونومیست هسا ( ۴ )  
نوشته پرویز آذری
- ۲۴ سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران ( ۵ )  
( مبانی داریستو کراسی کارگری ) — نوشته : آرش نظام
- ۳۳ بیداد چریک فدایی خلق رفیق فرهاد سپهری  
" میراث "
- ۳۵ رهبری مجاهدین و " عروج " از صخره نکاح !  
نوشته : آرش نظام
- ۴۱ " مارکسیسم انقلابی " و تئوری مبارزه مسلحانه ( ۲ )  
نوشته : پرویز آذری
- ۵۳ کوبا : از پیروزی انقلاب تا برگزاری نخستین کنگره ( ۱ )
- ۶۶ ویتنام در راه سازندگی ( ۲ )
- ۷۲ فاکت هایی در باره السالوادور ( ۱ )
- ۷۷ اکنون همد چیز علیه چریکها تحت فرمان است

# برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق بزهبری طبقه کارگر



سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم  
جمهوری اسلامی!

## پیشگفتار

ظاهراً مهمترین رویداد سیاسی یکماه گذشته در ایران، انتخابات ریاست جمهوری بود. در حالیکه عملاً بخاطر بی‌اعتنایی کامل و بی‌تفاوتی مطلق توده‌ها نسبت به آن، نیک میتوان گفت که این رویداد سیاسی بی‌اثرترین و بی‌اهمیت‌ترین اتفاق ممکنه در زندگی روزانه مردم میهن ما بوده است. انتخابات ریاست جمهوری در شرایطی برگزار میشد که ۶ سال متمادی را خلق ما از درون پر رنج‌ترین و دردناک‌ترین ستمهای ناشی از سلطه حاکمیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی طی کرده بود و هنوز در چنگال خونین و شقاوت پیشه دولت امپریالیستی به مقاومت جانانه خود ادامه میداد. این انتخابات و نتایج آن از یکطرف سند رسمی رسوایی و فضاحت مکرر جمهوری اسلامی گردید و از طرف دیگر اعلامیه علنی مقاومت و ستم‌ناپذیری توده‌ها در برابر چشمان از حدقه در آمده و متعجب سرکردگان حاکمیت امپریالیستی گردید.

جمهوری اسلامی از آغاز سلطه خونبار و ننگین اش از اینگونه انتخابات فرمایشی بارها به راه انداخته بود و هر بار از بار پیش مفتضح‌تر و دست‌از‌پا‌درازتر از معرکه خارج شده بود. انتخابات ۲۵ مردادماه امسال هم نظیر نمایشات فرمایشی گذشته رژیم و بمراتب با بی‌تفاوتی بیشتر و عدم استقبال نمایان اکثریت عظیم توده‌ها مواجه گردید. هر چند که دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم و عوامل و سرکردگان اصلی امپریالیسم نظیر هاشمی رفسنجانی و خمینی، طبق معمول به اتحاء گوناگون به التماس و درخواست افتاده و گاهی توده‌ها را نسبت به "وظیفه شرعی" ششان مطلع کرده و گاه سعی میکردند آنان را از عواقب تحریم انتخابات بترسانند و از مردم میخواستند که به دعوت "امام" وقاحت پیشه، لبیک گفته و به پای صندوقهای رای بروند، اما سوت و کور بودن حوزه‌های انتخاباتی در بیشتر نواحی و شهرها در همان روز برگزاری گواهی میدادند که این حرکات مذبحخانه و بی‌اثر در اراده آگاهانسه توده‌ها تاثیری نداشته و مردم میهنمان نه تنها دیگر چنین نمایشات مسخره‌ای را در زندگیشان جدی تلقی نمیکنند بلکه با عدم شرکت خود در آن، اعتراض و خشم فرو خفته خودشان را با وضوح تمام علیه دستگاه دولتی به نمایش میگذارند.

سردمداران ستمکار رژیم بیش از برگزاری انتخابات با فریبکاریهای همیشگی شان سعی میکردند از جمله با سر زبان انداختن اسامی شخصیت‌های قلبی مورد غضب رژیم، انتخابات خود را بدینصورت باصطلاح آزاد جلوه‌گر کنند در این میان بخصوص نقش تطهیر کننده بازرگان در پوشاندن دستان تا مفرغ بخون آلوده رژیم و تشویق کردن توده‌ها به شرکت در انتخابات زیاد بچشم میخورد. اما برخورد خونسردانه و بی‌تفاوت خلقهای ایران به این بازیهای من‌درآوردی و رسوا شده رژیم، ثابت کرد که توده‌ها کاملاً به ماهیت این نقشه‌ها و عناصر وابسته به امپریالیسم پی برده‌اند و نشان داد که کارد به استخوان رسیده و اگر فریادهای خشم و اعتراض مردم سیلی بنیان‌کش نمیشود و بساط رژیم ننگین جمهوری اسلامی را درهم نمی‌کوبد تنها بخاطر فشار بی‌وقفه سرکوب و قتل‌عامهای دستگاههای نظامی رژیم است. برای مردم که به دفعات اینچنین انتخابات بی‌مایه و فرمایشی‌ای را تجربه کرده بودند و بسا تجارب گذشته شان دریافته بودند که جریان انتخابات چیزی نیست که در شرایط سلطه امپریالیسم آنها بتوانند با شرکت در آن مسیرش را بنا بمیل و اراده خودشان تغییر داده و سرنوشت خود را بدست بگیرند، مسئله تحریم کردن انتخابات یک امر واجب تلقی گردید. توده‌ها در برخوردشان با انتخابات پیشین بخوبی فهمیده بودند که حکومت

جمهوری اسلامی اساس بقا، اش نه بر پایه آراء عمومی و اراده خلقهای تحت استثمار پی ریزی شده است بلکه حیات و دوام حکومتش بطور فزاینده ای وابسته به قهر ضد انقلابی و سرکوب وحشیانه است. بهمین جهت آنها به راحتی نمیتوانستند به این نتیجه برسند که دولت جمهوری اسلامی حکومتی نیست که بتواند بپذیرد توده هسا خود سرنوشت و آینده شان را از طریق يك انتخابات واقعی و دموکراتیک معلوم کنند.

از طرف دیگر و در جبهه ضد خلق، نتیجه از قبل معلوم بوده انتخابات یکبار دیگر به روشنی نشان داد که علیرغم وجود تضادهای ناگزیر درونی دولت که بویژه بر اثر مبارزات و مقاومت آشتی ناپذیر خلقهای میهنمان هر روزه - عمیق تر و چاره ناپذیر تر میگردد، کماکان جناحین حاکمیت بر سر حفظ دستگاه دولتی و تداوم سلطه امپریالیسم برگرده توده ها، هیچگونه اختلافی ندارند و چوب دستی ادب خمینی در اینگونه مواقع بمتابیه حلال و مشکل گشای اصطکاکهای درونی حاکمیت، هر دو جناح را بنفع کل دستگاه دولتی بر سر جای خود نشانده و نهایتاً حرکت رژیم را در جهت بقا، حاکمیت امپریالیسم به جریان درمیاورد.

وضعیت آشفته و منهدم شده اقتصاد کشور، شرایط زندگی سخت و مرارت بار تمامی اقشار مردم که نتیجه مستقیم ۶ سال حکومت مهلك ترین دولتهای وابسته به امپریالیسم بر سرنوشت خلق و میهنمان بوده است و نیز رسواتر شدن بیشتر و بیشتر فضاحت بار ماهیت ضد خلقی خمینی و دار و دسته ارتجاعیش بگونه ای در زندگی توده هسا نمایان گشته است که آنان خمینی را فقط مترسکی مضحك میدانند که فقط نقش وی در بین دارو دسته خودش موثر است. و حیات وی برخلاف روزهای قیام هیچگونه تاثیر تهییج کننده و برانگیزنده ای در توده ها ندارد، برعکس، امروزه مردم ستم کشیده ما که تمامی آلام و مشقات خود را ناشی از حکومتی میدانند که با اشاره انگشت خمینی بگردش درمیا آید، برای وی جز مرگی منفور آرزویی دیگر ندارند. آنها اکنون بخوبی فهمیده اند که ۶ سال رنج و مصیبت، فقر و تنگدستی وسیع تنها حاصل سیاست امپریالیستی حکومتی بوده است که خمینی در آن نقشه سی اصلی را ایفاء مینماید.

انتخابات ریاست جمهوری در شرایطی برگزار شد که موقتاً تب مرحله دوم جنگ بین ایران و عراق به فروکشی نسبی دچار شده بود و در عوض رژیم تمام نیرو و توان سرکوب کنندگیش را علیه مبارزات دلاورانه خلق کرد بسیج کرده و با استفاده از شرایط مساعدی که جنگ از پیش مغلوبه بین کومله و حزب دموکرات بوی واگذار کرده است، دست به حمله ای وسیع به نقاط باقیمانده در دست نیروهای انقلابی زده و به پراکندن قوای انقلاب مبادرت ورزید. خاموش شدن نسبی جنگ و دامنه حملات طرفین در جبهه جنگ ایران و عراق و در عوض بالا گرفتن دامنه حملات ضد خلقی رژیم به مواضع قوای انقلابی در کردستان در شرایطی که انتخابات ریاست جمهوری برگزار میشد، بخوبی ماهیست امپریالیستی رژیم را آشکار ساخت و نشان داد که چگونه يك جنگ تحمیلی و بی سرانجام نظیر جنگ بین کومله و حزب دموکرات میتواند زمینه سرکوب نهایی مقاومت دلیرانه خلق کرد را برای رژیم فراهم نماید و این سنگسار انقلاب را که نقشی اساسی در مبارزات خلقهای میهنمان دارد، باز پس گرفته و سیطره رژیم را بر سراسر ایران حکمفرما گرداند. گرچه جنگ از پیش مغلوبه بین حزب دموکرات و کومله روحیات و احساسات انقلابی خلق کسرد و سایر خلقهای میهن مان و نیروهای انقلابی را جریحه دار کرده است و تاثیرات خوبی اصلاً بر روحیه مقاومت - کنندگی آنان نداشته است، ولی علیرغم تمام این تاثیرات منفی و باز دارنده، خلق کرد به مبارزه مسلحانه قهرمانانه خود ادامه میدهد و با ارائه ابتکارات خود بخودی بارها مراتب انزجار خود را نسبت به کشمکش های تنگ نظرانه رهبران کومله و حزب دموکرات که اینک در درگیریهای مسلحانه پیشمرگه های این دو سازمان انعکاس یافته است، نشان داده است. و هم چنین طبقه کارگر و سایر خلقهای زحمتکش در ابعادی تازه تر، به مبارزات خود علیه دستگاه حکومتی جبار جمهوری اسلامی ادامه داده و با وجود افت و خیزهای متناوب، هنوز آهنگ تند شونده و فزاینده مبارزات خود را حفظ نموده و روحیه انقلابی خویشان را از دست نداده اند. در چنین شرایطی تنها با رهبری يك جریان واقعی که متکی به سلاح مارکسیسم - لنینیسم بوده باشد و مبارزات قهر آمیز توده ها را وارد بستر مبارزه

مسلحانه توده ای طولانی علیه امپریالیسم و حاکمیت وابسته بدان بنماید ، قادر است جنبش انقلابی خلق را بسوی حاکمیت زحمتکشان به هژمونی طبقه کارگر بنماید و یک خلق زجر دیده و استثمار شده را از بختک جنگل غیبر عادلانه نجات بخشیده و صلحی پایدار و عادلانه را بر سراسر خاك خونین مان بگستراند .

پایان

### گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در مرداد ماه

- |                            |   |                           |
|----------------------------|---|---------------------------|
| ★ رفیق غلامرضا پانزاد      | * | ★ رفیق احمد زبیرم         |
| ★ رفیق عبدالله بیدختی      | * | ★ رفیق محمد صفاری آشتیانی |
| ★ رفیق حسین الهیاری        | * | ★ رفیق فرخ سپهری          |
| ★ رفیق عباس جمشیدی رودباری | * | ★ رفیق مهدی فضیلت کلام    |
| ★ رفیق ونداواایمانی        | * | ★ رفیق فرامرز شریفی       |
| ★ رفیق بهروز کتابی         | * | ★ رفیق فریدون شافعی       |
| ★ رفیق هاسان شفیع          | * | ★ رفیق جهانبخش پایداری    |
| ★ و رفیق علی علامه زاده    | * | ★ رفیق مرتضی فاطمی        |
|                            | * | ★ رفیق هرمز گرجی          |

### تقدیم به رفقای در "بند"

هان ای تکیده قامت من  
ای رفیق  
دیوار تنگ محبس سناکت  
برخود میفشرد تن و روح را  
برخود میپچ زین همه تنگی  
برخود میپچ زین همه تاریکی  
خورشید پشت پنجره در انتظارست  
هان ای نشسته به خون  
ای مرد  
بگذار تازیانه فرود آید بر بند بند پیکر خونینت  
بگذار زخم ، زخم گر زاید  
بگذار لاله شکوفاند از تازه زخم ، تازیانه دشمن  
بگذار خون تازه بپیراید اندام مرد میت را  
لیخند سرخ لاله ها خون آوند  
فردای زنده ی ما را فریاد میکند .

## آبونهان جنگل

بهای اشتراك :

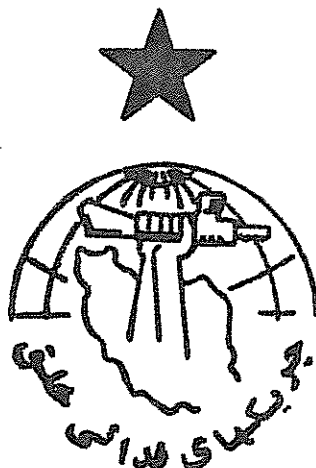
اروپا ۵ شماره ۸۵ کرون  
ایرنا ۵ شماره ۱۰۵ کرون

لطفا فرم زیر را برای ما ارسال کنید

نام .....

نشانی .....

# نابودباد جنگ و ضد خلقی دولت‌های وابسته، ایران و عراق



# نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق

منتخب مقالات "نبرد خلق"

فروردین ۱۳۵۳

شماره دوم

"نبرد خلق" ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق برای نخستین بار در تاریخ فروردین ماه سال ۱۳۵۳ انتشار یافت. این ارگان در آن موقع وظیفه داشت به توضیح و تشریح مسائل جنبش مسلحانه ایران در رابطه با پروسه رشد انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای میهنان بپردازد و بدینسان بین رشد مبارزه مسلحانه که بوسیله پیشگامان مسلح خلق جاری میشود با نیاز توده ها به کسب شناخت، رابطه ای آگاهانه ایجاد نماید.

یک دوره از انتشار "نبرد خلق" - یعنی حداکثر تا مقطع سال ۱۳۵۵ که هنوز رویزیونیسم و اپورتونیسم مودی در درون - مرکزیت سازمان در پناه ایده های شهید جزئی ریشه نکرده بود - شامل مقولات و متون بسیار ارزنده و مفید است که در ارتباطی تنگاتنگ با تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" به نظم و نسق درآمده اند - (لازم به تذکر است که سازمان "اقلیت"، اکنون "ارگان شوریک - سیاسی" خود را تحت همین عنوان بیرون میدهد. ارگان نامبرده در اینجا مورد نظر ما نیست) - مطالب و مقالاتی که در این دوره از "نبرد خلق" به تحریر درآمده اند، ثابت میکنند که سازمان چریکهای فدایی خلق بر پایه اندیشه انقلابی رفیق کبیر مسعود احمدزاده برپا گردید و براتیک عملی و نظری آن تا مدت ها، یعنی تا پیش از رخنه و رشد افکار غیر مارکسیستی شهید جزئی در درون این سازمان، بر این مبنا ریخته میشد. از این لحاظ ما بویژه بمنظور درک عمیق تر و همه جانبه تر تئوری م.م. پمبایه تنها تئوری ظفر نمون انقلاب ایران، شروع به توجه دیدن چاپ برخی از مقالات "نبرد خلق" نموده ایم. معیار ما در گزینش مقالات "نبرد خلق"، بیشتر طرح مجدد مسائل توضیحی و ترویجی مندرج در این مقالات در رابطه با مسائل و دشواریهای عملی و نظری جنبش مسلحانه ایران بود است و نه چیز دیگر. بدینوسیله امید داریم که توانسته باشیم توجه هواداران مبارزه مسلحانه را نسبت به دوباره خوانی خلاق و عمیق تر این آثار جلب نموده و درست تر در جهت مضمون حرکت آگاه گزانه خود سمت گیری کرده باشیم. بنظر ما متأسفانه اولیه ای که از رفقای چریکهای فدایی خلق در سالهای نخستین پایه گذاری جنبش مسلحانه ایران در این ارگان بجای مانده است، با وجود قلت و حجم محدود آنها دارای نکات اساسی و قابل ملاحظه و تعمقی هستند که اکنون با توجه به شرایط استثنایی جنبش مسلحانه، میتوانند منابعی تردیدناپذیر در تجدید فهم و ادراک بهتر تئوری م.م. در رابطه با مشکلات فعلی جنبش مسلحانه محسوب گردند.

" ۰۰۰ برای اینکه پرولتاریا را از فرهنگ ملط جدا کنیم ، سموم خرده بورژوازی را از اندیشه و زندگی او بردانیم و با پایان بخشیدن به از خود بیگانگی او نسبت به بینش خاص طبقاتیش ، او را برای مبارزه رهائی بخش به سلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم ، باز لازم است کسه تصور او را از ناتوانی مطلقش در نابودی دشمن در هم شکنیم . قدرت انقلابی در خدمت این امر قرار میگیرد . اعمال این قدرت که علاوه بر سرشت تبلیغی خود با تبلیغ مجزای سیاسی درمقیاس وسیع همراه می شود . پرولتاریا را بوجود منبعی از نیرو که متعلق بخود اوست آگاه می سازد . . . . . "

" رفیق پرویز پویان "

" ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا "

ما از همان آغاز مبارزه قصد داشتیم که اعمال مسلحانه را که اساسا خصیت سیاسی دارند با کار توضیحی درآمیزیم و در این زمینه کوششهایی نیز بعمل آمد و موفقیتهایی نیز کسب شد ولی هنوز بصورت یک سیستم حساب شده با برنامه ریزی مشخص و مدت دار نبود و این بدان علت بود که ما عملا توان کافی برای اجرای این طرحها را نداشتیم . اما امروزه در رابطه با رشد جنبش میتوانیم یک برنامه ریزی حداقل را در این زمینه بعمل آورده و با اجرای آن پردازیم و بتدریج آنرا گسترش دهیم . این امر خود نشانه پایان مرحله اول جنبش " مرحله جلب حمایت آگاهترین عناصر و یک پیروزی نسبی در روند مبارزات طولانی خلق میباشد .

انتشار نبرد خلق بخشی از کوششهای ما در این زمینه تشکیل میدهد . این نشریه فعلا در سطح مشخصی انتشار یافته و بهمگونسازی نظرات مبارزین و پی ریزی یک اقدام منظم در جهت آگاهسازی توده ها و دادن ابعاد

سر مقاله :

در این ماه ما فرصت یافتیم دومین شماره " نیورد خلق " را تحت شرایط حکومت نظامی پنهانی کسه دیکتاتوری نظامی - پلیسی شاه در ایران برقرار کرده است منتشر سازیم انتشار " نیورد خلق " نشاندهنده آغاز مرحله نوینی در تاریخ جنبش چریکی ایران است ، مرحله ای که در آن مسایل عملی نوینی در رابطه با رشد جنبش در دستور کار مبارزین مسلح قرار میگیرد . در این مرحله ما میبایست کار توضیحی را در رابطه با عملیات مسلحانه هر چه بیشتر گسترش دهیم و بدین ترتیب بیشترین بازده را از نظر تبلیغ و آگاهسازی توده ها بدست آوریم . سازمان ما تابحال بخاطر فشار هائی که از جانب رژیم وابسته بامپریالیسم شاه بدان وارد شده در زمینه کار توضیحی پیشرفت مطلوبی نداشته است . البته این بدان معنی نیست که ما اساسا ب فکر آن نیز نبوده ایم بلکه این امر بدلیل ضعفهای اجرائی ناشی از دوران کودکی جنبش ما بسوده است .



میشود و از همین روی به بهترین وجهی مورد پذیرش خلق قرار میگیرد.

خلق ما که در گذشته کمتر با رهبران سیاسی و پیشاهنگان راستین و فداکار مواجه بوده است و از همین روی اعتمادش دستخوش تزلزل شده است، امروز با اتکاء به آزمونها و تعالیم نیروهای پیشتاز واقعی خود در راه یافتن خودآگاهی طبقاتی گام بردارد و با حمایت معنوی و مادی خود از مبارزات نوین رهائی بخش ابعاد هر چه وسیعتری باین مبارزات ببخشد.

"با ایمان به پیروزی"

"چریکهای فدایی خلق"

فروردین ۱۳۵۳

جدیدی با اثرات پیکار مسلحانه خواهد پرداخت، ما بدینوسیله کار توضیحی و آماده سازی سیاسی را در سطح عناصر آماده خلق آغاز میکنیم و بتدریج آنرا در سطح وسیع تری گسترش خواهیم داد و خواهیم توانست خطوط مشخص تری را برای ادامه این برنامه ترسیم نماییم.

بنظر ما کار توضیحی سیاسی میبایست همراه با اقدامات نظامی نیروهای پیشاهنگ که اساساً بخاطر اهداف سیاسی صورت میگیرند آمیخته شود. بدین ترتیب کار توضیحی سیاسی از یک پشتوانه عملی برخوردار خواهد بود و بیشتر این تأثیرات را ایجاد خواهد کرد. اکنون نوشته ها و توضیحات سیاسی پیشاهنگان مسلح خلق ایران از یک میراث عمیق انقلابی هر چند کوتاه مدت ولی نیرومند و افتخار آمیز برخوردار است و با خون صدها تن چریک پاکباز خلق تضمین

\*\*\*\*\*

### اندیشه مائوتسه دون و انقلاب ما

سطح عمل را ارتقا میدهد و سبب خلاقیت و نوآوری در تئوری نیز میگردد. آثار پر ارزش رفیق مائوتسه دون به ما نشان میدهد که او تئوری های مارکسیزم-لنینیسم را بدین صورت آموخته است. آثار او تاریخ تحلیلی انقلاب چین است و زندگیش آینه ای از زندگی انقلابی خلق چین. آثار رفیق مائوتسه دون یک دوره غنی تعلیمات مارکسیزم-لنینیسم است که بر اساس تجربه انقلاب چین تدوین شده است. زندگی و تفکر انقلابی مائو و درآمیختن او با توده ها سبب شده است که بتواند مارکسیزم-لنینیسم را بصورتی ساده و عامه فهم و در عین حال دقیق موشکافانه و خلاق عرضه کند. نوآوری - اندیشه مائوتسه دون اصولاً در استراتژی جنگ انقلابی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال و نیز در بسیاری مسایل استراتژیکی و تاکتیکی انقلاب چین است. بدین جهت خواندن آثار مائو و آموختن نوآوری های او و

رفیق مائوتسه دون مارکسیست - لنینیست کبیری است. او به سبب داشتن صداقت، ایمان، پشتکار و استعداد فوق العاده اش توانسته است بهترین سخنگوی تجربه انقلاب چین باشد. مائو مارکسیزم-لنینیسم را به نحو خلاقانه آموخته است و این بدان دلیل است که او همیشه در تجربیات انقلابی خلق چین شرکت داشته، با زندگی و عمل انقلابی توده ها درآمیخته و همراه با آن، بر اساس ضرورت زندگی و عمل انقلابی خود به آموزش مارکسیزم-لنینیسم پرداخته. تئوری وقتی که نه بر اساس ضرورت عمل، بلکه به عنوان نوعی تفنن روشنفکرانه آموخته میشود، گذشته از اینکه نمیتواند خلاق باشد، سبب انحرافات گوناگون سوبژکتیویستی هم میگردد، ولی وقتی که همراه با عمل و براساس ضرورت زندگی عملی آموخته میشود، از انحرافات امپریستی جلوگیری می کند،

بویژه برای انقلابیون کشورهای مستعمره و نیمه - مستعمره ضروری است. اما در میان مارکسیست - لنینیست های خارج از چین دو نوع برخورد نادرست با اندیشه های رفیق مائوتسه دون وجود دارد. رویزیونیست ها که فقط ادعای مارکسیست - لنینیست بودن را دارند، اندیشه های رفیق مائوتسه دون را انحراف از مارکسیسم - لنینیسم میدانند و هزاران تهمت رنگارنگ به آن میزنند، اینان به میل خود، اصطلاح "مائوئیسم" را ساخته اند و آن را در برابر مارکسیسم - لنینیسم قرار داده اند، در حالی که اندیشه مائو چیزی بجز مارکسیسم - لنینیسم خلاق در معارضه با رویزیونیسم جدید نیست. گروه دیگری از مارکسیست - لنینیستها وجود دارند که خود را پیرو اندیشه مائوتسه دون میدانند و در گفته ها و نوشته های خود همواره با تجلیل فراوان از او یاد میکنند ولی در واقع روح خلاق اندیشه او را درک نکرده اند و فقط گفته های او را پیروی بازگو میکنند و در واقع با چشمان بسته در برابر نوری خیره کننده نماز می گزارند. اینان برنامه عمل خودشان را از روی گفتارهای تبلیغاتی رادیو پکن تنظیم میکنند و در نتیجه کار و زندگی خود را رها کرده اند و از صبح تا غروب به رویزیونیسم خروشچفی فحش می دهند. شوروی را با امریکا کاملاً یکسان میدانند و گاهی هم درباره برنامه انقلاب در یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال خیالی که با چین قبل از انقلاب مومیزند، حرفی میکنند. البته مبارزه با رویزیونیسم جدید تنها راه ایجاد وحدت در نهضت کمونیستی جهان است و کمونیست های کشورهای مستعمره و وابسته نیز بیشترین درس را میتوانند از انقلاب چین بگیرند ولی حرف اینجاست که این پیروان ظاهری اندیشه مائوتسه دون خود در خارج از نهضت کمونیستی جای دارند.

اینان در عمل انقلابی خود برای تغییر دادن جامعه از اندیشه مائوتسه دون بعنوان تئوری راهنمای عمل کمک نمیگیرند، بلکه با اندیشه مائوتسه دون خود را سرگرم میکنند. عمل گویا انقلابی آنان را ضرورت عینی جامعه ای که میخواهند تغییرش دهند تعیین نمیکند، بلکه آنان گوششان به رادیو پکن و چشمشان به روزنامه های چین است، هر چه آنها گفتند، اینها بزبان مسادری خود ترجمه اش میکنند و در باره آن جار و جنجال به

راه می اندازند. عمل انقلابیشان بهمین محدود میشود. نوع وطنی این پیروان اندیشه مائوتسه دون، هنوز خیال میکنند که ایران کشوری نیمه مستعمره - نیمه فئودال است زیرا چین در زمان انقلاب نیمه مستعمره - نیمه فئودال بوده است. اگر در کنار اینان ساعتها بنشینیم و فقط گوش بدهی، همه اش به شوروی و خروشچف فحش میدهند و میگویند که شوروی از آمریکا بدتر شده و غیره، گویا که جز این حرفها هیچ کار دیگری ندارند. اما اگر از آنها بپرسی بالاخره خودت چکاره ای و میخواهی چکار کنی؟ میگویند که "میخواهیم حزب درست کنیم، وظیفه عاجل ما مارکسیست - لنینیست ها و پیروان اندیشه مائوتسه دون ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر است" و با شعارهای مشابه دیگری میدهند. اینان بدو دسته تقسیم میشوند، یا کسانی هستند که واقعا به حزب خودشان اعتقاد دارند و آدمهای باصداقتی هستند که در این صورت شروع به کار میکنند: نخست می آیند و یک گروه کوچک برای کتابخواندن یا تکثیر جزوه و یا حداکثر برای تحقیق عینی تشکیل میدهند. ولی اگر نخواهند یا نتوانند از سرنوشت گروهها و سازمانهایی که در بیست ساله اخیر در ایران تشکیل شده است درس بگیرند و تجارب آنها را بدرستی جمع بندی کنند بالاخره در مرحله ای از رشد سازمانی خود به چنگ پلیس میافتند و بقیه عمر را باید معصومانه در گوشه زندان سرکنند. اغلب اینها تعداد افراد گروه خود را از ده یا بیست نفر نمیتوانند زیاده تر کنند، و قبل از آن میروند، و با این حال آرزوی تشکیل حزب را به همان صورتی که در چین تشکیل شده، همچنان در دل نگه میدارند. اینان فقط گناهشان این است که روح اندیشه مائوتسه دون را درک نکرده اند، اینان قابل معالجه هستند: نخست باید وادارشان کرد که بروند و یک بار جزوه کوچک ولی اثر کبیر فلسفی مائوتسه دون، "درباره عمل" را بخوانند. آنگاه باید در باره شکل گروه و سازمان انقلابی و تبعیت آن از شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه با آنان سخن گفت تا راه درست تشکیل حزب در جامعه ما دریابند. اما دسته دیگری از این پیروان اندیشه مائوتسه دون نیز هستند که خود دقیقاً میدانند که چه میکنند: آنها میروند در سوئیس و یا سوئد و یا در جای دیگری در زیر سایه دموکراسی بورژوازی می نشینند و راجع به انقلاب ایران

مقاله مینویسند ، کسی هم با کار آنها کاری ندارد اگر هم در ایران بودند ، راجع به انقلاب سوئیس و سوئیس مینوشتند و باز کسی با آنها کاری نداشت . البته در اینجا لازم است این نکته را تذکر بدهیم که تمام انقلابیون ایران در خارج از کشور چنین نیستند . برخی از آنان الزاما در خارج هستند و یا نمی خواهند در ایران بمانند و هر وقت که امکان بیابند به ایران می آیند . به هر حال مبارزه در خارج از کشور تا زمانی که نقش کمکی را نسبت به مبارزات داخلی اجرا کند و یا به عنوان تدارکی برای آمدن به ایران باشد مثبت و مفید است . اما بسیاری از این به اصطلاح پیروان اندیشه مائوتسه دون چنین نیستند . آنها فقط با اندیشه مائوتسه دون بازی می کنند .

کوتاه سخن اینکه ما مائوتسه دون را همچون یک مارکسیست - لنینیست کبیر می شناسیم که مذاقست آمیخته به نبوغش او را به سخنگوی واقعی انقلاب چین تبدیل کرده است . اندیشه او بیان خلاق مارکسیزم - لنینیزم عصر ما است . اما ما بر خلاف مدعیان یاد شده عصاره اندیشه مائوتسه دون را درک کردیم . استالین رهبر کبیر پرولتاریا می گوید :

"دو گروه مارکسیست وجود دارند ، هر دو در زیر درفش مارکسیزم کار میکنند و خود را مارکسیستهای "تمام عیار" میدانند . یا وجود این بهیچ وجه شبیه هم نیستند بالاتر آنکه یک دره حقیقی آنها را از هم جدا می کند . زیرا شیوه های کار آنها کاملا مخالف یک دیگر است .

گروه اول معمولا بیک قبول ظاهری ، به یک اعلام تشریفاتی مارکسیزم ، قناعت میکنند چون نمیتوانند یا نمیخواهند عصاره مارکسیزم را بدست آورند . چون نمیتوانند یا نمیخواهند آنها بر حقیقت تطبیق دهند و اصول زنده و انقلابی مارکسیزم را بفرمول های بیجان و بیمعنی تبدیل میکنند فعالیت های خود را بر تجربه و بر آنچه کار پراتیک می آموزد مبتنی نمیکنند بلکه بر منقولات از مارکس مبتنی میسازند . تعالیسم و دستورات خود را از تحلیل واقعیات موجود نمیگیرند ، بلکه از مقایسات و مشابهات تاریخی میگیرند . مغایرت میان قول و فعل بیماری عمده این گروه است .

یاس و عدم رضایت دائمی از سرنوشت ، سرنوشتی که غالباً برای این گروه کارشکنی میکند و آنها را بسور

میکنند . از اینجا سرچشمه میگیرد . این گروه را در روسیه منشویک و در اروپا اپورتونیست میگویند . رفیق "یوگنی شچزچیک در گنگره لندن خیلی خوب گفت که آنها بر روی نظریه مارکسیستی نمی ایستند بلکه بر روی آن می خوابند ، لم میدهند .

گروه دوم از دیگر سو اهمیت اساسی برای قبول ظاهری مارکسیزم قائل نیستند ، بلکه برای تحقیق آن و تطبیق آن بر طبیعت اهمیت اساسی قائلند . آنچه این گروه توجه خود را بطور عمده بسوی آن معطوف میکنند تبیین طرق و وسائل تحقق مارکسیزم است ، به نحوی که به بهترین وجه پاسخگوی اوضاع باشد و همانطور که اوضاع تغییر میکند ، این طرق و وسایل هم تغییر میکنند دستورات و تعالیم خود را از مقایسات و مشابهات تاریخی اخذ نمی کنند ، بلکه از شرایط دور و بر اخذ میکنند . فعالیت های خود را بر منقولات و کلمات قمار استوار نمی کنند ، بلکه بر تجربه و پراتیک استوار میکنند . هر قدم را با تجربه آزمون میکنند . از خطاها درس میگیرند و بدیگران می آموزند که چگونه زندگی نو را بنا کنند . و همین امر واضح میکند که چرا در فعالیت های این گروه میان قول و فعل اختلافی نیست و چرا تعلیمات مارکس کاملاً حافظ نیروی جاندار انقلابی آنها است .

برخورد ما نیز با اندیشه رفیق مائوتسه دون مانند آن گروه دومی است که استالین می گوید . ما آثار مائوتسه دون را میخوانیم و بیشترین تعلیم را از آن میگیریم ولی ندیده نمیگوئیم که کشور ما هم نیمه مستعمره - نیمه فئودال است ، زیرا که حرف های مائوتسه دون را در باره کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال چین حفظ نکرده ایم ، بلکه شیوه تحلیل او را از طبقات آنروز چین آموخته ایم و میتوانیم بر مبنای آن جامعه خودمان را به عنوان یک واقعیت عینی تحلیل کنیم . ما تجربیات حزب کمونیست چین را آموخته ایم و باز هم می آموزیم ، ولی هرگز نمیگوئیم که حزب کمونیست ایران نیز دقیقاً به همان صورتی که در چین تاسیس شده است ، تاسیس خواهد شد . ما بر مبنای تجربیات خلق های پیشرو و از جمله چین ، واقعیات مبارزات سیاسی ایران را در سالهای اخیر مطالعه و جمع بندی می کنیم . البته بسیاری از مشخصات انقلاب ما به انقلاب چین شبیه است . هم

چنین بسیاری از مشخصات انقلاب ما و بسیاری از مشخصات انقلاب چین به انقلاب اکتبر شباهت دارد. اما در عین حال هم انقلاب ما و هم انقلاب چین دارای ویژه گیهای خاص خود نیز هستند که باید در عمل و با مطالعه واقعیت عینی خود جامعه کشف کردند. این یکی از قوانین اساسی دیالکتیک است که بین پدیده های گوناگون هم شباهت و هم ویژگی وجود دارد. همانندی و تفاوت در حقیقت نسبی هستند. هرکس این را درک نکند قادر به فهم پروسه تکاملی پدیده ها نیست. در انقلاب ما جنگ توده ای طولانی وجود خواهد داشت در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما با رهبری حزب کمونیست به ثمر خواهد رسید، در چین نیز چنین بوده است. پایگاه نظامی ارتش توده ای ما در مناطق روستائی خواهد بود، در چین نیز چنین بوده است. انقلاب ما فقط با اتحاد کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر و با رهبری طبقه کارگر عملی است. در چین نیز چنین بوده است. اما انقلاب ما ویژه گیهای خاص خود را نیز داراست، مثلا، کمونیستهای چین در روستا با فئودالها طرف بودند، در حالی که ما در روستا دیگر با فئودالها طرف نیستیم، ما در روستا با بورژوازی - کمپرادور، با بورژوازی بوروکراتیک مالی، با گولاکها و با مالکان بورژوا شده طرف هستیم. (برای اطلاع بیشتر در این مورد به سری تحقیقات روستائی سازمان چریکهای فدائی خلق مراجعه شود.) در روستاهای چین بیشتر دهقانان رعیت بودند، اما در روستاهای ما بیشتر دهقانان، نیمه پرولتر و خرده بورژواهایی در حال پرولتریزه شدن هستند (همان) گذشته از این، در روستا های ما برخلاف روستاهای چین، بوروکراسی دولتی نفوذ کرده است. (همان) انقلاب ما تفاوتهای بسیار دیگری نیز با انقلاب چین دارد که این تفاوتها در عمل کشف خواهد شد. فقط آنان که در عمل شرکت نمی کنند نمیتوانند به تطبیق مطلق بیاندیشند دگمانیزم مرض مخصوص بیعملها است هرگز دو پدیده مطلقا با هم معسادل نیستند، این قانون دیالکتیک است. انقلاب ما نمیتواند با انقلاب چین مطلقا همانند و بی تفاوت باشد.

آغاز پروسه تشکیل حزب در جامعه ما نیز با آغاز پروسه تشکیل حزب در چین دارای تفاوتهایی است. البته طبق

قانون دیالکتیک این تفاوتها هم مطلق نیست. قانون عام تاریخ چنین است که حزب کمونیست از رشد واتحاد گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیست بوجود میآید: ممکن است یکی از این سازمانها رشد کند و بقیه را به خود جذب نماید و یا اینکه چند گروه و سازمان با هم متحد شوند. در جامعه ما هم چنین خواهد بود و این قانون عام در اینجا هم نافذ است. اما در این جا يك ویژگی هم وجود دارد و آن اینکه، این سازمانها و گروههای مارکسیست - لنینیست به علت شرایط خاص سیاسی جامعه باید بکوشند که هر چه زودتر نظامی شوند وگرنه بالاخره در مرحله ای از رشد خود به وسیله پلیس نابود خواهند شد. این ویژگی شرایط امروز جامعه ما و بسیاری از جوامع دیگر است که در پناه اصول پنهانکاری نمیتوان سازمان و گروه را حفظ کرد و رشد داد. این درسی است که ما از تاریخ مبارزات اخیر کشور خود و واقعیت موجود آن آموخته ایم. البته این قانون فقط مخصوص سازمانها و گروههای مارکسیست - لنینیست نیست، سایر گروهها و سازمانهای وابسته به طبقات انقلابی دیگر نیز باید به همین صورت به حزب طبقه خود تبدیل شوند. شکی نیست که گروه و سازمان سیاسی نطفه حزب است. این قانون عام و مطلق تاریخ است. اما در شرایط خاص جامعه ما باید این گروهها و سازمانهای سیاسی، نظامی هم باشند. این قانون ویژه جامعه ما و بسیاری جوامع مشابه آن است. این حرف نه تنها هیچ منافاتی با مارکسیزم - لنینیسم و اندیشه رفیق مائوتسه دون ندارد، بلکه روح زنده و خلاق آن است.

اما پیروان رسمی اندیشه مائوتسه دون. اینان چنانکه گفتیم دو دسته اند. دسته نخست را که صداقت دارند ولی اشتباه میکنند، باید هشدارشان دهیم که به واقعیت عینی جامعه بیندیشند، تجربیات گروهها و سازمانهای سیاسی بیست ساله اخیر را مورد مطالعه قرار دهند و بکوشند بر اساس سفارش لنین و تاکید مائوتسه دون، تئوری را به عنوان راهنمای عمل بکار برند نه به عنوان دگم به خاطر بسپارند. در مورد دسته دوم نیز بایستد بگوئیم: اینها همان اپورتونیستهای بین الملل دوم، همان منشویکهای روسیه، همان پیروان چندوسیو در چین، همان رفورمیست های غربی و همان توده ای های سابق

نوشته هوشی مین

راهی که مرا به لنینیزم هدایت کرد

میرسید در جلسه طرح کردم. برخی از رفقا پاسخی دادند که بین الملل سوم (جانب دار مبارزه خلقهای کشورهای کلنی است) و نه بین الملل دوم، یکی از رفقا هم یکی از کتب لنین - تز مربوط به مسائل ملی و استعماری - را که از طرف اومانیتیه منتشر شده بود به من داد تا بخوانم. در این تز واژه های سیاسی ای وجود داشت که به دشواری میتوانست فهمید. لیکن بسا خواندن مکرر اندر مکرر آن موفق بدرك قسمت عمده آن شدم. و چه احساس، شوق، روشن بینی و اعتماد به نفسی که این کتاب در من ایجاد نکرد! از شعف زیاد اشک در چشمهایم حلقه زد. با اینکه در اطاق تنها بودم ولی گویی چنانکه در مقابل جمعی سخنرانی مشغول باشم فریاد میزد "شهاد، هم میهنان، این همان چیزی است که نیازمند آنیم، این راه رهایی ما است." از این پس بود که به لنین و بین الملل سوم اعتماد کامل پیدا کردم. پس از آن من در جلسات بحث حزبی تنها بشنیدن اکتفا میکردم. در آن زمان این نظر مبهم را داشتم که همه منطقی سخن میگویند و قادر نبودم بین حق و ناحق تمیز قائل شوم. اما از آن پس وارد مجادلات شدم و در بحثها با حرارت شرکت میجستم. اگر چه هنوز لغات فرانسوی را که برای بیان نظراتم لازم بود نمیدانستم، همواره اتهامات وارده به لنین و بین الملل سوم را بسا قوت قلب می گویدم. تنها استدلال من این بود: اگر شما خلقهای استعمار زده رانمیگیرید، پس به چه نوع انقلاب دست زده اید؟

من نه تنها در جلسات حوزه حزبی خود شرکت میجستم، بلکه به حوزه های دیگر حزبی نیز سر میزدم تا "مواضع خود" را بیان کنم. اکنون باید برای بار دیگر بگویم رفقا مارسل کاشین و وایلانگوتوریر و مونسوسی و بسیاری دیگر از رفقا به بسط دانش من کمک کردند. و بالاخره در "کنگره تور" همراه این رفقا به نفع پیوستن حزب (سوسیالیست فرانسه) به بین الملل سوم رای دادم.

در آغاز، میهن پرستی (پاتریوتیسم)، و نه هنسوز کمونیسم، مرا بسمت اعتماد به لنین و بین الملل سوم هدایت نمود. قدم به قدم، در راه مبارزه، با مطالعه

پس از جنگ جهانی اول، من در پاریس باصرار معشاش مشغول بودم، گاهی بعنوان رتوش کننده در يك مغازه عکاسی و گاهی بعنوان نقاش عتیقه جات چینی (که در فرانسه ساخته میشد!)، در این زمان بیخوش اعلامیه ها که جنایات استعمارگران فرانسوی را در ویتنام اقشاه مینمود اشتغال داشتم. در آن زمان بطور غریزی از انقلاب اکتبر هواداری مینمودم، و هنوز همه اهمیت تاریخی آنرا درك نکرده بودم. لنین را دوست میداشتم و ستایش میکردم. چون او میهن پرست بزرگی بود که همسه هم میهنان خویش را آزاد ساخته بود، ولی تا آن زمان هنوز هیچیک از آثار او را نخوانده بودم. دلیلم برای پیوستن به حزب سوسیالیست فرانسه این بود که این "آقایان و خانمهای محترم" - من رفقای خود را اینگونه صدا میزدم - نسبت به من و نسبت به خلق های ستم دیده همدردی ابراز میداشتند. لیکن من هنوز نفهمیده بودم که حزب اتحادیه کاری، یا سوسیالیسم و کمونیسم چیست. در آن هنگام بحثهای پرحرارتی در باره اینکه آیا حزب سوسیالیست (فرانسه) میبایست در بین - الملل دوم باقی بماند، بین الملل دو و نیمی تاسیس گردد یا اینکه حزب سوسیالیست میبایست به بین الملل سوم لنین بپیوندد در جریان بود. من در این جلسات که بطور مرتب هفته ای دو سه بار برگزار میشد شرکت داشتم، و به بحثها گوش میدادم، در آغاز نمیتوانستم همه چیز را کاملا بفهمم. چرا این بحثها آنقدر پرحرارت بود؟ از طریق بین الملل دوم و بین الملل دو و نیم با سوم چه میتوانست صورت گیرد؟ پس فایده مجادله چه بود؟ بین الملل اول به چه سرنوشتی دچار شده بود؟ آنچه بیش از هر چیزی راغب بودم بدانم (و این درست همان مطلبی بود که در جلسات مورد بحث شنیده نمیشد) این بود که کدام بین الملل جانب مردم کشورهای کلنی را میگیرد؟ من این سؤال را که بنظرم از همه مهمتر

**دنباله : نوشته هوشی مین ۰۰۰**

قدما دست اندر کار سرودن زیبایشیهای  
 طبیعت بودند :  
 برف و گل ، ابر و باد و مه  
 کوهساران و چویمباران ،  
 امروز باید اشعاری بنویسیم  
 که از آهن و پولاد سخن گوید  
 و شاعر باید بداند  
 چگونه میتوان به حمله تعرضی پرداخت .

هوشی مین

\*\*\*\*\*

**دنباله : اندیشه مائوتسه دون و ۰۰۰**

خودمان هستند که این با پیراهن عاریتی اندیشه مائو  
 تسه دون را به تن کرده اند . بکوشیم این پیراهن عاریتی  
 را از تنشان بیرون آوریم .

\*\*\*\*\*

مارکسیسم - لنینیسم ، با شرکت در فعالیتهای عملی ،  
 تدریجا به این واقعیت دست یافتیم که تنها سوسیالیسم  
 و کمونیسم میتواند خلقهای دربند و زحمتکشسان را  
 در سراسر جهان از اسارت نجات بخشد .  
 در کشور ما و کشور چین افسانه ای در باره "کتاب  
 فرزندگان" معجزه آسا وجود دارد . بهنگام روی در روشی  
 با دشواریها باید این کتاب را گشود و راه نجات را در  
 آن یافت . لنینیسم تنها آن معجزه آسا "کتاب فرزندگان"  
 ، یعنی قطب نمای انقلابیون و خلق ویتنام نیست ، بلکه  
 بمنزله آن خورشید روشنی بخشی است که راه ما را بسه  
 پیروزی ، سوسیالیسم و کمونیسم مینمایاند .

\*\*\*\*\*

**گرامی یاد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در شهریور ماه**

- ★ رفیق رضا بهفر
- ★ رفیق بهزاد یوسفی
- ★ رفیق رشوند سرداری
- ★ رفیق احمد مرادی گراوند
- ★ رفیق فرهاد سپهری
- ★ رفیق فرشاد سپهری
- ★ رفیق فیروز آقا میرزاده
- ★ رفیق مرتضی میر رضایی
- ★ رفیق فرید سلطانی
- ★ رفیق محسن فرزانیان



- ★ رفیق سیروس سپهری
- ★ رفیق ایرج سپهری
- ★ رفیق عباس کابلی
- ★ رفیق انور اعظمی
- ★ رفیق اعظم روحی آهنگران
- ★ رفیق پروین فاطمی
- ★ رفیق پرویز داوری
- ★ رفیق هاشم بابایی
- ★ رفیق غلامحسین بیگی
- ★ رفیق حسن سعادت

**یادشان را گرامی بداریم و راهشان را ادامه دهیم**

# "اقلیت"

## همدوش اگرونومیست‌ها (۴)

"اقلیت" همدوش اگرونومیست‌ها

(قسمت چهارم)

تناقضات موجود در شیوه تفکر "اقلیت" راجع به انقلاب و وظایفش نسبت به آن، اینبار در تز "تدارک قیام" منعکس شده است. تز گفته شده که بر تارک کنگره سابق "اقلیت" درخشید، در اصل حاصل نا "شکیبایی انقلابی" ! - "اقلیت" در برابر فشارهای واقعیات اجتماعی بود و نه زائیده تحلیل واقع بینانه و مارکسیستی وی از ضرورتها و قانونمندیهای مبارزه طبقاتی جامعه ایران. بهمین سبب است که می بینیم "اقلیت" در شرایطی "شکیبایی انقلابی" را به گوشه ای افکند و بادستیچگی در فکر "تدارک قیام" برآمد که به قول خود وی سالها از دستور قرار گرفتن امر "تدارک قیام" گذشته بود. در حقیقت "از مدتی پیش ضرورت طرح مستقیم شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بجای حزب جمهوری اسلامی مطرح بود" (کار ۱۴۴) - ولی "اقلیت" تا هنگام برگزاری کنگره صبر و انتظار را پیشه خود ساخت. کنگره "اقلیت" برگزار شد و عمده اشکال مبارزه را جهت سرنگونی جمهوری اسلامی به تصویب رساند. مصوبات کنگره گر چه تاکتیکیها و وظایف آینده "اقلیت" را معلوم میساخت ولی همزمان بر سیاستها و تاکتیکهای گذشته اش خط بطلان کشید.

کنگره گفت: "نظر به اینکه در دوران پس از قیام علیرغم افت های موقت در مبارزات آشکار و انقلابی توده ها جنبش در کلیت خود شکل انقلابی خود را از دست نداده است و هم چنان چشم انداز مبارزات آشکار و عالی تر توده ای از جمله وقوع يك قیام مجدد ۰۰۰۰ وجود دارد، لذا ۰۰۰۰ تدارک قیام بصورت امری فوری در دستور کار قرار گرفته است" (کار ۱۴۱ - ص ۳ - تاکیدیها از ماست)

بر اساس همین حکم کنگره، میتوان این نتیجه گیری را بدست داد که "اقلیت" در تمام "دوران پس از قیام" (از بهمن ماه ۵۷ تا دیماه ۶۰) سیاستها و تاکتیکهایش با شرایط جنبش که "در کلیت خود شکل انقلابی" داشت، منطبق نبوده است. زیرا اگر "در دوران پس از قیام" بواسطه وجود جنبش های وسیع توده ای زمینه يك "تدارک قیام" مجدد وجود داشت، بالطبع "اقلیت" می بایست آن تاکتیکها و سیاستهایی را در برنامه عمل خود قسرا میداد که تازه اکنون (دیماه سال ۶۰) کنگره پس از گذشت ۳ سال آنها را به تصویب رسانده است. ولی "اقلیت" اینکار را نکرد و با اینکه بطور مثال "رفقای راه کارگر" را ملامت میکند که چرا "توضیح نمیدهند و از پاسخ مشخص به این مسئله طفره میروند که اولا اساسی ترین وظیفه ما در دوران پس از قیام چه بوده است و ثانيا تدارک قیام در چه شرایطی مجاز است" (کار ۱۳۶ - مقاله وضعیت کنونی و تاکتیکهای ما - ص ۷ تاکید از ماست) - معذالك خود وی در دادن "پاسخ مشخص" به این مسئله در تمام مدت سه ساله پس از قیام "طفره" روی را پیشه خویش ساخته بود. (۱)

هر چند که "اقلیت" در تشریح وظایفش پس از قیام برای "رفقای راه کارگر" شرمگینانه اعتراف میکند که "یکی

از وظایف اصلی ما ، در دوران پس از قیام تدارک برای يك قیام مجدد بوده است" ( همانجا - تاکید از ماست ) و بدین جهت اساسا میبایستی از همان لحظه تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ، سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی را در دستور کار قرار میداد و برای تحقق این مهم "جوخه های رزمی" و یا "کمیته های مخفی اعتصاب" سازماندهی میشد، ولی "اقلیت" در عمل چنین نکرد ، برعکس حتی صفحات زیادی را اختصاص به تحلیل مضرات تبلیغ شعار سرنگونی داد تا ثابت نماید که این شعار با "ذهنیت توده ها" هماهنگ نیست!

طبق تحلیلی که "اقلیت" از رشد مبارزات توده ها ارائه میکند : "پس از قیام علیرغم رکودهای موقتی در مبارزات توده ها شاهد حادثترین درگیریها و برخوردهای مسلحانه قیامهای محلی ، عملیات پارتیزانی و ترور ۰۰۰" ( کار ۱۳۶ - ص ۹ تاکیدها از ماست ) بوده ایم و لذا بنابر همین جریان داشتن مبارزات حاد و رادیکال توده ای و نیز وجود "دوران انقلابی" ، تنها وظیفه اساسی ای که در این "دوران" در برابر "اقلیت" قرار داشت ، این بود که توده ها را آماده "یک قیام مجدد" نماید ، آنها را بسوی کسب قدرت سیاسی و سرنگونی عاجل حکومت جمهوری اسلامی جلب نماید . اما "اقلیت" نه تنها چنین نکرد بلکه در اوج مبارزات حاد توده ها و در حالیکه "قیامهای محلی" و "برخوردهای مسلحانه" جریان داشت ، عقب ماندگی خویشتن را از این جنبشها به بهانه "توهومات توده ها" و "ذهنیت توده ها" توجیه نمود ، در واقع "توهومات توده ها" چیزی جز توهم خود "اقلیت" نسبت به آمادگی سیاسی و آگاهی توده ها نبود که در خدمت مخفی نمودن تمایلات عملی وی بکار گرفته شده بود . "اقلیت" در شرایطی به سیاست رفرمیستی توضیح "گام بگام تفاوت ماهوی شعار خود ( را ) با لیبرالها" ( کار ۱۱۹ ) غلطید و در اوضاعی طرح شعار سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی را با انگ "چپ روی کودکان" به خیال خود بی اعتبار نمود که توده ها با فاصله ای خیلی زیاد از وی ، علیه کل دستگاه دولتی "قیام" کرده بودند و در "برخوردهای مسلحانه" آشکار به "اقلیت" شیوه چگونه مبارزه کردن را میآموختند .

محال است که در آثار تئوریک اخیر "اقلیت" نتوان اثری از پافشاری وی در باره "خود ویژگی جامعه ما" ، "نیمه کار بودن انقلاب" ، "تکمیل انقلاب" و "دوران انقلابی" پیدا کرد . وی در همه جا با اشاره به این خصوصیات جامعه ایران پس از قیام ۲۲ بهمن ، ثابت میکند که "یکی از وظایف اصلی ما ، در دوران پس از قیام تدارک برای يك قیام مجدد بوده است" و حتی در بعضی جاها پا را از این فراتر گذارده و اعتراف میکند که "تدارک قیام" اساسا "بصورت امری عاجل و فوری یعنی ، علاوه بر تدارک سیاسی ، تدارک نظامی برای قیام ، در دستور کار نیروهای انقلاب قرار دارد" ( کار ۱۳۶ - ص ۷ ) با اینوصف آيا "اقلیت" در طی "دوران پس از قیام" حتی به تاکتیک ها و سیاستهای ادعایی خود هم وفادار ماند ؟ آيا "اقلیت" تا پیش از برگزاری کنگره و انتشار مصوبات آن در دیماه ۶۰ سخنی هم از "تکمیل انقلاب" گفت ؟ و آيا در طی سه سال فرصت پس از قیام ۲۲ بهمن ، گامی بسوی "تدارک قیام" یعنی وظیفه ای که بنابر تصمیم کنگره جزو "وظایف اصلی" ، "اقلیت" بود برداشت ؟ کارنامه "اقلیت" نشان میدهد که جواب بدین پرسش ها خیر است . "اقلیت" در طی سه سالی که سرشار از لحظات و دقائق فرصت ساز و تعیین کننده ای بود و میتوانست برای "تدارک قیام" مورد نظر وی امکانات وسیعی را ایجاد نماید ، با تکیه به تمایلات عملی دنباله روانه اش ، "تدارک قیام" را به بایگانی تز معروف "حرکت با توده ها ۰۰۰" سپرد .

اما اکنون ( دیماه ۶۰ ) "اقلیت" می بیند که حتی عقب مانده ترین توده ها هم در مقابل ستم امپریالیستی دولست اسلامی برخاسته اند ، و با اراده خدشه ناپذیر خود عزم انهدام دستگاه دولتی را کرده اند ، عقب ماندن از این عقب مانده ترین توده ها اکنون دیگر حتی با پوشش "توهومات توده ها" توهم انگیز است ، بدین علت است کسه می بینیم کارگاه تئوری پردازی "اقلیت" با انرژی ای صد چندان به تولید می پردازد . مهم ترین محصول این کارگاه در این "دوران" ، "تز" "تدارک قیام" است .

### "اقلیت" چگونه قیام را تدارک می بیند ؟

خلاصه کلام "تدارک قیام" و چگونگی سازماندهی و پراتیک آن در این چند جمله قابل درک است : "تدارک قیام باید در دو وجه بهم پیوسته ، تدارک سیاسی و نظامی قیام به موازات یکدیگر صورت پذیرد . تدارک سیاسی قیام مستلزم



سازماندهی جنبش توده ای و در راس آن سازماندهی جنبش طبقه کارگر ۰۰۰۰۰۰۰۰ تدارک نظامی قیام شامل سازماندهی جوخه های رزمی، ایجاد کانونهای پارتیزانی، آموزش و تسلیح توده ها، تدارک تسلیحاتی و مالی برای قیام است." (کار ۱۴۱ - دیماه ۶۰ - تاکیدهها از ماست)

طبق طرح فوق دو نوع سازماندهی متفاوت "به موازات یکدیگر" (۲) - باید صورت پذیرد ۱۰ - سازماندهی سیاسی قیام ۲ - سازماندهی نظامی قیام.

این دو نوع سازماندهی را "اقلیت" تحت عنوان "تدارک سیاسی و نظامی قیام" ذکر میکند. برای ایجاد سازماندهی سیاسی قیام بنظر "اقلیت" باید "جنبش توده ای و در راس آن سازماندهی جنبش طبقه کارگر" را عملی ساخت و برای سازماندهی نظامی قیام باید به ایجاد تشکل هایی از قبیل "سازماندهی جوخه های رزمی" و "ایجاد کانونهای چریکی" ۰۰۰۰۰۰ مبادرت ورزید. با تکیه به این دو نوع سازماندهی است که "اقلیت" فکر میکند، خواهد توانست توده ها را جهت تصرف قدرت دولتی و استقرار حکومت زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر بسیج نماید. اما چگونه؟ این مطلبی است که در زیر به آن می پردازیم.

اولین پرسشی که در رابطه با طرح فوق به ذهن خطور میکند اینست که چرا سازماندهی سیاسی قیام از سازماندهی نظامی منفک گردیده است؟ آیا از نظر "اقلیت" کسانی که در "جوخه های رزمی" سازماندهی شده اند، مضمون فعالیتشان سیاسی نیست؟ و بالعکس کسانی که در تشکل های سیاسی سازماندهی شده اند نباید به اشکال قهرآمیز مبارزه متوسل شوند؟ و آیا اساسا در واقعیت امر چنین تفکیک و جدایی مکانیکی ای در روند اعتلاء یابنده و حاد شونده مبارزه روی میدهد که "اقلیت" از قبل آنرا در ذهن خود جدا کرده است؟ و اصولا وظایفی که برای این دو نوع سازماندهی پیش بینی شده است دارای چه خصوصیات و محتوی است که در شرایطیکه "بهم پیوسته" هستند و باید "بموازات یکدیگر" پیش بروند ولی اشکال عمل آنها جداگانه است؟ آیا "اقلیت" قصد دارد که در ابتداء "تدارک قیام" را، بوسیله "سازماندهی جنبش توده ای" بجلو ببرد و سپس "جوخه های رزمی" را وارد کارزار نماید و آنگاه قدرت سیاسی را تصرف کند و یا خیر هر دوی این اشکال مبارزه دوشادوش یکدیگر دارای نقشسی یکسان در امر "قیام" هستند و "بموازات یکدیگر" بایستی پیش برده شوند؟ آنوقت است که این طرح و رابطه از اشکال سیاسی و نظامی مبارزه با این حکم "اقلیت" که میگوید: "تاکتیک های بسیج سیاسی توده ها هم چنان تاکتیکهای عمده ما محسوب میگردند، و تاکتیکهای نظامی جز در برخی مناطق نظیر کردستان یک تاکتیک فرعی محسوب میگردند" (کار ۱۴۱ ص ۳) - در تناقضی آشکار قرار میگیرد. و اگر نه، حالت اول را قبول کنیم یعنی بپذیریم که "اقلیت" با این طرح میخواهد در آغاز "تدارک قیام" را با اشکال سیاسی بجلو ببرد و سپس در لحظه ای تعیین کننده توده ها را به قیام مسلحانه دعوت نماید و قدرت دولتی را تسخیر کند، آنگاه این مسئله مطرح میشود که پس "ایجاد کانونهای پارتیزانی" در این میان چکاره است؟ حتی اگر بپذیریم قیامی که "اقلیت" ادعای "تدارک" آنرا میکند، مشابه قیام روسیه، قرار است در آغاز با اعتصاب عمومی دستگاه دولتی را فلج نماید و سپس با یک حمله برق آسای نظامی توده ها، دستگاه دولتی بطور کل تصرف شود. آنوقت این تاکتیک "اقلیت" مبنی بر "ایجاد کانونهای پارتیزانی، آموزش و تسلیح توده ها" چه نقشی را در این پروسه داراست؟ مگر نه اینکه تجربیات جنبش های آزادیبخش در سراسر جهان گواهی میدهند که "ایجاد کانونهای پارتیزانی، آموزش و تسلیح توده ها" اولاً در شرایطی ضرورت پیدا میکند که اشکال سیاسی مبارزه توان پیش برد انقلاب را نداشته باشند و اساسا سیر انقلاب بخاطر عوامل گوناگون قادر به عبور از کانالهای کم دردتتری مثل اعتصاب نباشد و ثانیاً قانونمندی رشد این شبهه ها از مبارزه چنان است که نیاز حتمی به یک پروسه طولانی و طولی از مبارزه مسلحانه دارد تا بتواند در طی این پروسه که خود دارای مراحل است، به "ایجاد کانونهای پارتیزانی" مبادرت ورزیده شود؟ علاوه بر این خود تاکتیک "آموزش و تسلیح توده ها" نیز محتاج پروسه طولانی خاصی است که بناچار بایستی در درون بستر "ایجاد کانونهای پارتیزانی" به سرانجام برسد. قانونمندی عام پروسه "ایجاد کانونهای

پارتیزانی، آموزش و تسلیح توده ها " دارای چنان ویژگی‌های است که خواه ناخواه آنرا از پروسه "سازماندهی جنبش توده ای" (به مفهوم مورد نظر "اقلیت") متمایز میسازد. از این رو میتوان گفت که در طرح "اقلیت"، تناقضی اساسی وجود دارد. در این طرح دو پروسه اساسا متفاوت از شیوه تسخیر قدرت دولتی، قرار است "به موازات یکدیگر" امر قیام قریب الوقوع "اقلیت" را به سرانجام رسانند. چیزی که در هیچکدام از انقلابات جهان معاصر روی نداده است. (۳) "سازماندهی جنبش توده ای" که "اقلیت" عمدتا آنرا در خدمت سازماندهی یسک اعتصاب سراسری قرار داده است، از نظر قانونمندی در طی پروسه ای به وقوع می پیوندد (اگر این امر را در شرایط ایران فرض نمائیم) که با همان قانونمندی حتی یک کانون پارتیزانی ابقاء نمیشود. در حقیقت باید اینطور گفت قیامی را که "اقلیت" در صدد "تدارک" آنست چنان خصوصیت بی نظیری را داراست که یک پایش بر روی "سازماندهی جنبش توده ای" استوار است و پای دیگری در "کانونهای پارتیزانی" فرو رفته است. یک "وجه" از آن باید مطابق الگوی قیام روسیه به ثمر برسد و "وجه" دیگری هم از انقلابات توده ای طولانی قرن اخیر عقب نماند. با اینحال "اقلیت" آنقدر دچار خوش خیالی است که تصور میکند میتوان "قیام" را با این اشکال مبارزه "در دو وجه بهم پیوسته" و به موازات یکدیگر ۰۰۰ "به پیروزی رساند. بدون شك، این "قیام" با این "تدارک" ناهمگونش، حتی آغاز شدنی هم نیست.

وانگهی، اگر "تدارک سیاسی قیام" بقصد ایجاد تشکل و "سازماندهی جنبش توده ای" است و نیروهای خود را از بین "توده ها" انتخاب میکند، آنگاه این مسئله پیش نخواهد آمد که پس "تدارک نظامی قیام" با سازماندهی کدام یک از نیروهای اجتماعی باید به ثمر برسد؟ "ایجاد کانونهای چریکی" بعنوان یکی از طرق "تدارک نظامی قیام" که "اقلیت" در نظر دارد ناچار نیروی مادی خود را عمدتا از دهقانان و اقشار تهیدست روستایی باید کسب نماید. بدین ترتیب "تدارک سیاسی قیام" که بوسیله "سازماندهی جنبش توده ای" باید انجام پذیرد، خسواه نا خواه "توده ای" نخواهد بود بلکه فقط طبقه کارگر و احیانا خرده بورژوازی فقیر شهری را در برمیگیرد. در این رابطه معلوم نیست که از نظر "اقلیت" دهقانان در کدامیک از شکل "تدارک قیام" سازماندهی میشوند. اگر بخواهند در بخش "تدارک سیاسی قیام" متشکل شوند آنوقت این مسئله مطرح است که "ایجاد کانونهای پارتیزانی" برای چیست؟ و اگر بخواهند در "سازماندهی نظامی قیام" متشکل شوند، آنوقت چگونه "سازماندهی سیاسی قیام" را "توده ها" تشکیل میدهند؟

این مسائل ثابت میکند که "اقلیت" از شیوه های متعارف و شناخته شده تصرف قدرت سیاسی درکی مغشوش دارد. وقتی وی تاکید میورزد که سازماندهی جنبش طبقه کارگر و "ایجاد کانونهای پارتیزانی"، باید در دو وجه بهم پیوسته، (تدارک سیاسی و نظامی قیام) به موازات یکدیگر صورت پذیرد، در حقیقت ثابت میکند کسه از اشکال مختلف مبارزه طبقاتی و انطباق آنها با شرایط مشخص درک خلاق ندارد. زیرا بطور کلی پروسه "ایجاد کانونهای پارتیزانی" بعنوان "وجه نظامی"، "تدارک قیام" طبق قوانین جنگ های توده ای طولانی در جوامع زیر سلطه امپریالیسم، کار کرد دارد و قابل گسترش است و لذا نمیتوان آنرا "به موازات" پروسه "سازماندهی جنبش طبقه کارگر" آنهم با این پیش شرط که "تاکتیک فرعی محسوب" شود، به پیش برد. و اصولا این دو شکل از مبارزه طبقاتی اگر بخواهند "به موازات" یکدیگر عملکرد داشته باشند، اول یکی از این اشکال بر دیگری عمده میشود و ثانيا طبق تمامی تجربیات جنبش های رهایی بخش معاصر همواره پیشرفت "سازماندهی جنبش طبقه کارگر" وابسته به پیشرفت "ایجاد کانونهای پارتیزانی" بوده است. پس "فرعی" محسوب کردن شیوه مبارزاتی "ایجاد کانونهای پارتیزانی" بمثابة شکلی از "تدارک قیام"، با اساس قانونمندیهای مبارزه طبقاتی که تا کنون در جوامع گوناگون به واقعیت درآمده، در تناقض میافتد.

درک "اقلیت" از روند تسخیر قدرت سیاسی در شرایط مشخص ایران به نحو بارزی النقطاتی است. از یکطرف وی مایل است به "قیام"ی که در آثار لنین خوانده است، پایبند بماند و از طرف دیگر هم نميخواهد از غافلگی

طرفداران مبارزه مسلحانه توده ای طولانی عقب بماند ، چلوتر برویم مشاهده میکنیم که در این رابطه حتی "مناطق آزاد شده" !! هم در برنامه "تدارك قیام" وی نقش دارد . این تمایل دوگانه در "اقلیت" باعث شده است کسه وی تصویری از وظایف و تاکتیک هایش بروی کاغذ بیاورد که معلوم نباشد در این بلبشوی وظایفی که برای خود تشخیص داده است ، واقعا کدامیک دارای وزنه و فشار بیشتری است و کدامیک نقش تعیین کننده ای در پیشبرد سایر اشکال مبارزه ایفاء مینماید . توجه به خصلتی که "اقلیت" برای تاکتیک هایش قائل میشود از این نقطه نظر دارای اهمیت است .

### خصلت تاکتیک های "اقلیت" چگونه تعیین میشود؟

درک خصلتی که "اقلیت" برای تاکتیک هایش قائل میشود و نیز دلایل وی را برای تعیین خصلت تاکتیک هایش میتوان از اینجا بدست آورد که وی مطرح میکند : "خصلت و اهداف عملیات رزمی به شرح زیر است :

الف - خصلت این عملیات باید با وظیفه آموزش رهبران مبارز توده ها در لحظه قیام منطبق باشد . قائل شدن هرگونه خصلت دیگر برای این عملیات نادرست است . ب - هدف فوری ایس عملیات باید مبارزه علیه باندهای سیاه . . . . سازماندهی کانونهای پارتیزانی . . . . باشد . . . . در دوران کنونی که نه یک دوران رکود سیاسی بلکه دوران انقلابی است و شکل عمده جنبش . . . . اشکال انقلابی است ، مضمون تاکتیک های پرولتری ، تعرضی است و در مرحله کنونی تکامل جنبش ، تاکتیکهای بسیج سیاسی توده ها هم چنان تاکتیک های عمده ما محسوب میگردند و تاکتیکهای نظامی جز در برخی مناطق نظیر کردستان یک تاکتیک فرعی محسوب میگردد ."

( کار ۴۰ ص ۳ - تاکبدها از ماست )

در حال حاضر ما به این مسئله مشروحا نمی پردازیم که ثابت کنیم که چگونه "اقلیت" اکونومیستی بودن دیدگاه خود را از "مضمون تاکتیکهای پرولتری" به نمایش میگذارد . همینقدر یادآوری میکنیم که بر اساس این حکم که چون "دوران انقلابی است و شکل عمده جنبش نه اشکال قانونی بلکه اشکال انقلابی است ، مضمون تاکتیک های پرولتری ، تعرضی است" فقط این واقعیت ثابت میشود که "اقلیت" تنها در دورانی به تاکتیکهای تعرضی متوسل میشود که آن دوران ، "دوران انقلابی" باشد . به عبارت دقیق تر ، "اقلیت" در شرایطی "مضمون تاکتیک های" خود را از حالت تدافعی خارج نموده و در موضع "تعرضی" قرار میدهد که "دوران انقلابی" فرا رسیده باشد، توده ها پیشاپیش وی به اشکال حاد و قهر آمیز مبارزه روی آورده باشند و در ابعاد توده ای علیه ستم و استثمار امپریالیستی چلوتر از وی دست به حرکات تعرضی زده باشند . در آن صورت است که "اقلیت" با مشاهده این اوضاع قانسع میشود که "دوران انقلابی" فرا رسیده و وی نیز باید در پی توده ها به "تاکتیک های تعرضی" متوسل شود . اما "اقلیت" از "مضمون" تعرضی تاکتیک های پرولتری درکی سطحی و کودکانه دارد . وی تصور میکند که تعرضی بودن تاکتیک های پرولتری فقط در "دوران انقلابی" ضرورت پیدا میکند و گر نه در شرایط افت جنبش ، چنیس مضمونی را نباید از سیاست پرولتری انتظار داشت . این دیدگاه همان دیدگاهی است که سیاست پرولتری را همواره زائده شرایط میکند نه حاکم بر آن . مضمون سیاست و تاکتیک پرولتاریا یا بدون تردید همیشه تعرضی است . این درسی است که مارکسیسم - لنینیسم میآموزد . جوهر و مضمون سیاست پرولتری ، داشما و بدون استثناء تعرضی است . نبود "دوران انقلابی" و سایه افکنیدن رکود و افت جنبش توده ای تنها در اشکال و صور پیاده کردن این سیاست تاثیر میگذارد و آنرا از یک حالت به حالتی دیگر میآورد اما در هیچ شرایطی و هیچ گاه بر مضمون تعرضی سیاست پرولتاریا خدشه ای وارد نمیکند . و بالعکس وجود "دوران انقلابی" ، اشکال تحقق سیاست و تاکتیک تعرضی پرولتاریا را پیچیده تر و دشوارتر مینماید . این درست همان شیوه مشهور اکونومیستهاست که مضمون فعالیت خود را وابسته به کیفیت جریان خودبخودی میکنند . وقتی "اقلیت" معتقد است که "مضمون تاکتیک های" وی باید با توجه به چگونگی "دوران" معلوم شود در حقیقت کاری نمیکند جز اینکه آگاهی را از پی حرکت خود بخودی

روانه سازد. "دوران انقلابی" همان دورانی است که خواص طبق درجه اعتلاء جنبش‌های خودبخودی توده‌ای سنجیده می‌شود. اگر وجود چنین دورانی، یعنی "دوران انقلابی"، تعیین‌کننده مضمون سیاست‌های "اقلیت" است، آیا این همان دنباله روی از جنبش‌های خودبخودی نیست. چنانچه "اقلیت" در این باره اشاره به جریانات عینی جامعه می‌داشت و بر این اساس تعرضی و یا غیر تعرضی بودن سیاست‌هایش را تئوریزه مینمود باز میشد آنرا از دیدگاه اکونومیستی‌اش جدا ساخت ولی وقتی معیار وی برای اتخاذ مضمون تعرضی سیاست، وجود جنبش‌های وسیع و رشد یابنده، خودبخودی بمتشابه مشخص‌ترین علامت "دوران انقلابی" است، جای شکی باقی نمی‌ماند که وی در عمیق دره اکونومیسم پرتاب شده است.

"اقلیت" معتقد است، چون دوران، "دوران انقلابی" است و توده‌ها از رکود و فروکش مبارزه دست شسته و در اشکال و ابعاد وسیع و قهرآمیز به مبارزه روی آورده اند، لذا "مضمون تاکتیک‌های پرولتری، تعرضی است" اما اینکه چگونه "تعرضی"؟ و با چه کیفیتی؟ پاسخ میدهد: "در مرحله کنونی تکامل جنبش، سنناکتیک‌های نظامی جز در برخی مناطق نظیر کردستان یک تاکتیک فرعی محسوب میگردد." (۴) اما چنین نقشی که وی برای "تاکتیک‌های نظامی" (۵) خود، که در واقع در خدمت "تدارک نظامی قیام" هستند - تعیین میکند، با خصلتی که برای "جوخه‌های رزمی" قائل میشود بناچار در جریان عمل در ضدیت قرار میگیرد. طبق وظیفه‌ای که "اقلیت" برای سازماندهی "جوخه‌های رزمی" قائل شده است، این ارگان مأموریت دارد که جهت آمادگی در حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مرحله "قیام" - یعنی در لحظه شورش مسلحانه توده‌ها علیه کل دستگاه دولتی - رهبران مبارزه توده‌ها را در لحظه قیام تربیت نموده و آموزش داده و آماده نگه‌دارد. در واقع در برنامه "تدارک قیام" "اقلیت"، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مرحله "قیام" بر عهده این "رهبران مبارزه توده‌ها" قرار گرفته است. چنانچه این "رهبران" ۱۰۰۰ ابتکار، توانایی و قدرت رهبری "قیام" مسلحانه توده‌ها را در لحظه تاریخی "قیام" کسب کرده باشند، این امکان که "قیام" بتواند با نیروی توده‌ای و با هدایت "رهبران" ۱۰۰۰ فوق‌الذکر به پیروزی نائل گردد، بسیار زیاد خواهد بود. ولی در صورت عکس، یعنی در شرایطی که "رهبران" ۱۰۰۰ مزبور فاقد این توانایی باشند که در لحظه "قیام" موعود، بتوانند حرکت مسلحانه توده‌ها را به درستی و با تیز بینی هدایت کنند، آنوقت سرنوشتی جز شکست محتوم در انتظار چنین قیامی نخواهد بود. بر این اساس میتوان به این نتیجه رسید که مرکز ثقل و محور اصلی برنامه "تدارک قیام" مورد نظر "اقلیت" در این نقطه کانونی شده است که چگونه و با چه کیفیتی این "رهبران مبارزه توده‌ها" در جریان مبارزه تربیت شده و ویژگی‌های یک پیشوای واقعی توده‌ها را بدست می‌آورند. جریان مبارزه و خصلت مبارزه‌ای که باید این "رهبران" تربیت شوند، اهمیت و اولویتی که "اقلیت" برای مبارزه مذکور و پروسه مبارزاتی این "رهبران" قایل میشود و جایگاه و مرتبه‌ای که پروسه مبارزاتی تربیت "رهبران مبارزه توده‌ها" در برنامه "تدارک قیام"، دارد اینها هستند که نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای در دست یابی به "قیام" پیروزمند "اقلیت" دارند. اکنون ببینیم که "اقلیت" برای این پروسه مبارزاتی، در مجموعه برنامه "تدارک قیام" خویش، چه اهمیتی قائل میشود و چه مرتبه‌ای را برای آن تعیین میکند. مطابق تحلیل وی، "عملیات جوخه‌های رزمی" همان پروسه مبارزاتی است که از درون آن بایستی "رهبران مبارزه توده‌ها" در لحظه قیام بیرون آمده و فرماندهی "قیام" مسلحانه توده‌ها را برعهده بگیرند. با این وجود ما میدانیم که "اقلیت" از پیش نقش "عملیات جوخه‌های رزمی" را در برنامه "تدارک قیام" خویش، "فرعی" میدانند. به عبارت روشن‌تر: پروسه مبارزاتی و عملی‌ای که "رهبران مبارزه توده‌ها" در لحظه قیام بایستی در متن آن تربیت و آماده شوند، در برنامه "تدارک قیام" وی، بطور کلی چیزی کاملاً "فرعی" و بی‌اهمیت است. زیرا "عملیات جوخه‌های رزمی" جزو "تاکتیک‌های نظامی" است و این تاکتیک‌ها هم "جز در برخی مناطق نظیر کردستان یک تاکتیک فرعی محسوب میگردند" (ما در ادامه ثابت خواهیم کرد که پراتیک "اقلیت" حتی در کردستان هم اکونومیستی است و در آنجا که مبارزه مسلحانه در ابعاد توده‌ای جریان دارد، وی عملاً نقش "تاکتیک‌های نظامی" را به همان

سطح "فرعی" تنزل میدهد.) بر این اساس، گر چه نقش و تاثیر این "رهبران ۰۰۰" در "قیام" مورد نظر "اقلیت" از نظر تئوریک بسیار تعیین کننده و حیاتی است اما طبق طرحی که "اقلیت" از درجه بندی تاکتیک های خود ارائه میدهد، از نظر عملی نقش و تاثیر این، رهبران ۰۰۰ "بسیار بسیار بی اهمیت و "فرعی" تعیین میشود. و بدینصورت "قیام" ی که "اقلیت" در صدد "تدارک" آنست، هنوز آغاز نشده، شکست آن محتوم است. و هنوز این "قیام" گامهای نخستین عملی را برنداشته و در صحنه پراتیک آزمایش نشده است، "تدارک" آن در صحنه تئوری غیر قابل عملی گردیده است. چنین "قیام" ی بیش از آنکه بوسیله سرکوب دشمن امپریالیستی مغلوب گردد، همان بهتر که آغاز نشود.

این بینش "اقلیت" را نسبت به وظایفش ما میتوانیم با درک از مسائل مارکسیسم - لنینیسم عمیق تر ارزیابی کنیم. در متد برخورد لنین نسبت به تعیین برنامه عملی انقلاب و تعیین وظایف حزب در این قبال، خصوصیت برجسته ای وجود دارد که به راحتی فقدان آنرا میتوان در شیوه و مضمون برخورد "اقلیت" بهمان موضوع فهمید. و وقتی لنین راجع به نقشه انتشار یک روزنامه سراسری بمشابه "سازمان دهنده دسته جمعی" سخن میگوید، بخوبی میتوان شدت و حدت تاکید وی را بر اجراء و عملی ساختن نقشه مذکور یافت. از نظر لنین، در شرایط مشخص روسیه، اساس تدارک و آمادگی قیام مسلحانه به این امر بستگی دارد که تا چه حد و درجه سطح بتوان با انتشار روزنامه سراسری، عمل سازماندهی، آموزش و تربیت رهبران و زبندگان قیام فردا را به پیش برد. و به این دلیل نیز، تمام فشار و نیروی خود را بر اجراء این امر متمرکز میسازد و وظیفه عمده حزب را نیز این میدانند که: "همه کمیته ها و همه سازمانهای دیگر به پشتیبانی از ارگان عمومی احیاء شده ای که عملا همه کمیته ها را با رابطه حقیقی به یکدیگر مربوط و عملا گروه رهبران جنبش را آماده خواهد ساخت، دعوت شوند." (چه باید کرد؟ - مجموعه آثار - ص ۱۳۴ - تاکید از ماست) - پس آماده کردن، تربیت و مهیا ساختن "رهبران جنبش"، عملا به این بستگی دارد که در شرایط روسیه چنین "ارگان عمومی" ای دوباره "احیاء" گردد. در جایی دیگر لنین در رابطه با تشریح و تحلیل از نقش انتشار روزنامه چنین میگوید: "این روزنامه حکم یک قسمت کوچکی از آن دم عظیم آهنگری را پیدا میکند و هر جرعه مبارزه طبقاتی و خشم مردم را بیک حریق عمومی مبدل مینمود. در چنین صورتی ۰۰۰ مرتبا یک ارتش دائمی از مبارزین مجرب گرد آمده تعلیم خواهد گرفت. آنوقت از پله ها و چوب بست های این ساختمان تشکیلاتی بزودی از بین انقلابیون ما ژلیابف های سوسیال دموکرات و از بین کارگران ما ببل های روس بالا رفته جلوه گیری مینمودند و در رأس ارتش بسیج شده ای قرار میگرفتند و تمام مردم را بر میانگیختند تا با ننگ روسیه تصفیه حساب کنند." (همانجا ص ۱۳۸ - تاکید از ماست)

این فاکتها ثابت میکنند که لنین نقشه انتشار یک روزنامه سراسری در روسیه را، وظیفه عمده حزب دانسته که بنحوی سرنوشت ساز به آینده "قیام مسلحانه" بستگی پیدا میکند. با تبیین از نقش حیاتی مذکور است که لنین آنرا "ریسمان اساسی" ای میدانند که "با در دست گرفتن آن ما بتوانیم این سازمان را (یعنی سازمان انقلابی را که همیشه حاضر به پشتیبانی از هر اعتراض و طغیانی است) همواره پیشرفت داده بر عمق و وسعت آن بیافزائیم" (همانجا) لنین "تدارک" چنین ارگانی را برای شرایط مشخص روسیه، تنها وسیله ای میدانند که قادر است "رهبران مبارزه توده ها در لحظه قیام" (کار ۱۴۱) را آماده نموده و برای "قیام مسلحانه" توده ها تعلیم دهد. ولی تفاوت دیدگاه لنین با شیوه برخورد "اقلیت" به مسئله "تدارک قیام" در اینست که وی مرکز ثقل و کانون تاکتیک های حزبی را بر روی تحقق چنین وظیفه ای محیط میگرداند و این وظیفه را تاکتیک عمده حزبی و "ریسمان اساسی" وظایف حزبی قلمداد میکند و در پایان چنین نتیجه میگیرد که: "مختصر آنکه، نقشه تاسیس یک روزنامه برای سراسر روسیه، عملی ترین نقشه ایست برای اینکه بتوان قیام را از همه طرف آغاز نمود و خود را برای آن آماده ساخت" (همانجا - تاکید از ماست) حال آنکه "اقلیت" نیز گر چه ادعای "تدارک قیام" میکند و نقش "مبارزین مجرب" و "رهبران مبارزه توده ها" را در لحظه وقوع "قیام مسلحانه" در نظر دارد، اما فرس

وی با لنین در اینستکه پروسه مبارزه ای را که باید این "رهبران مبارزه توده ها" آموزش دیده و رشد نمایند (یعنی پروسه "احیاء" ارگان سراسری در شرایط مشخص روسیه و پروسه "عملیات جوخه های رزمی" در شرایط مشخص ایران از نظر "اقلیت") "فرعی" و ناچیز بشمار میآورد . این اختلاف برخورد نسبت به موضوع "تدارک قیام" ، دو نوع شیوه تفکر متفاوت را اساسا در خود منعکس کرده است . در حقیقت اگر "اقلیت" در مورد مسائل مارکسیسم به دکماتیسیم نغلطیده بود و ضمنا به "قیام" قریب الوقوع خود نیز عمیقا باور داشت ، هیچگاه از این حکم خود که "عملیات جوخه های رزمی" پروسه مبارزاتی روی کار آمدن "رهبران مبارزه توده ها" است ، به ایسن نتیجه گیری متناقض نمی رسید که آن "عملیات" را ، جزو "تاکتیک های فرعی" بحساب آورد . زیرا در اینصورت هرگز "قیام" وی به هدف واژگونی و تسخیر قدرت دولتی منجر نخواهد شد . و چنانچه "اقلیت" به شیوه تفکر لنین ، "قیام مسلحانه" را "ذاتا جدی ترین ، متحدالشکلتترین و عقلایی ترین ، پیاخ ، تمام مردم به حکومت" (چه باید کرد؟) میدانست ، آنوقت بی چون و چرا پروسه عملی تربیت "رهبران مبارزه توده ها" را تنها "ریسمان اساسی" ای میدانست که قادر است "مرتبا يك ارتش دائمی از مبارزین مجرب" را گرد آورد و کامیابی "قیام مسلحانه" اش را تضمین نماید ، نه آنکه آنرا بی اهمیت بداند . (۶)

اما این فقط يك تصویر از نگاه "اقلیت" به وظایفش راجع به "قیام" است ، نگاه دیگری هم وجود دارد که کسل تصویر دیدگاه وی را در چارچوب اکونومیستی متداولش کامل میکند .

"اقلیت" معتقد است که جامعه "دوران انقلابی" را میگذراند و این واقعیت ثابت میکند که : "شکل عمده جنبش ۰۰۰ اشکال انقلابی است" ( این حکم خود بیانگر اینستکه وی چندان هم که وانمود میسازد ، نسبت به مفهوم "عمده" بیگانه نیست ولی ناآشنایی وی نسبت به این کلمه تنها در آن مواقعی بروز میکند که بحث بر سر تعیین شکل عمده مبارزه باشد . در اینصورت است که "اقلیت" بطور کلی این کلمه را فراموش میکند ) . اگر روی ایسن مطلب تاکید نوزیم که منظور از "اشکال انقلابی" مشخصا چه شکلی یا اشکالی از مبارزه است؟ و تشریح نکنیم که چرا این طرز بیان از خصوصیات اشکال مبارزه در "دوران انقلابی" گنگ و مجرد است آنوقت به این نتیجه منطقی میرسیم که در شرایط فقدان "دوران انقلابی" ، دیگر "شکل عمده جنبش" بصورت "انقلابی" دیده نخواهد شد !! مع الوصف در این "دوران انقلابی" که از نظر "اقلیت" ، "اشکال انقلابی" مبارزه عمده هستند ، وی از "اشکال قانونی" مبارزه هم غافل نیست و آنها را در واقع "نه تنها مجاز بلکه ضروری" هم میدانند . وی میگوید : "در این دوران استفاده از اشکال قانونی مبارزه و شرکت در سندیکاها ، اتحادیه ها ، شوراها و تعاونی های موجود نه تنها مجاز بلکه ضروری است" (کار ۱۴۱ - دیماه ۶۰ - ناکیدهها از ماست )

برخورد شدید ذهنی به واقعیات جامعه ما ، ناچار این قبیل احکامی را نیز به دنبال میآورد . از "اقلیت" بایسد پرسید که اساسا در کجا و کی "سندیکاها ، اتحادیه ها ، شوراها و تعاونی ها" در جامعه ما "قانونی" بوده اند و تشکیل آنها و فعالیت در آنها از طرف قانونگذاران دولت امپریالیستی ایران بمشابه فعالیت "قانونی" به رسمیت شناخته شده است که حال "اقلیت" شرکت در آنها را "استفاده از اشکال قانونی مبارزه" !! می نامد؟ در کدامیک از دوره های مبارزات توده ها "اقلیت" سراغ دارد که ایجاد و برپایی این اشکال از سازماندهی در بین کارگران و زحمتکشان ، از طرف کارفرمایان و دستگاه دولتی "قانونی" تلقی گشته و بعنوان يك حرکت "قانونی" اجازه داده شده باشد که تشکیل شده و رشد نمایند؟ شاید منظور وی از "استفاده از اشکال قانونی مبارزه و شرکت در سندیکاها" ، این باشد که در همین شکل های باقیمانده از دوران قیام که اکنون در دست مبدل به شکل های بی برای به دام انداختن مبارزین شده اند ، دست به فعالیت زده شود که در اینصورت دیگر این شکل از فعالیت - آنهم اگر برای مبارزین با حفظ موارد شدید مخفی کاری میسر باشد - "اشکال قانونی مبارزه" نامیده نمیشود . زیرا کسی که وارد این شکل ها میگردد از پیش میداند که "سندیکاها ، اتحادیه ها ، شوراها ، تعاونی ها" تنها تله های مناسب و آماده هستند که برای شکار کارگران مبارز و انقلابیون مهیا شده اند . بدین جهت حتی در صورت رسوخ

و نفوذ عناصر انقلابی در آنها (که اینکار هم با توجه به کنترل و مراقبت شدید ارگانهای دولتی بر اینگونه تشکلهای دشوار است)، با در نظر گرفتن اینکه باید تحت پوشش های گوناگون و ظاهر الصلاح امکان نفوذ یافت و جهت جلوگیری از کشف هویت سیاسی و "شناخته شدن" دائماً مراقب بود و فعالیت در این تشکلهای را با وجود علنی بودن، با نهایت مخفی کاری انجام داد، عملاً چنین فعالیتی "قانونی" پیش نمیرود. اگر "اقلیت" فقط به تجارب عملی هواداران خود در این گونه مجامع رجوع میکرد به سادگی درمی یافت که "شرکت در سندیکاها، اتحادیه ها ۰۰۰" در اوضاع مشخص فعلی ایران، برای هیچ عنصر انقلابی، به شکل "قانونی" محال است. هر مبارزی که قصد کند در این تشکلهای فقط حضور داشته باشد (نمیگوئیم عملکرد و تاثیر داشته باشد، زیرا عملکرد داشتن و امکان تاثیر گذاردن بر کارکرد این تشکلهای نیاز به تحلیل مشخص از هر مورد دارد) ناگزیر از همان آغاز ناچار است زیر محمل ها و پوشش هایی مناسب قرار بگیرد، حتی معروف بودن شخص به اینکه "افکار چپی دارد" کفایت که راه نفوذ وی را در این تشکلهای سد نماید. بگذریم از اینکه حتی در صورت حضور یافتن در اشکال سازمانی فوق، دامنه عملکرد و تاثیر عنصر مبارز چنان محدود، مشروط و بسته است که بعضی جدی شدن حرکت و کشف شدن هویت واقعی شخص، انتقال ضربه مد در مد است. خلاصه اینکه چنین مبارزه ای در محیط کارخانجات با اوصاف گفته شده، دیگر "قانونی" نیست و بهتر بود "اقلیت" برای "تدارک قیام" خویش، واقع بینانه این مسائل را ملاحظه میکرد و بجای رهنمود دادن در مورد "استفاده از اشکال قانونی مبارزه" در شرایط ایران!!، اسلوبها و متدهای اصولی ای از "اشکال (غیر) قانونی مبارزه" را تبیین مینمود.

چرا "اقلیت" در مورد تعیین وظایف و تاکتیک های خویش در این "دوران انقلابی" اینقدر دچار تناقض گویی میگردد؟ آیا در شرایطی که باید به "ایجاد کانونهای پارتیزانی" دست زد و حتی مناطقی را هم آزاد کرد: ("مناطق آزاد شده")، همزمان در همان شرایط میتوان به "اشکال قانونی مبارزه" روی آور شد؟ (۷) این شرایط، چگونه شرایطی باید باشد که از یکسو چنان روابط نیروهای انقلابی و ضد انقلابی حاد و سنگین است که مبارزه طبقاتی بین آنها ناگزیر از مجرای "تاکتیکهای نظامی" از قبیل "ایجاد کانونهای پارتیزانی" میگذرد و از سوی دیگر چنان سرد و خاموش است که مبارزه طبقاتی بین خلق و ضد خلق میتواند بر زمینه "اشکال قانونی" رشد نماید؟! (باید توجه داشت که بحث مربوط به نفی تلفیق اشکال متنوع فعالیت علنی با کار غیر علنی نیست. بطور قطع توأم ساختن این دو حوزه از مبارزه امریست که با توجه به شرایط خاص باید صورت پذیرد و هیچ نیروی انقلابی نمیتواند انقلاب را تدارک ببیند مگر آنکه مهارت کافی در آمیختن این اشکال مبارزه با یکدیگر داشته باشد. ولی بحث بر سر اینست که آیا اساساً "اشکال قانونی مبارزه" در شرایط مشخص جامعه ایران امکان جاری شدن دارد که بتوان آنرا با اشکال غیر "قانونی" مبارزه درآمیخت یا نه؟) در واقع "اقلیت" از تلفیق کار علنی و غیر علنی بحث نمیکند بلکه از کار "قانونی" و غیر "قانونی" بحث میکنند.

اگر این قسمت از بحث را بخواهیم جمع بندی کنیم نتیجه این میشود که "اقلیت"، با تصدیق تئوریک این مسئله که در اوضاع مشخص جامعه ایران - که هیچ قانونی بجز قانون سلطه امپریالیستی و تحکیم و تقویت پایه های زور و چپاول و کشتار امکان خودنمایی ندارد - میتوان و باید به "اشکال قانونی مبارزه" روی آورد، به اعماق دره لیبرالیسم می غلطد و عملاً سیاست پرولتری را به دور میافکند. مضحک اینجاست که رهنمود فوق که "اقلیت" به هواداران خود میدهد درست پس از این جمله دهن پرکن که "مضمون تاکتیک های پرولتری، تعرضی است" میآید. اما این هنوز تمام مطلب ما در مورد رهنمود "اقلیت" مبنی بر "استفاده از اشکال قانونی مبارزه" نیست. زیرا وقتی وی تاکتیک "شرکت در سندیکاها، اتحادیه ها ۰۰۰" را تاکتیکی "نه تنها مجاز بلکه ضروری میداند، آنگاه در رابطه با دو نوع سازماندهی اصلی ای که "اقلیت" برای "تدارک قیام" طرح ریخته است، این مسئله مطرح میشود که پس تاکتیک "استفاده از اشکال قانونی مبارزه" در کدامیک از این دو نوع سازماندهی جای میگیرد؟ اگر فرض کنیم که شرکت در "اشکال قانونی مبارزه" در محدوده "تاکتیکهای بسیج سیاسی توده ها" است

در آنصورت "شرکت در سندیکاها ، اتحادیه ها" ناگزیر تاکتیک و وظیفه عمده "اقلیت" در راه "تدارک قیام" میشود . زیرا بنا بر تحلیل وی "تاکتیکهای بسیج سیاسی توده ها هم چنان تاکتیکهای عمده ما محسوب میگردند" . و اگر نه فرض کنیم که "استفاده از اشکال قانونی مبارزه" برای "اقلیت" ، تاکتیک عمده نیست بلکه جزو تاکتیکهای فرعی وی بشمار میآید و در داخل همان کادری قرار میگیرد که "تاکتیکهای نظامی" در آن قرار دارند ، آنوقت این سؤال مطرح میشود که چگونه اشکالی از مبارزه - یعنی "شرکت در سندیکاها ، اتحادیه ها ۰۰۰" - میتوانند هم بصورت "قانونی" به اجراء درآیند و هم اینکه در مجموعه وظایف "اقلیت" در کادر "تاکتیکهای نظامی" قرار بگیرند؟<sup>۱</sup> بنظر ما مورد اول با توجه به شیوه تفکر "اقلیت" ، منطقی تر بنظر میرسد و میتوان گفت که وی "استفاده از اشکال قانونی مبارزه" را در کادر "تاکتیکهای بسیج سیاسی توده ها" در نظر گرفته است و در واقع آنها را جزو "تاکتیکهای عمده" خود بحساب میآورد . اگر این حالت درست باشد ، وجه دیگری از لیبرالیسم "اقلیت" آمیخته با تفکر اکونومیستی اش هویدا میگردد و آن اینکه وی با وجودیکه ادعا میکند که "مضمون تاکتیکهای پرولتری ، تعرضی است" لیکن وقتی قصد دارد رهنمود عملی بدهد ، "اشکال قانونی مبارزه" را عمده میداند . با این تناقض گویی ها که ریشه های بینشی اش در سیستم فکری دنباله روانه "اقلیت" از جنبش های خود بخودی نهفته است ، وی میکوشد همگان را از برنامه عملی خود راضی نگهدارد . "تاکتیکهای بسیج سیاسی توده ها" وظیفه عمده اعلام میشود در عین حال که دل هواداران "تاکتیکهای نظامی" بوسیله "ایجاد کانونهای پارتیزانی" شکسته نمیشود . از یکطرف طرفداران و هواداران پاپرقرص "اشکال قانونی مبارزه" را خشنود نگه میدارد و از طرف دیگر هوادارانی که به نوعی "تسلیم توده ها" و "مناطق آزاد شده" را می پسندند ، از برنامه خود رضایتمند میسازد . خلاصه ، برنامه "تدارک قیام" "اقلیت" دیگری است که از انواع و اقسام ایده ها و تاکتیکها و سیاست های جور واجور و رنگارنگ پر شده است و مطبوع طبع هر تفکر و سلیقه ایست بجز تفکر مارکسیستی .

ناتمام

رفیق کبیر مسعود احمدزاده :

"در شرایطی که دقیقاً باید مشخص کرد که کدام شکل از عمل و سازمان را باید برای مبارزه برگزید ، آیا گریز از تعریف شکل عمده عمل ، یکسوع رفورمیسم نیست؟ البته درست است که ،، امر مهم تسخیر قدرت دولت است ،، ولی در شرایط امروزی ، شرط اساسی و ضروری تسخیر قدرت دولت مقابله با ارتش و قدرت سرکوب کننده دولت امپریالیستی و نابود کردن آنست ."

"مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک"



توضیحات

۱ - این موضوع بینشی را باید متذکر گردیم که در سراسر این مقاله ، جوهر و مضمون واقعی نقد ما از مقوله "قیام" "اقلیت" ، نباید به معنای تصدیق تاکتیک قیام بطور کلی بمشابه سیر قانونمند و ناگزیر تحقق انقلاب ایسران تلقی گردد . برخورد با مضمون ایدئولوژیک درک "اقلیت" از قیام ، ظاهرا این نتیجه را ناگزیر در طی مقاله بدست خواهد داد که گویا بحث ما ، بحث چگونگی و مکانیسم پیاده کردن "تدارک قیام" است ( اگر چه از یک نقطه نظر مشخص تر و دقیق تر اینطور هم هست ) ولی در باقی مسائل ، یعنی بطور مثال تایید قیام بعنوان تاکتیک اصلی رهایی از سلطه امپریالیسم حرفی نیست . در حالیکه اینطور نیست . ما در مقالات قبلی ، اصولا بر این نکته پافشاری کردیم که بطور کلی "تدارک قیام" ، و یا "قیام" شیوه واقعی و قابل تحقق سرنگونی سلطه امپریالیسم در ایران نیست . "قیام" ی که "اقلیت" در اندیشه "تدارک" آنست ، بالکل با قوانین رشد و تکامل مبارزه طبقاتی در جامعه زیر سلطه ایران در تضاد است . تسخیر قدرت دولتی از چنگ امپریالیسم ، براندازی سلطه اقتصادی و فرهنگی آن از جامعه ، نه بوسیله "قیام" به مفهوم "اقلیتی" بلکه تنها در بستر "قیام" طولانی و مسلحانه توده ها امکانپذیر است . در اینجا قیام به معنی یک جنگ چریکی طولانی است که با حرکت پیشاهنگد آغاز شده و با برپایی و گسترش جنگ انقلابی تشکیل ارتش خلق آزاد کردن مناطق و ایجاد مناطق سرخ ادامه یافته و تا لحظه تلاشی و گسیختگی کامل ارتش امپریالیستی بعنوان ستون بقاء سلطه امپریالیسم همچنان جریان خواهد داشت . این چنین قیامی با این مضمون و اهداف ، کاملا در نقطه مقابل "قیام" "اقلیت" است . زیرا که پروسه "قیام" "اقلیت" طبق الگوی قیام روسیه و با درک فرمالیستی از قیام لنین ، بر شرایط ایران تعبیه شده است . "قیام" مذکور اساسا هیچ گونه رابطه و خویشاوندی ای با یک جنگ توده ای طولانی ندارد . پس از "تدارک قیام" ، نیروهای انقلابی باید منتظر بنشینند تا توده ها "قیام" کنند . آنگاه امر رهبری توده های قیام کننده را برعهده گرفته و در یک حمله برق آسا و کوتاه مدت ، قدرت دولتی را تصاحب نمایند . طرح این دو شکل از قیام در شرایط ایران از جانب تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک" و "اقلیت" مبین دو طرز تفکر مختلف در باره مسائل مبارزه طبقاتی جامعه ایران است .

۲ - اینکه ایندو نوع سازماندهی باید "بموازات یکدیگر صورت پذیرد" ، از اهمیت عملی خاصی در بررسی ما برخوردار است . زیرا در صفحات بعدی نشان خواهیم داد که "اقلیت" با "فرعی" ، "اصلی" کردن اشکال مذکور ، ضرورت انجام موازی و شانه به شانه "دو وجه" از "تدارک قیام" را نفی میکند .

۳ - بطور قطع اشکال و صور وقوع مبارزات و شیوه های خود بخودی مبارزات توده ها در مقابله با سرکوب امپریالیستی از تنوع بسیار و پیچیدگیهای غیر قابل پیش بینی برخوردار است . شرایط دشوار مبارزه ، بطور مشخص طرق مبارزاتی گوناگونی را در مقابل توده ها قرار میدهد . اما در این میان هنر یک نیروی انقلابی مارکسیست در اینستکه با کشف کلی ترین و اساسی ترین قانونمندیهای تکامل جامعه ، اصلی ترین شیوه مبارزاتی که قادر است جامعه را به رشد بعدی هدایت کند . تعیین نماید ، شیوه ای از مبارزه که قادر باشد مبارزات کثیرالشکل توده ها را از جریان خودبخودی حرکتشان خارج نموده و در یک بستر آگاهانه از مبارزه قرار دهد . سیاست "اقلیت" در مورد "تدارک قیام" فاقد حلقه اصلی و ویژگی مذکور است . هنگامیکه "اقلیت" میخواهد در ضمن وفاداری به قیام لنینی به شیوه ای از مبارزه روی آور شود که لاجرم در یک پروسه طولانی مبارزه به تحقق میرسد ، مجبور است بیسن دو پروسه کاملا متفاوت از مبارزه ، نوسان نماید . "اقلیت" معتقد به "قیام" است که طبق تجارب متعارف انقلابات جهان ( مثل انقلاب روسیه ) یک پروسه بسیار کوتاه را شامل میشود ، در عین حال "اقلیت" برای پیروزی انقلاب

ایران نسخه "ایجاد کانونهای پارتیزانی" را نیز می‌پسند که اینهم طبق تجربیات انقلابات جهان (مثل انقلاب ویتنام) منتظر بر یک پروسه بسیار طولانی از مبارزه است. اکنون این سؤال مطرح میشود که "اقلیت" بالاخره در جریان کدامیک از این دو پروسه متفاوت انقلاب، قصد دارد انقلاب ایران را به پیروزی برساند؟ و با چه تاکتیک و سیاستی میتواند "تدارک قیام" خود را در رابطه با این دو پروسه کوتاه و طولانی انقلاب، همزمان و هماهنگ نماید؟

۴- این مسئله را باید خاطر نشان کرد که "اقلیت" به تنها نمونه‌ای که از "برخی مناطق" که در آنجا "تاکتیکهای نظامی" "فرعی" نیست اشاره میکند، منطقه کردستان است. وی حاضر نیست که چند مثال مشخصی دیگر از "مناطق"ی که علاوه بر کردستان در آنجاها نیز "تاکتیک‌های نظامی" عمده هستند، را نشان بدهد. اما کافی بود که "اقلیت" چنین کاری را میکرد تا آشکارا روشن میشد که با توجه به روی آوری توده‌ها در سراسر ایران به مبارزه قهرآمیز، گفتن اینکه "تاکتیک‌های نظامی" "فرعی" هستند، چقدر عقب ماندگی از توده‌ها است.

۵- درک سطحی "اقلیت" از مبارزه قهرآمیز و برخورد اپورتونیستی‌اش به مبارزه مسلحانه وی را وادار کرده است که از مبارزه مسلحانه با عبارت بی‌محتوی و غیر مارکسیستی "تاکتیک‌های نظامی" یاد کند. عبارتی که تنها میتوان در لابلای کتب و درسنامه‌های آکادمی‌های نظامی و نزد ژنرالها و مآدو و مافوق‌شان سراغ گرفت. اما مارکسیستها بجای اصطلاحات رایج در فرهنگ بورژوازی از مفاهیمی که مضمونی علمی دارد بهره‌گیری میکنند بدین مناسبت ما ملاحظه میکنیم که در ادبیات کمونیستی مفاهیمی نظیر مبارزه مسلحانه، تاکتیک مسلحانه، جنگ مسلحانه، نبرد قهرآمیز و غیره بجای "تاکتیک‌های نظامی"، استفاده میشود. این شیوه ایست که لنین وقتی میخواهد در باره تدارک نظامی قیام بحث کند، بکار می‌برد. مبارزه مسلحانه توده‌ها را با عنوان سطحی "تاکتیک‌های نظامی" معرفی کردن، مساوی تهی کردن محتوی سیاسی و انقلابی مبارزات قهرآمیز توده‌ها و یکسان گرفتن این مبارزات با حرکات خرابکارانه عناصر یک ارتش سرکوبگر است. اما اینکه "اقلیت" این مسائل را میدانند یا خیر، بحث ما نیست. بحث بر سر اینست که روحیه و تمایلات اپورتونیستی "اقلیت" تا چه سان عمیق شده است که بوی اجازه نمیدهد در طرح برنامه "تدارک قیام" خویش، مفاهیم انقلابی و متداول درون ادبیات مارکسیستی - لنینیستی را بجای فرهنگ نظامی ارتشهای امپریالیستی بکار گیرد.

۶- منظور اصلی ما از طرح این بحث، معرفی ادراک عمیق از جوهر دیدگاه لنین و مقایسه آن با دیدگاه سطحی "اقلیت" از همان دیدگاه است. اینکه در اوضاع مشخص روسیه، ایجاد یک روزنامه سراسری وسیله اصلی و "ریسمان اساسی" تشکیل سازمانی از انقلابیون و رهبران قیام بود، به این مفهوم نیست که نعل به نعل در شرایط ایران نیز ایجاد یک روزنامه سراسری میتواند منتهی به سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای بشود. گر چه بهر صورت تاثیرات و نتایج خاص خود را خواهد داشت. مسلماً پروسه ایجاد سازمانی از انقلابیون - نه به معنای رهبران قیام بلکه به معنای رهبران و فرماندهان جنگ چریکی طولانی - مستلزم اتخاذ سیاست برپایی جنگ انقلابی و تبدیل جنگ غیر عادلانه به جنگ عادلانه است.

سخن بر سر اینست که لنین سیاست انتشار روزنامه را زمینه اصلی و تکیه‌گاه عمده تشکیل سازمان انقلابیون دانسته که در جریان قیام بتواند توده‌ها را رهبری نماید و بدین علت آنرا "ریسمان اساسی" در مجموعه وظایف حزبی تلقی مینمود، حال آنکه "اقلیت" هم از ضرورت تربیت "رهبران مبارزه توده‌ها" برای لحظه قیام ندا میدهد، لیکن حاضر نیست پروسه ایجاد سازمانی از "رهبران" قیام را "ریسمان اساسی" وظایف خود تلقی نماید بلکه برعکس

# \* سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری \*

## جنبش کارگری ایران (۴)

\*\*\*

### \* (مبانی درک اریستو کراسی کارگری ۲) \*



#### سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۵) ( مبانی درک اریستو کراسی کارگری ۲ )

مضمون تفکر لنین در برخورد به نمونه های واقعی قشر "کارگران بورژوا شده" در نهضت پرولتری روسیه و نیز سایر جوامع اروپایی، یکی دیگر از عمده شاخص های شناخت این پدیده سیاسی و جریان رشد و تغییرات آنرا بدست میدهد. بر اساس جوهر فکری لنین راجع به اریستو کراسی کارگری میشود به شناخت همه جانبه تر و عمیق تری از این جریان سیاسی اپورتونیستی دست یافت و بطور مثال فهمید که پدیده ای بنام اریستو کراسی کارگری، پدیده ای مرده و ناتوان از رشد نیست و برحسب منافع مشخص طبقاتی بورژوازی، قابلیت تغییر شکل و نمودار شدن متفاوت الوجهه ای را دارد.

در واقع لنین وقتی آشکارا به افشاء نمونه ها و جلوه های قشر اشرافیت کارگری در جنبش پرولتری روسیه می پردازد و قسم تازه تر و "همگون" تری از اریستو کراسی کارگری را از نقطه نظر ایدئولوژی و سیستم تفکر برملا میکند، معلوم میشود که مقوله اریستو کراسی کارگری، مقوله ای آغاز شده و نیز سرانجام یافته در عصر مارکس و انگلس و در جامعه انگلیس به تنهایی نیست بلکه برخورد همه جانبه به جنبش کارگری در سطح جهان و درک مناسبات تاریخی و استراتژیک بورژوازی هر کشور بطور اخص و امپریالیسم بطور اعم ایجاب میکند که پدیده اریستو کراسی را "یک پدیده تاریخی - جهانی" در نظر گرفته و به آن به مثابه یک جریان زنده ولی منحط و مضر به حال جنبشها کارگری نگریسته شود. با اتکاء به این نحوه نگرش و با توجه به نقشی که اریستو کراسی کارگری میتواند در خلاف جهت منافع پرولتاریا ایفاء نماید، لنین مبارزه با آنرا بمثابه مبارزه با اپورتونیسم دانسته و تحقق انقلاب سوسیالیستی را بدون انجام این مبارزه امکانپذیر نمیداند. به کلامی دیگر بر اساس درک بینش لنین از مقوله اشرافیت کارگری، میتوان چنین گفت که اریستو کراسی کارگری یعنی قشر کارگران بورژوا شده جریانی است ماهیتا سیاسی که تابع نحوه گسترش و تکامل سیستم جهانی امپریالیسم است و پا بپای تغییرات ایجاد شده در روابط متقابل و در ضمن خصومت آمیز دول امپریالیستی دچار تغییر و تحول شده و متناسب با حوائج و نیازهای مشخص بورژوازی امپریالیستی کشورها بمنظور ممانعت از رشد و تعمیق جنبش های کارگری پدیدار میگردد. از طرف دیگر اریستو کراسی کارگری بمعنای پیدایش خودبخودی و بدون نقشه عده ای از کارگران بورژوا شده نیست که بطور تصادفی، پراکنده و بدون سازمان و ایدئولوژی معین و اهدافی خاص پدیدارگردد. خیر، این نوع برخورد با اینس جریان سیاسی با مضمون دیدگاه لنینی منافات دارد. قشر اشرافیت کارگری دارای مقاصد سیاسی معین و مشخصی در درون هر جنبش کارگری است. انجام و دستیابی به این مقاصد مستلزم سازماندهی و تشکیلات است، بسیا ایدئولوگها، سازماندهندگان، مبلغین و مروجین خاص خود نیاز دارد. بدین لحاظ اریستو کراسی کارگری یسک

جریان سیاسی به تمام معنی سیاسی است • اریستو کراسی کارگری جنبشی است منحرف در بطن هر جنبش خسود بخودی کارگری و دقیق تر اینکه این پدیده سیاسی آنتی تز نهضت پرولتری هر جامعه ایست که در آن طبقه پرولتاریا وجود دارد • طبقه کارگر و پیشاهنگد آن بدون حل این تضاد درونی نمیتواند به سوسیالیسم دست پیدا کند • هنگامیکه لنین از اریستو کراسی کارگری بحث میکند ، پدیده ای را در نظر میگیرد که از اینچنین مختصاتی برخوردار است و نه یک موجود بی سازمان ، غیر قابل تحرك و بی تنوع • او یک جریان را مد نظر قرار میدهد که استعداد پیدایش و رشد متنوع الشکلی را در هر شرایط و اوضاعی داراست • جهت حرکت این جریان خلاف جهت حرکت جنبش کارگری است ، لیکن شکل و نمود آن در هر جنبش کارگری متفاوت و گونه گون است • از این رو برای مبایزه با آن - که شرط موفقیت جنبشهای کارگری است - در درجه نخست بایستی از آن شناخت کامل بدست آورد و آنرا بازیابی نمود •

اینکه ما میخواهیم با ماخذ قرار دادن جوهر تفکر لنین نسبت به این مقوله ، مسائل فوق را شکافته و نکات درونی آنها را به اثبات برسانیم •

#### اریستو کراسی کارگری ، ایدئولوژی و ایدئولوگ دارد

افشاء بی امان نقش و تاثیر نمایندگان ایدئولوژیک اشرافیت کارگری در طی جنگ جهانی اول که بوسیله لنین صورت میگرفت ، مورد ویژه ای است از برخورد لنین به این پدیده که دارای مفاهیم اخذ کردنی زیادی است • مقارن جنگ جهانی اول ، جبهه بندی و موضع گیری شدید و سختی در داخل جنبش کمونیستی در سطح جهان انجام پذیرفت • در آن موقع "سوسیالیستهای" بودند که بالفافه ایدئولوژیک "دفاع از میهن" به توجیه و تطهیر جنگ پرداخته و توده های کشور خود را تشویق و ترغیب مینمودند که در جنگ شرکت نموده و به دفاع از آب و خاک میهنی شان - برخیزند • در مقابل لنین و جبهه کمونیستهای راستین مبارزه بی وقفه و انقلابی ای را با آراء و ایده های ضد مارکسیستی این "سوسیالیستها" آغاز نمودند • در متن این برخورد است که لنین نقش و تاثیر نمایندگان ایدئولوژیک اریستو کراسی کارگری را بازگو نموده و چهره ها و سبیلهای مسلکی اپورتونیسیم درون جنبش کارگری را به عموم نشان میدهد •

در واقع معیاری که لنین در گزینش نمونه های ایدئولوژیک اریستو کراسی کارگری در این مرحله از رشد و تکامل جنبش کارگری جهان در نظر میگیرد معیاری است که بر اساس نحوه موضع گیری عملی در قبال مسئله جنگ جهانی اول بنا میگردد و نه چیزی دیگر • مرزبندی ای که در درون جنبش کمونیستی جهانی در مورد جنگ جهانی اول صورت میپذیرد ، سیاستها و تاکتیکهای متفاوتی را نتیجه میدهد • شناخت دقیق همین سیاستها و همسو نبودنشان با منافع طبقاتی پرولتاریا و سازگار بودنشان با منافع اساسی بورژوازی کشورهای درگیر در جنگ ، معیار اصلی لنین در کشف چهره های اشرافیت کارگری در سطح جهان در آن موقع است • وی در این رابطه میگوید :

"سوسیالیستهایی که در آغاز جنگ به بورژوازی گرویدند • تمام این دیویدها ، شیدمانها در آلمان ، پلخائف ها و پوترسفا و گوزوف ها و شرکاء در روسیه •••• اینها همان کسانی هستند که به سرمایه داران کمک نمودند تا طبقات کارگر کشورهای مختلف را "با محیط دم ساز کنند" ، رام نمایند ، تحمیق کنند و در بین آنها تفرقه اندازند •" (نامه هایی از دور - تاکید از ماست )

این بیان ، مفهوم برخورد لنین به نمایندگان تشوریک قشر کارگران "بورژواشده" را تا حدودی روشن میکند • بعدا ما بسهمفاهیم دقیق تر و روشن تری از افشاء نموده های واقعی اریستو کراسی کارگری از لنین خواهیم رسید و در آنجا این مسئله ثابت خواهد شد که پدیده اریستو کراسی کارگری را بایستی همانند شیوه تفکر لنین ، یک پدیده منسجم متغیر و متنوع در نظر گرفت •

نحوه برخورد لنین به کائوتسکی و تعیین نقش واقعی وی در جنبش کارگری آلمان و بطور کلی جهان ، مضامین

صریح تری از افشاء نقش تئوریسی‌های اریستو کراسی کارگری را در بر دارد :

"ولی این حقیقت ساده ، حقیقتی که برای هر کارگر آگاه ( یعنی نماینده توده ها ، نه اینکه نماینده قشر فوقانی رذل پیشگان خرده بورژوا که از طرف سرمایه داران خریده شده اند و سوسیال امپریالیستهای تمام کشور ها از آنجمله اند ) مثل روز روشن است . این حقیقتی که برای هر نماینده استثمار شونده‌گانیکه در راه رهایی خود مبارزه میکنند عیانست ، ... باید ، ، با جنگ ، ، از جنگ دانشمند بزرگ آقای کائوتسکی ، ، بیرون کشید ، ، علت این امر چیست ؟ علتش آن روح چاکرپیشگی است که بر سراپای پیشوایان انترناسیونال دوم ، یعنی بر سراپای کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی مبدل شده اند ، مستولی است . " ( انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - کلیات آثار ، ص ۶۳۱ - تاکیدها از ماست )

در این جملات در می یابیم که لنین در رابطه با انحرافات عمیق ایدئولوژیک کائوتسکی از مارکسیسم که عمدتاً خود را در نفی انقلاب قهرآمیز و تصرف قهرآمیز قدرت دولتی ، نفی دیکتاتوری پرولتاریا بنام دموکراسی عموم خلقی جلوه گر مینمود ، وی را بمثابه "نماینده قشر فوقانی" کسانی که "از طرف سرمایه داران خریده شده اند" در نظر گرفته و به انتقاد از وی می پردازد . نکته برجسته و قابل تاملی که در برخورد لنین به اریستو کراسی کارگری مشهور است اینست که در تمام آثاری که وی اشاره ای به این پدیده سیاسی دارد ، بطور کلی و همواره به انتقاد از مواضع نمایندگان مسلکی با نفوذ قشر اشرافیت کارگری و تاثیرات ضد کارگری ایده های آنان می پردازد و نه اجراء و عناصر این قشر . به سخن دیگر موضوع کار لنین در برخورد به اشرافیت کارگری همواره عبارت بوده است از بررسی و تحقیق و افشاء و انتقاد از با نفوذترین و برجسته ترین رهبران و نمایندگان قشر کارگران "بورژوا شده" در رابطه با موضوعات و مسائل مبرم و مشخص جنبش کارگری جهانی . از همین روست که مشاهده میکنیم در نظرگاه لنین ، اریستو کراسی کارگری یک پدیده نامرئی ، ناملموس و موهوم نیست که یکبار در تاریخ جنبش کارگری زاده شده باشد و اکنون فقط سایه کمرنگی از آن باقیمانده باشد . خیر ، کلیه برخوردهای مشخص ، زنده و انتقادی لنین به این پدیده نشان میدهد که وی پدیده مذکور را بمثابه یک جریان سیاسی ذیحیات ، همواره مقوله ای در دستورمیدان <sup>نست</sup> <sub>انگیز</sub> در جنبش کارگری که عمدتاً بازتاب حرکت خود را در وجود سمبل ها و نمونه های بارز این قشر ، امثال کائوتسکی پلخانوف ، دیوید ، شاپیدمان و غیره و غیره می یابد .

بدین سان وقتی لنین از ضرورت اساسی مبارزه با این قشر سخن میگوید ، بدیهی است که مبارزه با نمایندگان مسلکی و نمونه های ایدئولوژیک اریستو کراسی کارگری را در نظر دارد و بهمین علت است که ملاحظه میکنیم مبارزه ایدئولوژیک لنین با اریستو کراسی کارگری ، مبارزه ای است که در هر مقطع از تاریخ تکامل جنبش کارگری جهانی به اشکال گوناگونی متظاهر میگردد . یکبار در مقطع جنگ جهانی اول وی به افشاء چهره های واقعی نمایندگان اریستو کراسی کارگری در سطح جهان می پردازد و رهبران انترناسیونال دوم را بعنوان نموده های واقعی این جریان سیاسی تحت انتقاد قرار میدهد و بار دیگر در دوران پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه ، همین مبارزه را با مظهر برجسته اریستو کراسی در سطح جهان ، یعنی کائوتسکی پیش میبرد و "کائوتسکیسم" را "یاسک جریان مسلکی بین المللی" بشمار میآورد .

بدین لحاظ است که متوجه میشویم در شیوه تفکر و مضمون برخورد لنین به اریستو کراسی کارگری ، گاه این پدیده سیاسی در لباس فرمیسم در جنبش کارگری پدیدار میگردد ، گاه در جامه سوسیال شونیسم م و گاه نیز بصورت "سوسیال امپریالیسم" در جنبش جهانی طبقه کارگر دیده میشود . اما بهر صورت دو خصوصیت اساسی و ماهوی در این پدیده سیاسی و در تمام مقاطع تکامل نهضت طبقه کارگر بدون تغییر باقیمانده است . اولین خصوصیت اینست که قشر اشرافیت کارگری و بویژه نمایندگان برجسته ممتاز آن در تمام شرایط و اوضاع و احوال کسانی هستند که بطور در بست در خدمت منافع بورژوازی امپریالیستی هستند و دومین خصوصیت اینکه وظیفه و مأموریت این قشر

فوقانی طبقه کارگر در جنبش پرولتری همیشه متوهم کردن ذهنیت پرولتاریا نسبت به منافع و اهداف واقعی طبقاتی اش و لذا به انحراف کشاندن جنبش پرولتری به مجرای سازش طبقاتی است. این دو خصوصیت ماهوی است که بین اشکال گوناگون پیدایش اریستو کراسی کارگری در هر جامعه ای و در هر مقطع از تکامل جنبش پرولتری جهانی يك خط مشترك بوجود میآورد و عامل شناخت و معیار هویتی این پدیده سیاسی میگردد.

در همین مفاهیمی که در فوق از لنین ذکر گردید، مشاهده میگردد که در این رابطه وی "سوسیال امپریالیستهای تمام کشورها" را جزو قشر اریستو کراسی کارگری یعنی "نماینده قشر فوقانی رذل پیشگان خرده بورژوا که از طرف سرمایه داران خریده شده اند" قرار میدهد. و "سوسیال امپریالیستها" در واقع همان کسانی هستند که در گفتار مارکسیسم را قبول میکنند ولی عملاً در آستان بورژوازی کشورهای امپریالیستی به نوکری و در یوزگی مشغول هستند. این مسائل ثابت میکند که اریستو کراسی کارگری بمثابه يك جریان سیاسی، متناسب با تغییرات درونی جنبش کارگری و مقتضیات مشخص هر جامعه ای، رنگ و لعاب متفاوتی به خود میگیرد. و چکیده حرکت انحرافی آن در وجود ایدئولوگها و نمایندگان تئوریک آن خلاصه میشود.

علاوه بر این مفاهیم عمیق تری را میتوان از جملات گفته شده لنین اخذ نمود و آن اینکه واقع شدن در موضع عملی اریستو کراسی کارگری از نقطه نظر لنین فقط مساوی این نیست که ضرورتاً شخص از طبقه کارگر باشد بلکه بسه این معنا نیز میباشد که کسانی که ادعای مارکسیسم و رهبری جنبش طبقه کارگر را دارند (مانند امثال کائوتسکی) با کاربرد اهرمهای تشکیلاتی و ایجاد سازمان در درون طبقه کارگر (در اینجا انترناسیونال دوم) به امر بسه سازش کشاندن این جنبشها مبادرت ورزند. لنین اشاره به "کائوتسکیسم" میکند که در سطح جنبش بین المللی طبقه کارگر رواج دارد و کائوتسکی را در آن دوران بعنوان "بزرگترین اتوریسته انترناسیونال دوم" معرفی میکند و معتقد است که "کائوتسکی پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضادهای انترناسیونال دوم است که آمیزه ای است از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است"

بنابر این از این مسائل میتوان دریافت که اریستو کراسی کارگری در هر جنبش پرولتری، يك جریان ناآگاه، متوهم و خودبخودی نیست که بر اثر اتفاقاتی بوجود آمده باشد و بعداً هم بطور اتفاقی از میان برود. لنین از میسان بردن آنرا يك مبارزه آگاهانه و بی وقفه میدانند که یکی از عوامل عمده به پیروزی رسیدن طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی جهانی اش است. اریستو کراسی کارگری پدیده ایست دارای سیستم سیاسی - ایدئولوژیک منسجم و مشخص که بطور عمده توسط نمایندگان ایدئولوژیک ممتاز آن مدون میگردد. این پدیده، جریان نیست که آگاهانه بمنظور اشاعه و پخش عقاید ضد کارگری خود و تبدیل آن به نیرویی مادی جهت منحرف کردن جنبش های کارگری، دست به ایجاد تشکل های سیاسی خاص خود می زند و یا با نفوذ و رخنه در درون تشکل های انقلابی، سعی در تصاحب آنها نموده تا با تکیه به شبکه سازمانی ایجاد شده، حرکت خود را منسجم تر و پایدار تر در درون جنبشهای کارگری به پیش برد. بدین ترتیب در بینش لنین نسبت به اریستو کراسی کارگری میتوان فهمید که اریستو کراسی کارگری بکملک ایدئولوگهای خود و تشکیلات سیاسی خود در هر جامعه ای از يك جریان راکد و بسته، مبدل به يك حرکت سیال انحرافی در میان طبقه کارگر میگردد و از يك پدیده سیاسی منفرد و منفعل بدین صورت تبدیل به يك جریان سیاسی منسجم و فعال میگردد که از خود دارای سازمان سیاسی معین بوده و ایدئولوگها و سازماندهندگان ویژه اش را دارد، متکی به جهان بینی و معرفت سیاسی خاص خویش است و متناسب با اوضاع و احوال جنبشهای کارگری و جزر و مدهای درونی آن تغییر شکل داده و مطابق با سیاستهای ضد کارگری بورژوازی کشورها، خود را منحول مینماید.

در حقیقت یکی از نقاط برجسته در رشد تاریخی - جهانی اریستو کراسی کارگری در اینستکه به موازات عمیق شدن مبارزه طبقاتی برای سوسیالیسم در سطح جهان و هماهنگی با حاد شدن مبارزه ایدئولوژیک بین کمونیستها بر اصول اساسی مارکسیسم، این جریان سیاسی با تکیه به ایدئولوگهای صاحب نام خود در صدد ایجاد يك سیستم فکری

التقاطی - رفرمیستی برآمده که بر پایه به ابتدال کشاندن جوهر انقلابی مارکسیسم و مسخ نمودن اهداف پرولتاریا از انقلاب جهانی اش بنا شده است . همانقدر که پرولتاریا ی جهانی با تعمیق یافتن مبارزه اش نیاز بیشتری به ایدئولوژی مارکسیستی احساس میکرد و درک عمیق و صحیح از جوهر این ایدئولوژی شرط اصلی موفقیت جنبشهای کارگری در مقابله با بورژوازی میگردد ، بهمان وسعت نمایندگان تئوریک قشر اشرافیت کارگری تلاش بیشتر و خائنه ای تری از خود نشان میدادند تا ایدئولوژی مارکسیسم را ملوث به سفته های رفرمیستی خود بنمایند و از مارکسیسم موجودی مرده و فاقد جوهر انقلابی بسازند .

این بود که کائوتسکی بمشابه یکی از سرشناس ترین نمایندگان اریستوکراتیک آلمان در انترناسیونال دوم ، "نمونه تیپیک برجسته ای" شد که با مثله کردن جوهر انقلابی مارکسیسم و تفسیرهای بورژوایی از آن کوشید تا جنبش جهانی طبقه کارگر را - که میرفت با انقلاب سوسیالیستی در روسیه اساس سیطره جهانی امپریالیسم را بسازد - در آورد ، - به مسیر دلخواه بورژوازی کشانده و این جنبشها را مبدل به جریانات طفره رونده از انقلاب نماید . در این رابطه بود که لنین در جریان مبارزه اش با اپورتونیسم درون جنبش کارگری - یعنی قشر اشرافیت کارگری - همت زیادی را در افشاء افکار منحط و ضد کارگری کائوتسکی نشان داد و میشود ادعا نمود که سخت ترین و بیرحمانه ترین برخوردهای ایدئولوژیک لنین را در طول حیاتش میتوان مبارزه ای دانست که وی اختصاص بسسه افشاء مضمون واقعی ایده ها و آراء کائوتسکی داده بود . خصوصیات که لنین برای محتوی تفکر کائوتسکی بمشابه "بزرگترین اتوریته انترناسیونال دوم" ذکر مینماید ، بهترین و عمومی ترین معیارها و علائمی است که بواقع مخرج مشترک تمام اپورتونیستهای درون جنبشهای کمونیستی در سطح جهان از یکسو و ایدئولوگهای طراز اول قشر اریستوکراسی کارگری از سوی دیگر است :

"کائوتسکی رهبر مسلکی انترناسیونال دوم ( ۱۸۸۹ - ۱۹۱۴ ) و واندرولد نماینده رسمی آن یعنی رئیس بوروی سوسیالیستی بین المللی است . هر دوی آنها معرف ورشکستگی کامل انترناسیونال دوم هستند و هر دو ، ، ماهرانه ، ، و با زرنگی روزنامه نگاران مجرب ایسسن ورشکستگی وشکست خود و پیوستن به بورژوازی را به کمک الفاظ مارکسیستی پرده پوشی مینمایند . یکی با وضوح خاصی معرف نکات تیپیک اپورتونیسم آلمانی ، این اپورتونیسم لخت و سنگین وزن و تئوری باقیست که با حذف هر آنچه در مارکسیسم برای بورژوازی - ناپذیرفتنی است بطور ناهنجاری در مارکسیسم جعل مینماید . . . . ."

هر دوی آنها هم آموزش مارکس را در باره دولت و هم آموزش او را در باره دیکتاتوری پرولتاریا از بیخ و بن تحریف مینمایند . . . . . هر دو در گفتار انقلابی و مارکسیست و در کردار مرتدانی هستند که تمام همشان مصروف طفره رفتن از انقلاب است . در گفته های هیچیک از آنها کوچکترین اثری هم از آنچه چیزی که جان کلام تمام آثار مارکس و انگلس است و سوسیالیسم در کردار را از کاریکاتور بورژوایی آن متمایز میسازد . . . . . وجود ندارد ."

( انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - تاکیدها از ماست )

در مفاهیم فوق لنین خصوصیات عمده برجستگان قشر اشرافیت کارگری آنزمان را از نظر ایدئولوژیک به تصویر در می آورد . خصوصیات که بطور کلی در سرباز زدن از انقلاب پرولتری ، حذف قهر از برنامه پرولتاریا ، نفسی دیکتاتوری پرولتاریا و تبدیل دولت سوسیالیستی به ارگان تمام خلقی و در ازاء اینها جایگزین کردن رفرم و سازش طبقاتی ، دموکراسی خالص بورژوایی ، خلاصه شده است . و همه اینها البته بنام مارکسیسم ولی با مثله کردن احکام اساسی آن و آلوده نمودن جوهر انقلابی آن به ایده های بورژوایی صورت میگردد . با توجه به چنین نقشی که کائوتسکی در بین جنبشهای پرولتری برای خود برگزیده بود ، لنین وی را جزو "کسانی که به جاسوسان منفور خادم بورژوازی مبدل شده اند" قلمداد مینماید و وی را در جرگه نمایندگان اول قشر کارگران "بورژوا شده" که در

آنموقع بصورت "سوسیال امپریالیستها" ، "سوسیال شونیستها" در آمده بودند ، قرار میدهد . کائوتسکی بعنوان يك فرد فقط معرف اندیشه "کائوتسکیم" بود . اندیشه ای که بعد از مرگ وی بخود ی خود نابود نمیشد بلکه تازه ابعادی یافته بود که به شکل يك "جریان مسلکی بین المللی که در تمام جهان" نمایندگان و معرفانی داشت ، در آمده بود . تکرار این طرز تفکر ضد کارگری در شرایط روسیه در میان منشویکها و ایدئولوگهای از قبیل پلخانوف دیده شد . اساسا "کائوتسکیم" و بعبارت عام تر تفکر اریستو کراسی کارگری پدیده ایست که در هر جنبش کمونیستی و هر نهضت کارگری با نمودی متفاوت پدیدار میگردد ، هر جا که پرولتاریا عسزم رفتن بسوی کسب قدرت سیاسی را کرده است ، "کائوتسکیم" هم بلافاصله از لاشه ای بیجان بصورت هیئتسی بزرگ کرده در برابر آن ایستاده و به انحاء گوناگون کوشیده است که وی را از این عمل باز دارد ، بورژوازی در قدرت را نجات دهد و وظیفه خادمی خود را به نحو احسن بکمال رساند . بی دلیل نیست که لنین وظیفه مبارزه بسا "کائوتسکیم" را کهدر واقع چیزی جز روی برگرداندن از مارکسیسم نیست ، وظیفه ای واجب و تعیین کننده برای سرنوشت طبقه تمام کارگر جهان میدانند :

"طبقه کارگر بدون جنگ بی امان علیه این ارتداد ، سست عنصری ، خوش خدمتی در قبال اپورتونیسیم و ابتدال تئوریک بی نظیر مارکسیسم ، نمیتواند هدف جهانی - انقلابی خود را عملی سازد" ( همانجا - تاکید از ماست )

در اینجا است که به اهمیت بزرگ مبارزه با ایدئولوگهای ممتاز اریستو کراسی کارگری پی میبریم و میفهمیم که بها ندادن به درک نقش این جریان سیاسی و لهذا بی تفاوت ماندن در برابر عملکرد های آن ، چه اثرات مضرى بر سرنوشت و آینده پرولتاریا خواهد گذارد .

#### پیدایی و نمود اریستو کراسی کارگری در روسیه

همانگونه که بیان کردیم "کائوتسکیم" بمتابه اندیشه سازش طبقاتی در پوشش مارکسیسم ، اندیشه ای نبود کسه منحصر به يك شکل ظهور محدود گردد و استعداد بروز متنوع و تطبیق با شرایط گوناگون را نداشته باشد . "کائوتسکیم" که نفی انقلاب قهرآمیز را موعظه میکرد به محسنات "دموکراسی" و حاکمیت تمام خلقی توجه نشان میداد و از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا روی برگردانده بود ، هدفی بجز نجات سیستم بورژوایی و امپریالیسم از جنگال نیرومند پرولتاریا نداشت . جوهر این طرز تفکر یعنی تبلیغ و موعظه پرولتاریا به سازش با بورژوازی و راههای فرمبستی اساسا در هر مقطع تاریخی از مبارزه پرولتاریا و در هر شرایطی دیده شده است . جنبش کمونیستی جهانی بارها و بارها شاهد کوششهای خیانت آمیز و دون فطرتانه کسانی بوده است که از میان مارکسیست ها برخاسته و با اعمال نفوذ در میان طبقه کارگر تلاش ورزیده اند که جنبشهای کارگری را آلت بورژوازی و امپریالیسم بنماید . هستی "کائوتسکیم" در هر تند پیچ تاریخی و در هر شرایط دشوار مبارزه طبقاتی پرولتاریا به اشکالی متنوع چون "سوسیال شونیسم" ، "سوسیال امپریالیسم" ، اپورتونیسیم و فرمیسم ، حیاتی تسازه یافته است . جنبش کارگری روسیه یکی از صحنه هایی بود که قشر اشرافیت کارگری برای پیشبرد اهداف سازشکارانه و مرتدانه خود انتخاب کرده بود . لنین در برخورد با نمایندگان سیاسی این قشر ، معیارها و شاخص های دقیق تر و مشروح تری در شناختن از اریستو کراسی کارگری باقی میگذارد . وی در اثر بنام خود : "چپ روی ، بیماری کودکی در کمونیسم" از منشویسم بمتابه تداوم "کائوتسکیم" در روسیه ، و همچون خط فکری خادمین و جاسوسان روسی بورژوازی ذکر بعمل میآورد . لنین در بخشی که به تشریح تاریخ مبارزات بلشویکها در روسیه می پردازد در ایسن باره سخن خود را اینطور آغاز میکند : "بلشویکها با رفع دشواریهای ناشنوده ای ، منشویکها را که پس از سال ۱۹۰۵ دیگر تمام بورژوازی به بهترین وجهی به نقش آنها بعنوان عمال بورژوازی در جنبش کارگری پی برده بود ، به همین جهت هم به هزاران عنوان از آنها بر ضد بلشویکها پشتیبانی میکرد ، از صفوف خود طرد نمودند" ( تاکیدها از ماست )



در اینجا منشویکها، به روشنی از طرف لنین بمثابة "عمال بورژوازی در جنبش کارگری" معرفی میگردند، یعنی عملکرد آنان مساوی عملکرد همان قشری از طبقه کارگر تلقی میگردد که خود را به بورژوازی فروخته اند و عاملین سر سپرده و خادمین بورژوازی در جنبش طبقه کارگر گردیده اند، در واقع میتوان فهمید که دامنه بروز عملکردهای اریستو کراسی کارگری میتواند چنان وسعت داشته باشد که جوی اشکال و صور بسیار متنوع و گوناگون بوده و از قابلیت های بسیاری در تطبیق یافتن با شرایط مشخص جوامع برخوردار باشد. یکی از اشکال پیدایش اریستو کراسی کارگری یعنی همان "عمال بورژوازی در جنبش کارگری" در جنبش پرولتری روسیه ملاحظه میکنیم که در جریان سیاسی منشویکها هویدا میگردد. بدین منوال میشود فهمید که این شکل از پیدایی اریستو کراسی کارگری در جنبش طبقه کارگر روسیه در واقع نشاندهنده درجه ای از رشد تاریخی قشر اشرافیت کارگری است. پیدایی متفاوت اشکال اریستو کراسی کارگری ناشی از رشد متنوع جنبشهای کارگری در سطح جهان است. اگر در يك شرایط نمود ظاهری آن بشکل "کائوتسکیسم" است و در جایی دیگر بصورت منشویسم، در یکجا سوسیال شوینیسم را نمایندگی میکند و در یکجای دیگر معرف "سوسیال امپریالیسم" است، در حقیقت حاکی از همیمن خصوصیت ذاتی آن در تطبیق با شرایط جنبشهای کارگری میباشد. حال آنکه اساس اهداف سیاسی این جریان سیاسی در تمام شرایط تاریخی و کلیه جوامع فقط يك چیز است و آنهم تهی کردن جوهر انقلابی از انقلاب پرولتاریسا و موعظه سازش و مصالحه طبقاتی بجای مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی. لنین به نحو جالب توجهی خط مشترک ایدئولوژیک - سیاسی اریستو کراسی های کارگری در جوامع گوناگون را بدین صورت تصویر میکند:

" و اما هنگامیکه منشویکها و اس ارها در روسیه و شیدمانیستها ( و تا حدود زیادی کائوتسکیستها ) در آلمان، اتوبوئر و فردریک آدلر ( و بطریق اولی حضرات زرها و شرکاء ) در اتریش، ره نوولها و لونگه ها و شرکاء در فرانسه و فابیائها و،، مستقل ها،، و،، لیبوریهتها،، در انگلستان در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ و ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰، باراهزنان بورژوازی خودی و گاهی بورژوازی دولت،، متفق،، علیه پرولتاریا انقلابی کشور خود مصالحه میکردند - همه این حضرات نقش همدستان راهزنان را ایفا مینمودند. " ( چپ روی، بیماری ۰۰۰ - تاکیدها از ماست )

مشاهده میشود که چطور در يك مقطع تاریخی ( وقوع جنگ جهانی اول - و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه ) کلیه جریانهای سیاسی مختلف در کشورهای اروپایی که نمایندگی قشر اشرافیت کارگری جوامع خود را داشتند، به یکسان دست به اتخاذ يك سیاست مشترک و مشابه در مورد منحرف کردن جنبشهای کارگری زده و همگی آشتی طبقاتی با بورژوازی خودی را تبلیغ میکنند. در اینجا بحث بر سر یافتن معیاری که نشاندهنده وابستگی اقتصادی آنان با درآمد سرشار حاصل از غارت جهان زیر سلطه باشد، در میان نیست، بلکه مسئله اینستکه این "حضرات" از "منشویکها و اسارها در روسیه" گرفته تا "لیبوریهتها،، در انگلستان" همگی سیاست عملی ای را در قبال جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه اتخاذ نمودند که ماهیت آن چیزی جز خیانت به آرمانهای طبقه کارگر در ازاء همدستی با بورژوازی خود " و گاهی بورژوازی دولت متفق" نبود. در شیوه تفکر لنین، اینکه چگونه منشویکها مبدل به عمال بورژوازی در نهضت طبقه کارگر میشوند مسئله ایست که اساسا نه وابسته بسه امکان کسب مافوق سود بورژوازی روسیه از استثمار خلقهای دیگر است بلکه بنابر مواضع سیاسی این جریان سیاسی در برابر رویدادها و مسائل درونی جنبش طبقه کارگر تشخیص داده میشود. زیرا اولاً بورژوازی جامعه روسیه آنقدر تکامل و رشد نیافته بود که توان چنان نفوذ و سلطه جهانی ای را داشته باشد که بتواند در عرصه رقابتهای اقتصادی با بورژوازی جوامعی نظیر انگلستان و فرانسه مسابقه داده و از این رهگذر مافوق سودی بدست آورد که بخششی از آنرا اختصاص به خرید عمال اجیر شده در جنبش کارگری روسیه بدهد و ثانیاً جنبش اتحادیه ای و سندیکاییی در میان طبقه کارگر روسیه از آنچنان نضج و ریشه ای برخوردار نبود که در مقایسه با جنبشهای سندیکایی جوامع

اروپایی دیگر بتواند زمینه مناسب و خوبی برای نفوذ و رخنه سیاست بورژوازی در داخل کل جنبش کارگری روسیه باشد. با تمام این مسائل ملاحظه میکنیم که لنین نقش و تاثیر سیاستهای منشویکها را معادل سیاست قشر اشرافیت کارگری دانسته و به آنان بهمان صورت برخورد میکند. علت چیست؟ آیا در مضمون تفکر لنین نسبت به این پدیده سیاسی تناقضی وجود دارد؟ اگر مینا و اساس پیدایش و ظهور اریستو کراسی کارگری را بر این اصل بگذاریم که تنها در شرایطیکه بورژوازی حاکم امکان تصاحب مافوق سود از استثمار خلقهای دیگر جوامع را دارد، امکان پیدایش اریستو کراسی کارگری وجود دارد، آنوقت ناچار باید بگوئیم آری، در شیوه تفکر لنین راجع به این مقوله تناقضی هست. و اما اگر با درک عمیق از نحوه تفکر لنین دریابیم که وی پیدایش قشر اشرافیت کارگری در جنبش پرولتاریا را منحصر به یک شکل خاص نمیکرداند (مثل شکل پیدایش آن در انگلستان) و از اریستو کراسی کارگری هرگاه تحلیل میکند، بطور عمده و مقدم بر هر چیز به مضمون عملکردها و سیاست های آن توجه میکند و اگر این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که وی فقط هنگامیکه میخواهد تحلیل انگلس را از این پدیده سیاسی تشریح نماید به وابستگی و ریشه های اقتصادی آن نظر انداخته و عبارت اریستو کراسی کارگری را به کار میبرد و پس از آن هرگاه بحث بر سر عملکردهای این جریان سیاسی در جنبشهای کارگری است، تنها به مضمون عملکردها و ماهیت نقش آن توجه مینماید، آنوقت دیگر به این نتیجه ذهنی نخواهیم رسید که نامیدن منشویکها را "بعنوان اعمال بورژوازی در جنبش کارگری" تناقض گویی بدانیم.

مقایسه ای که لنین بین کیفیت رشد و تکامل اشرافیت کارگری اروپا و منشویکهای روسیه میکند نشانگر این واقعیت است که اریستو کراسی کارگری یک پدیده متحرک و زنده است که هر بار در جنبش های کارگری به شکلی ظاهر میگردد. منشو یسم بازتاب روسی "کائوتسکیسم" است و "کائوتسکیسم" بازتاب آلمانی منشو یسم:

در باختر منشویکهای آنجا بسی استوارتر در اتحادیه ها، جایگیر شده اند، در آنجا یک قشر، اشراف منش کارگری، سندیکالیست، محدود، خود پرست، بیروح، آزمند، خردصورت و دارای روحیه امپریالیستی، که امپریالیسم آنها را خرید و فاسد نموده، پدید آمده است که بمراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ماست. در این امر تردیدی نیست. مبارزه با هومپرس ها و آقایان ۰۰۰۰ و شرکاء در اروپای باختری بمراتب دشوارتر از مبارزه با منشویکها ماست که یک تیپ اجتماعی و سیاسی کاملاً همگون را تشکیل میدهند. این مبارزه را باید بسند بی امان انجام داد و حتماً آنرا، همانطور که ما کردیم، تا مرحله رسوایی کامل و اخراج کلیه رهبران اصلاح ناپذیر اپورتونیسم و سوسیال شونیسم از اتحادیه ها ادامه داد. (چپ روی، بیماری کودکی - ۰۰۰ تاکیدها از ماست)

این مفاهیم باز بر این ایده صحنه میگذارند که لنین منشویکهای روسیه را بنابر موقعیتشان در جنبش کارگری، درست همان "قشری" میدانند که "قشر اشراف منش کارگری" نامیده میشود. نکته بسیار قابل توجه اینکسه در جملات فوق ما در می یابیم که اگر لنین برای "قشر اشراف منش کارگری" در اروپا معیار خرید و شدن شان را توسط امپریالیسم یاد آور میشود، در عوض در مورد منشویکها به ذکر چنین معیاری علاقمندی نشان نمیدهد. بنابراین در اینجا مقوله ای دیگر در مورد خریداری شدن اریستو کراسی کارگری مطرح میگردد و امپریالیسم بمثابه عامل خرید این قشر معرفی میگردد. اما با وجود همه اختلافاتی که بین قشر اریستو کراسی کارگری در اروپا با همین قشر در روسیه (یعنی منشویکها) وجود دارد، در یک چیز با هم وجه مشترک دارند و آنهم نفوذشان در اتحادیه های کارگری و به آشتی درآوردن حرکت جنبشهای اتحادیه ای کارگران با بورژوازی است. طبق مفاهیم فوق اشرافیت کارگری در اروپا بلحاظ قدمت و کهنگی تاریخی اش (از دوران حیات مارکس و انگلس) و لذا تکیه اش به تجارب اریستو کراتیسم طویل المدت ترش، "بمراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور" روسیه از کار درآمده است زیرا که منشویکها فاقد این پیشینه و گذشته طولانی از حرکت اریستو کراتانه هستند. ولی علیرغم نوزاد بسودن

قشر اشرافیت کارگری روسیه، لنین آنها را بعنوان "یک نیپ اجتماعی و سیاسی کاملاً همگون" که رنگارنگی و تلون کمتری دارند در نظر میگیرد و ماهیتا بین مضمون حرکت منشویکها با هم مسلکان اروپایی شان فرقی قائل نشده و میگوید:

"منشویکهای ما هم مانند سران اپورتونیست و سوسیال - شوینیست و کائوتسکیست اتحادیه ها چیزی نیستند جز، عمال بورژوازی در جنبش کارگری،" ( همانجا - تاکید از ماست )

این تصویر روشن و دقیقی که لنین در افشاء نقش منشویکها در نهضت پرولتاریا میکشد و بین مضمون عملکرد آنها با اریستو کراسی کارگری اروپا تطابق بوجود میآورد، ثابت میکند که نباید پدیده اشرافیت کارگری را یک پدیده همواره ثابت و تغییر ناپذیر تصور نمود. چه بسا قشر ممتاز اریستو کراسی کارگری، در بعضی جوامع از آنچنان صور و اشکال ظهور نامتداول و غیر عادی و بی سابقه ای برخوردار باشد که حتی با معیارهایی که در این باره تا کنون توسط بزرگان مارکسیسم در دست هست، بسادگی قابل شناخت نباشد. نقشی که لنین از منشویکها بمثابه قشر اشرافیت کارگری در روسیه ارائه میکند این اصل اساسی را ثابت میکند که تنها معیار عام و مطمئنی که برای شناخت و تشخیص اریستو کراسی کارگری وجود دارد عبارتست از عملکرد اپورتونیستی جریان منحل در درون - جنبش طبقه کارگر و رابطه ناگسستنی آن با اپورتونیسم درون جنبش کمونیستی. بر این اساس بین اپورتونیسم درون جنبشهای کمونیستی با این پدیده سیاسی همیشه یک رابطه متقابل و جدا نشدنی وجود دارد. این رابطه را لنین در جملات زیرین بازگو میکند:

" ولی مبارزه با، قشر اشراف منش کارگری، بنام توده کارگر و بخاطر جلب وی بسوی ما انجام میگیرد، مبارزه ما با پیشوایان اپورتونیست و سوسیال شوینیست بخاطر جلب طبقه کارگر بسوی ما انجام میگیرد. ...."

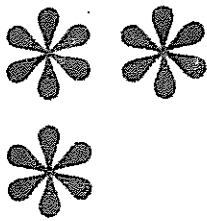
منشویکهای ما هم مانند سران اپورتونیست و سوسیال - شوینیست و کائوتسکیست اتحادیه ها چیزی نیستند جز، عمال بورژوازی در جنبش کارگری، ( همانچیزی که ما همواره بر ضد منشویکها میگفتیم ) و با بنا بگفته بسیار عالی و بسیار صائب پیروان دانیل دولنسون در آمریکا، کاربردان کارگری طبقه سرمایه داران، امتناع از کارکردن در درون اتحادیه های ارتجاعی معنایش آنستکه توده های کارگران کاملاً رشد نیافته یا عقب مانده را تحت نفوذ سران مرتجع، عمال بورژوازی و کارگران اشراف منش یا، کارگران بورژوا شده، باقی گذاریم. "

( "چپ روی، بیماری کودکی" - تاکید ها از ماست )

لنین مبارزه با اریستو کراسی کارگری در شرايط روسیه را خاطر نشان میسازد و مجدداً بر این واقعیت صحه میگذارد که پیدایش این قشر بهمانصورت که در شرایط روسیه صورت پذیرفت، در هر جامعه دیگری نیز امکان پدیدار شدن را دارد. وی با مشخص کردن شکل سیاسی اشرافیت کارگری در روسیه بین آن و اپورتونیسم جنبش کمونیستی روسیه، پیوند برقرار نموده و آنها را در یک رابطه متقابل قرار میدهد. و نکته با اهمیت موجود در برخورد لنین به این مسئله در اینجاست که معتقد است امر مبارزه با این قشر بورژوا شده از کارگران در اصل بخاطر جلب پرولتاریا به سمت انقلابیون کمونیست صورت میپذیرد و لذا بدون انجام چنین مبارزه ای طبقه کارگر هیچگاه بسمت کمونیستها روی آور نخواهد شد.

کوتاه سخن اینکه پیدایش قشر اشرافیت کارگری، ضروریات اساسی ای که حضور این جریان سیاسی را در میان طبقه کارگر واجب میگرداند، مطابق است با قانونمندی رشد و توسعه امپریالیسم و منافع طبقاتی بورژوازی امپریالیستی؛ هدف منحرف کردن، تنزل دادن، محدود نمودن و به سازش و آشتی طبقاتی کشاندن جنبشهای کارگری است. این هدف همیشگی بورژوازی در برخورد به این جنبشها بوده و لذا سیاست وی نیز همواره بر این پایه قرار گرفته است که بموازات سرکوب و محو جنبشهای کارگری، به درون آنها رخنه کرده و مانع رشد انقلابی و رادیکال این

بیساد چریک فدایی خلق ، رفیق فرهاد سپهری



### میراث

قطره قطره خون سرخت

دریایی است که

شناگران دریایی را ، بخود میخواند

تا ، سوی سپیده رهسپار گرداند .

قطره قطره خون سرخت

مسافری است که

ماه را به شعر شب ، پرواز میدهد

و کبوتران زخمی را ، آواز

بی آرزو .

قطره قطره خون سرخت

ستاره ای است که

صبح را با آتش همیشه شکفته

بشارت می دهد

تا گل و آفتاب را ، از زنجیر برهانند .

قطره قطره ی خون سرخت

آبشاری است که

بهار را به برگها ، پیوند میزند .

تا سبزه زار ایمان را شیر دهد و

به بلبلان بهاری

شرابی شیرین بنوشاند .

قطره قطره ی خون سرخت

گندمزار طلائی رنگی است که

در زیر درخشش خورشید

عشوه می فروشد

و لبهای مغموم کارگران را ، آهسته

از لبخند ، لبالب می کنند

قطره قطره ی خون سرخت

تنوری است که

در دلم ، آتش انفجار میکارد .

از قطره قطره ی خون سرخت

در دلم آتشی است

غنچه ی شکوفنده ای است

توفنده ای است که



از ستاره سهمیه ای دارد و

آتش دلان را به عشقی آتشین فرا میخواند

عشق را و آتش را

نیرومند می نمایاند •

قطره قطره ی خون سرخت

جهانی است که

جهل در آن راه و پناهی ندارد •

قطره قطره خون سرخت

راهی است که

مرا به دریا میبرد

ای سرزمین خونین من !

ایمانی است که

عمق را و توفان را به دریا

می فروشد و

عشق را به فرهاد •

قطره قطره ی خون سرخت دنیایی است ، میراثی است •

ته کیه ( سنندج ) ۶۰/۶/۱۶

یاریین



### گرامی یاد معلم بزرگ انقلاب رفیق صمد بهرنگی

شهادت رفیق صمد بهرنگی در شانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۴۷ را گرامی میداریم • وجود رفیق صمد که وقف اشاء آگاهی انقلابی در بین فرزندان زحمتکشان شده بود ، کینه تند رژیم شاه معدوم را برمیانگیخت تا اینکه جلادان شاه رفیق صمد را در بستر رود ارس به شهادت رساندند • خاطره رفیق صمد بهرنگی ، دوست و معلم فرزندان زحمتکشان هرگز از سینه مالامال مهر شاگردانش محو نخواهد شد • رفیق صمد سمبل تلاش و جدیت انقلابی پایان ناپذیر است که ارمغان آن شکوفایی لاله های گلزار انقلاب بوده است • یادش که یاد آور مسئولیت و رسالت روشنفکران انقلابی خلق است ، هیچگاه از یاد برده نخواهد شد و راهش که مسیر بیرون آمدن از برکه و رسیدن به دریای خروشان و بیکران انقلاب است همواره پر رهرو خواهد بود •

راه صمد راه ماست صمد معلم ماست



# گرامی یاد خاطر و شهدای خلق

## رهبری مجاهدین و

# "عروج" از صخره، نکاح!

رهبری مجاهدین و "عروج" از صخره نکاح!

(قسمت اول)

"دفتر سیاسی ... پذیرش ازدواج با مریم را بمثابة ی حرکتی،، فراتر از حماسه،، از جانب مسعود ارزیابی نمود و آنرا بمثابة ی،، اوج کیفی جدیدی بر فراز تمامی حماسه‌های تاریخ مجاهدین،، ... و تمامی تاریخچه‌ی رهبری مسعود بر سازمان مجاهدین دانست!!" \* \*

خبر سال این بود که در سازمان مجاهدین "انقلاب ایدئولوژیک" \* شده است. رهبری مجاهدین موفق شده است "بسررای نخستین بار" \* "طاق ایدئولوژیکی بالا بلندتری" \* از پرواز "سمائی" را شکسته، معضل "رهایی زن" \* را هم حل و فصل نموده و به بسیاری از معضلات دیگر که تا بحال عقل هیچ بنی آدمی به تشخیص آنها نرسیده است، پاسخ داده و دست آخر هم "اوج کیفی جدیدی بر فراز تمامی حماسه‌های تاریخ مجاهدین" \* بوجود آورد.

در وهله اول شنیدن این خبر خوشحال کننده بود. زیرا که از چندین سال پیش بر همه آشکار شده بود که مجاهدین فقط با یک "انقلاب ایدئولوژیک درونی"، قادر خواهند بود مجدداً "هویت مجاهدین" \* ی خود را در سطح جنبش انقلابی اعاده نموده و تثبیت نمایند. "انقلاب ایدئولوژیکی" که در نتیجه آن، هدف محور قوری سلطه امپریالیسم و نابودی کل سیستم امپریالیستی جامعه مجدداً "در صورت مسئله" \* مجاهدین قرار بگیرد و آن ادبیات و "آثار نفیس ایدئولوژیکی و سیاسی و تشکیلاتی" \* را که اینک مبدل به پرده استتار حاکمیت انحصارات امپریالیستی بر جامعه ایران شده است، دوباره محتوی واقعا انقلابی بیخشد. از این نقطه نظر اگر خبر زبانزد عام و خاص گفته شده را در مد نظر قرار بدهیم، آری حقا که مجاهدین به "انقلاب ایدئولوژیک درونی" نیاز سخت و مبرمی داشتند و دارند.

ولی با تاسف بسیار این "انقلاب ایدئولوژیک درونی"، یک دگرگونی مثبت و سازنده در جهت نزدیک شدن مجاهدین به اهداف انقلاب ضد امپریالیستی جامعه ایران نبود، بلکه بازگشتی بود از "میراث حنیف" \* به آستانه سیاست نویسن بورژوازی. در عین حال باید اذعان نمود که رهبری مجاهدین "انقلاب" کرده است و نیز "در مقطع تاریخی معین با یک حرکت مشخص، تضادهای مشخصی" \* را هم حل کرده است. اما این "انقلاب" همان "نقطه عزیمت" \* ی بود که گسردش

\* - کلیه مطالبی که با این علامت: x، نشان داده شده اند، از "اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران" (۱۹/اسفند/۶۳) نقل شده اند.

+ - مطالبی که با علامت: +، مشخص شده‌اند، اقتباس از "سخنرانی خواهر مجاهد مریم رجوی" (مجاهد ۲۵۳)، هستند.

\*\* - مطالبی که با علامت: \*\*، مشخص شده‌اند، اقتباس از "سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی" (مجاهد ۲۵۳)، هستند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

براست سیاست مجاهدین را با يك پوشش ایدئولوژیک "بی نظیر" تکمیل میکرد. "خرق عادت" که مجاهدین مرتکب آن شدند، برخلاف تفاسیری که از آن شد و مجاهدین هم تبلیغات زیادی بنفع خود در اطراف آن براه انداختند چیزی نبود که "با تفاسیر حاکی از هوس رانی تطبیق یکنند" ، حرکتی هم نبود که "عمل انتحاری ... دیوانگسی" نامیده شود ، برعکس رهبری مجاهدین بر آنچه میکرد آگاهی کامل داشت. داستان ، همان داستان "سی مرغ ، سیمرغ" شده است. بدین لحاظ باید بر حسن تشخیص رهبری مجاهدین از روحيات و روان جنبش بطور کلی آفرین گفت. "خرق عادت" که مجاهدین آنرا محور و مرکز و "خرج اولیه و مقدماتی" "انقلاب ایدئولوژیک" خود دانستند، در اصل همچون پوشش گمراه کننده ای بود که میبایست اذهان عمومی جنبش انقلابی ایران را از گردش بر است کاملاً سیاست رهبری مجاهدین دور نموده و علت واقعی "انقلاب ایدئولوژیک" را در آنسوی "طاق بالا بلند" از انظار مخفی نگهدارد. بدین جهت ، "داستان انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" که "در بطن آن این طلاق و ازدواج" خود نمایی زیادی میکند و تبدیل به موضوع مجالس و محافل زیادی شده است نه آن مسئله ایست که گمان میشود بطور کلی بر اثر ندانم کاری و یا "درجه دو تلقی کردن زن" در سازمان مجاهدین ، به حاصل رسیده است - گر چه ایسین محتوی را هم در خود دارد - بلکه اساساً و دقیقاً در ارتباطی تنگاتنگ با ضرورت پراکندن افکار عمومی حول سیاست و مشی بر است گرائیده مجاهدین قرار دارد. فهم ماهیت "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین به فهم جهت گیری ایسین چرخش وابسته است. گر چه "انقلاب ایدئولوژیک درونی" مجاهدین ، تحول فکری رهبری مجاهدین را از چپ به راست تثویز می نماید ولی موضوع "تصمیم فرخنده انقلابی و توحیدی برای ازدواج مریم با مسعود" ، مولفه ای بود که نقش محوری و اصلی را در این گردش بر است بگردن گرفت. "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین بر پایه "تصمیم" مذکور بنا گردید و جوهر درونی آن با به "زوجیت و محرمیت" در آوردن "مریم و مسعود" ریخته شد. "فاز"ی را که مجاهدین در حال گذراندن هستند ، در دامنه منفی این محور جهت گیری نموده است و از هر دو طرف به آن متصل شده است. بهمین جهت وقتی بحث بر سر درک اصولی از "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین باشد ، ناگزیر تعابیر و تفاسیر بر روی مولفه مذکور جای گرفته و کلیه بحثها و جدلهای پیرامون این "خرج اولیه و مقدماتی" کانونی میگردد.

داستان این "خرق عادت" از کجا و در چه وقت شروع شد و چه سرانجامی را برای بازیگران اصلی آن پی ریخت؟ مسئله این بود که رهبری مجاهدین در "۷ بهمن ماه گذشته" (۷ بهمن ۶۳) به ناگهان ب فکر "رهایی زن" افتاده و در این "مسیر رهایی زن" است که دست به اکتشاف "وجود تاریخی جدیدی" می زند که دست بر قضا فقط در "عنصر زن انقلابی و بکتاپرست مجاهد خلق" متجلی شده است والا غیر. با این مکاشفه است که "مرتبت مسعودها" شناخته میشود. "مسعود" که "موضع" و "معلم بزرگ" و "واضع و الهام بخش حرکت عاشورا گونهی مجاهدین" است ، از این لحاظ بعنوان "رهبری با صلاحیت جنبش" معرفی میشود.

اما این سیر و سلوک عارفانه "مسعود رجوی در مسیر رهایی زن ایرانی" ، تنها در داخل بدنه يك سازمان سیاسی بسته محبوس میماند و "طاق ایدئولوژیک" که وی در این مسیر بر پا میسازد نه بر سر تمامی "زن ایرانی" که صرفاً بسر روی "درخشش زن انقلابی مجاهد خلق" سایه حقیرش میافتد. "رهایی زن ایرانی" در ارتقاء تشکیلاتی "زن انقلابی مجاهد خلق" فعلیت و رسمیت پیدا میکند. رهبری مجاهدین که علاقمند است "در مسیر رهایی زن" قدم بردارد و ادعای اینرا دارد که "مسئله زن مطلقاً نمیتواند و نباید جدا از مسئله مرد و مسئله کل جامعه نگریسته شود" ، در عوض حل این مسئله را فقط با انتصاب یا "انتخاب و معرفی خواهر مجاهدان مریم به عنوان همتای ایدئولوژیک مسعود و همردیف مسئول اول سازمان" تمام شده میداند. بدین سان "طاق ایدئولوژیک" که رهبری مجاهدین "در مسیر رهایی زن ایرانی" می زند ، نه "بالا بلند" که تنها در چارچوب محدود و کوتاه ایجاد "تعادل عقیدتسی و تشکیلاتی" و توازن رهبری در داخل خود سازمان مجاهدین ، و به اندازه ، "سقف" کوتاه خود این سازمان ، پائین و کوتاه از کار در میآید.

"مسیر رهایی زن ایرانی"، حل "تضاد بین زن و مرد"، و "اعاده حقوق زن" با "سقف و اشلی که" رهبری مجاهدین برای حرکت خود قائل میشود، در این مسئله نمود عملی پیدا میکند که "ذیصلاح ترین و بالاترین زن مجاهد خلق" را به سطح "همردیفی" خود بالا میکشد، و بدینگونه "زن ایرانی" را رهایی میبخشد!! ظاهر ادعای رهبری مجاهدین اینست که "ما معتقد هستیم که زن و مرد با هم برابرند" و حتی زن "رشد بیشتری از مرد استثمار شده دارد و میتواند به صلاحیت های معادل و برابر با مرد برسد"، ولی با "طاق ایدئولوژیکی بالا بلند" که رهبری مجاهدین میزند، یعنی همتای تشکیلاتی خود را تا سطح خودش بالا میکشد و وی را مفتخر به ردای "همردیف مسئول اول سازمان" میکند، بخوبی معلوم میشود که در عرف و فرهنگ رهبری مجاهدین "زن ایرانی" تنها و تنها به لطف و مرحمت "مسعود رجوی" رهایی مییابد!! و زنان هم طعم و مزه رهایی را هرگز نمیچشند مگر آنکه رهبری مجاهدین از "تربیت ۰۰۰ قوام و ۰۰۰ ارتقاء" آنان دریغ نورزیده و "زن ایرانی" را که صد البته در "وجود تاریخی جدید یعنی زن انقلابی مجاهد" زنده شده است، به "همردیفی" خود بالا بکشد.

لیکن مضمون واقعی "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین یکطرف و تبلیغات و های و هوی اطراف آن طرف دیگر بدون تردید قدمی که مجاهدین برای حل "یکی از پیچیده ترین تضادها" بین سایه ایدئولوژی و ایده آلهای اولیه و گذشته خود با "ایدئولوژی و رهبری عقیدتی و سیاسی مسعود رجوی" برداشتند، قدم بزرگی بود اما به پس، و بر این ادعای مجاهدین مبنی بر "بی نظیر" بودن آن نباید خرده گرفت. زیرا که تا کنون سابقه نداشته که در یک سازمان سیاسی از موضوع "رهایی زن" و خیلی کمتر و ناچیزتر، از "ارتقاء تشکیلاتی" یک زن بمقام رهبری - که در هر سازمان انقلابی پدیده ای عادی تلقی میگردد - اینچنین تبلیغات و عوامفریبی بشود. آن "انفجار" و "تولد جدید"ی که میبایست صورت بگیرد تا "زیر ساخت" ها دگرگونه گردد و از پی آن ایده آلهای گذشته شکسته شود، و بجای آن "چتر رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی مسعود" گشوده گردد، در واقع با همین "داستان ازدواج و طلاق" سرانجامی مطلوب یافت.

از جهت دیگر، اینکه در یک سازمان سیاسی "انقلاب ایدئولوژیک درونی" شده است و تازه فهمیده اند که باید در درون خود و روابط تشکیلاتی و سطوح مختلف رهبری برای زن هم حقوق مساوی مرد قائل شوند تا "تعادل عقیدتی و تشکیلاتی" محکم تری را بین خود بوجود آورند که جزو عجایب هفتگانه نیست که اینهمه در باره آن اوصاف تراشی میشود و انتظار دارند که همگان انگشت حیرت بدهان گرفته و ندای واعجا سر دهند. تازه این مسئله کمپس از سالها گذشت از باز شدن "چتر رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی مسعود"، ایشان یکبار به ذوق آمده و ب فکر "به رسمیت شناختن جایگاه ایدئولوژیکی و تشکیلاتی شایسته برای ذیصلاح ترین و بالاترین زن مجاهد خلق" افتاده است، خود یک عیب بزرگ است و نه حسن بزرگ. در تمام سازمانها و احزاب انقلابی جهان، زنان و مردان مبارز دوشادوش یکدیگر در مسئولیت پذیری سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی سهیم و شریک هستند. در تمام سازمانها و احزاب انقلابی جهان از اینگونه ارتقاها مکررا پیش میآید و حتی در برخی موارد دیده شده است که زنان به تنهایی رهبری یک حرکت انقلابی را کسب نموده اند اما در هیچکدام از این نمونه ها حتی یکبار هم مشاهده نشده است از این پدیده بدانصورت که مجاهدین آنرا ابداع کردند، استفاده تبلیغاتی نموده و جنجال راه بیندازند.

تا اینجا قضیه، مجاهدین سفت و سخت به ادعای خود مبنی بر "رهایی زن" چسبیده اند و ارتقاء تشکیلاتی یکی از زنان سازمان خود را به مقام رهبری "قدم اساسی و بسیار دامنه داری در مسیر رهایی و اعاده حقوق زن" وانمود میکنند. اما با وجود همه این صغرا، کبرا چیدنهای پیرامون محسنات گزینش یک زن "به عنوان همردیف مسئول اول - سازمان"، و در عین حال که این کار "برای نخستین بار در تاریخ سازمانهای انقلابی معاصر جهان" روی داده است، ولی باز هم بنا بر گفته خود مجاهدین هنوز یک پای "تساوی و یگانگی ماهوی زن و مرد" در سازمان مجاهدین می لنگد و هنوز با وجود قرار گرفتن "ذیصلاح ترین و بالاترین الگوی" "زن ایرانی" در مقام رهبری، کماکان "صورت مسئله" "رهایی زن" بدون جواب باقی مانده است.



داستان از این قرار است که مجاهدین احساس میکنند "تضاد بین زن و مرد" که اینبار در سطح رهبری سازمانشان بین "همردیف مسئول اول" و خود "مسئول اول" پدیدار شده است نیز باید از پی حل تضادهای قبلی، حل شود تا "رهایی زن" بطور اکمل و احسن صورت عمل بخود بگیرد! با وجودیکه "ترکیب مسعود و مریم" <sup>x</sup> "گام بلندی" بود که در جهت "رهایی زن" و حل "تضاد بین زن و مرد" برداشته شده بود، ولی با کمال تاسف کماکان "دوگانگی و تناقض تشکیلاتی - خانوادگی در بالاترین نقطه ی رهبری سازمان" <sup>x</sup> در قید حیات است. زیرا "همردیف مسئول اول" بطور کامل به "همردیفی" "مسئول اول" در نیامده و زمانی این مهم کاملاً انجام می پذیرد که وی به "زوجیت و محرمیت" مقام رهبری درآید. تنها اینگونه است که مسئله "تضاد بین زن و مرد" حل میشود! پس در صورت عکس یعنی بدون "پیوند ازدواج مریم و مسعود" این "دوگانگی و تناقض" همچنان در قید حیات و در سطح رهبری سازمان لاینحل باقی میماند و نتیجتاً مسئله حل "تضاد زن و مرد" هم بدون جواب باقی گذاشته میشود و امر "رهایی زن" هم که تا قبل از تحقق این ازدواج ادعا میشد بنحو "بسیار دامنه داری ۱۰۰۰عاده" شده است، باز پس گرفته میشود. به کلام دیگر "ترکیب مسعود و مریم"، ساخت "رهبری نوین سازمان مجاهدین" را بوجود آورد. این ترکیب — برای مجاهدین معیار و ماخذ عینی "رهایی زن ایرانی" گردید و بعنوان "قدم اساسی و بسیار دامنه داری در مسیر رهایی و اعاده حقوق زن" شناخته شد. اما حیرت آور اینکه مجاهدین با وجود همه این "طاق" زندهای "بالابلند"، هنوز حرکت "بسیار دامنه دار" خود را معتبر و واقعی نمیدانند بلکه "ترکیب مسعود و مریم" را در مقام رهبری بدون "به زوجیت و محرمیت" درآمدن آنها با یکدیگر، ترکیبی "صوری" و "عمدتاً تشریفاتی" قلمداد میکنند. پس حتی اگر زنی "در راس هرم سازمانی" مجاهدین قرار بگیرد اما به "زوجیت و محرمیت" "مسئول اول" در نیاید، "تضاد بین زن و مرد" حل نشده باقی میماند و "رهایی زن" هم در نیمه راه متوقف میگردد. به بیان روشن تر بی تعارف تر، چه "انقلاب ایدئولوژیک درونی" مجاهدین، چه "نقش تاریخی مسعود رجوی در مسیر رهایی زن" چه حل "تضاد بین زن و مرد" چه معتبر شدن "حایگاه ایدئولوژیکی و تشکیلاتی شایسته برای ذیصلاح ترین و بالاترین زن مجاهد خلقی" همگی فقط به قرائت يك "خطبه عقد" وابسته است که باید بین زن و مرد جاری گردد. در غیر این صورت، یعنی در شرایطیکه ایندو به "زوجیت و محرمیت" یکدیگر در نیامده اند، کماکان "دوگانگی تشکیلاتی خانوادگی بین مریم و مسعود در راس رهبری سازمان" وجود خواهد داشت و همین باعث میشود که "نقش همردیف مسئول اول سازمان" که هنوز به عقد و نکاح "مسئول اول سازمان" در نیامده، در سازمان مجاهدین نقشی "صوری ... و عاری از محتوی" تلقی گردد. وقتی هم که "شاخص ... پیشرفت عظیم" <sup>x</sup> مجاهدین در "رهایی زن" چیزی "فرما - لیستی" شد، طبیعی است که "انقلاب ایدئولوژیک درونی" مجاهدین هم پوشالی و پوچ از کار درآید. بنابراین ایسین اعتبار و ارزش واقعی "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین بوسیله سنتی "پیامبرگونه" محک میخورد که چیزی جز کلمات باقیمانده از سنت های گذشته تاریخ اسلام نیست.

محتوی واقعی دیدگاه مجاهدین نسبت به "تضاد بین زن و مرد" و نیز "رهایی زن ایرانی"، در این سیاست عملی مجاهدین تبلور می یابد که "ترکیب نوین رهبری" در صورتی خود را بدون "دوگانگی و تناقض" مشاهده میکند که بین خود "زوجیت و محرمیت" برقرار کند. بدون ازدواج مذکور، "تناقض و دوگانگی تشکیلاتی" بر سازمان و رهبری آن همچنان مستولی باقی میماند و در نتیجه معضل بزرگ "تضاد بین زن و مرد" هم لاینحل مانده و امر "رهایی زن" هم که گویا در ارتقاء "ذیصلاح ترین و بالاترین الگوی زنده آن" تبلور یافته است، هرگز به "فعالیت" در نمیآید. بدین صورت است که تشکیلات مجاهدین بوسیله خود مجاهدین تشکیلاتی معرفی میشود که در آن فقدان "زوجیت و محرمیت" بین اعضا رهبریش، بعنوان "تضاد بین زن و مرد" تلقی میگردد! و نبود يك رابطه سنتی و عرفی از طریق "خطبه" و "میخه" تا سطح يك "تناقض تشکیلاتی" مهم جلوه گر میشود. تشکیلات مجاهدین بوسیله خود مجاهدین، تشکیلاتی وانمود میگردد که "فعالیت یافتن ترکیب نوین رهبری" اش و نیز کل حیات سیاسی و هویت واقعی اش صرفاً با يك عقد و نکاح معتبر میگردد، عقد و نکاحی که وظیفه دارد بین دو تن رابطه ای "شرعیست"

پسندانه ایجاد نماید. بدون ایجاد این رابطه "خانوادگی" در سطح "ترکیب نوین رهبری"، بدون جاری شدن "خطبه عقد"، بدون "پیوند ازدواج مریم و مسعود" و خلاصه بدون احیاء یک رهبری "خانوادگی" بر سازمان مجاهدین، همه چیز از بیخ و بن در سازمان مجاهدین زیر و رو میشود و هر چه که رشته شده است پنبه میشود، مسعود رجوی دیگر "شایسته مقام و مرتبت رهبری" نمیگردد، حتی "مریم رهبریش مخدوش" میگردد، "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین به "فعلیت" در نمیآید، "طاق ایدئولوژیکی بالا بلندتری" که رهبری مجاهدین گویا زده است، آوار سرش میشود، "رهابی و اعاده حقوق زن" که بدست رجوی صورت پذیرفته؟!، "عاری از محتوی" بجای میماند، "جهش عظیم ایدئولوژیک درونی" مجاهدین، به فروکشی عمیق می نشیند، از "ظرفیت و توان انقلابی مجاهدین" صدها بار کاسته میشود، "جایگاه ایدئولوژیکی و تشکیلاتی شایسته برای ۷۰۰۰ مریم در کنار مسعود" ۷۰۰۰ "تشریفات" میگردد و بالاخره "نقش تاریخی مسعود رجوی در مسیر رهایی زن" بالکل لکه دار میشود. بدین ترتیب سازمان مجاهدین، سازمانی معرفی میگردد که هرگونه حرکت و جریانی در بطن آن، بویژه اگر مربوط به مسئله زن باشد، بطور کلی با یک "خطبه عقد" میتواند معتبر شده و یا از اعتبار ساقط گردد. بدین لحاظ سکوی "عروج" مجاهدین، یک نکاح سنتی و ریشه دار در قرون گذشته اعلام میگردد. "انقلاب ایدئولوژیک" مجاهدین با رجعت به سنت های کهن و میرنده دوران "پیامبر اکرم" مبدل به ارتزاق ایدئولوژیک میگردد و "خرق عادت" که مجاهدین آنرا "برای نخستین بسار" مرسوم میسازند، فاصله حرکت مجاهدین را از نزول تا "عروج" با یک نکاح پر مینماید. با این "پیوند و ازدواج" - رهبری خانوادگی به سبک دوران ظهور اسلام بر سازمان مجاهدین احیاء میگردد. "معراج" عرفانی مسعود از "خلع" عضدانلو آغاز میشود و با "زوجیت" در آمدن بخود، نه در "صخره مسجد سلیمان" و در "جامعه بی طبقه توحیدی" که در او رسولوزوی فرانسه خاتمه مییابد. سند "ملک یمین" رهبری، با "همردیفی" و "زوجیت" در آمدن "زوجه" رهبری، تسلیم "رهبری نوین" میگردد. اسلام یکدست و واقعی، اسلام بدون التقاط، اسلام "مدینه فاضله غدیری"، اسلامی که ریشه هایش با وصلتهای "پیامبر گونه" و "خانوادگی" کردن اداره "قبیله"، معتبر شده است، با یک "خلع" اولیه و "نکاح" دیگر، بر مسند "تنها آلترناتیو انقلاب ایران" مستقر میگردد. رجعت مجدد به سنتهای قبیله ای اسلام در یک "حرکت عاشوراگونه" مجاهدین به ثمر میرسد. پرده التقاط و دوگانه اندیشی از روی اندیشه مجاهدین کنار زده میشود و هسته واقعی تفکر مخلوط با التقاطات سوسیالیسم تخیلی، به معرض نمایش گذاشته میشود. "تناقض تشکیلاتی" مجاهدین و "دو گانگی" بین حرکت در چپ و راست، با یک حرکت به راست کامل با رنگ آمیزی "یکتا پرستانه" حل و فصل میشود و بعنوان چراغ سبز پررنگی که نوار شال سبز رنگ شریعت اسلام بر روی آن در اهتزاز است به "ترکیب رهبری" حزب "دموکرات" امریکا، خوش آمدگویی میکند. "انقلاب ایدئولوژیک" رهبری مجاهدین نماد برجسته اش تقلید از مدل والتر ماندلی و جرال دین فرارویی میگردد که بمثابة علامت چرخش به راست سیاست مجاهدین به نمایندگان کنگره امریکا، نشان داده میشود. گروهی از نمایندگان کنگره امریکا هم در پیامهای سخاوتمندانه شان به مجاهدین ادعا میکنند که "در ایالات متحده، ما جنبش صلح و آزادی در ایران را که نقش قاطعی در سلب مشروعیت داخلی رژیم خمینی ایفا نموده تحسین می کنیم"!! و نیسز در پیامهایشان به رهبری مجاهدین راجع به خطر افتادن "ثبات کل منطقه" اظهار نگرانی میکنند. از پی آنان نمایندگان و اعضاء حزب محافظه کار انگلیسی و رهبر حزب لیبرال نسبت به "باز سازی اقتصاد ویران شده ی ایران"!! آرزوی موفقیت میکنند! سایر "سوسیالیستهای" اروپایی هم از گرد قافله عقب نمانده و هر یک بسهم خود یکی پس از دیگری به "مریم و مسعود" پیام و تهنیت ارسال میکنند.

رهبری مجاهدین که در سرازیری سقوط به دامن سیاست بورژوازی امپریالیسم جهانی چهار نعل به پیش میتازد با این "انقلاب ایدئولوژیک" پشت جبهه خود را محکم تر میکند و با یک "جهش ایدئولوژیکی"، ایدئولوژی جدید خود را که در آن "کله گنده های دنیا" و "شرق و غرب عالم" مکان مفاهیم متداول انقلابی را پر کرده اند، تثبیت میکند. چهره زرد رنگ و بی رمق و پریده سیاست کنونی رهبری مجاهدین در سرخی خون "انبوه شهدا و زندانیان" مجاهد

برنگ قرمز نمایانده میشود. "اصالت رهبری مسعود" با این محك "ایدئولوژیکی" سنجیده میشود که چقدر میتواند رقبای سیاسی خود را "کمرشکن" کند و البته با همین "اصالت" است که قضاوت میشود "چه کسی توان آزاد سازی زنها را دارد." مبارزه با سلطه انحصارات امپریالیستی و بهم زدن "ثبات کل منطقه" بعنوان - مجرای واقعی "آزادی حقیقی زنان" جای خود را به اسطوره های مبارزه با "برده داری و ۰۰۰ قید و بندهای ارباب و رعیتی"!! میسپارد و بدین ترتیب است که "تحت چتر رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی مسعود"، ایده آل استقرار "جامعه بی طبقه توحیدی" از طریق سرنگونی قدرتهای اقتصادی و سیاسی امپریالیستی حاکم بر ایران، بالکسل فراموش میشود و در عوض ایده "رفع ستم های جنسی و قومی و طبقاتی" در ابهامی کلی باقی میماند. بدین ترتیب آیا غیر از این است که "مسعود" تنها با گذار از این تحول "ایدئولوژیکی" میتواندست "شایسته مقام و مرتبت رهبری" مجاهدین گردد؟

ادامه دارد

\*\*\*\*\*

#### دنباله : "اقلیت" همدوش ...

آنرا يك وظیفه "فرعی" وانمود میسازد. فرق لنین با "اقلیت" در این رابطه فقط در همین يك نکته كوچك! است.

۴ - نمیتوان منکر این واقعیت شد که در پروسه طولانی مبارزه ضد امپریالیستی هیچگاه فرصت و امکان مبارزه قانونی حتی برای مدت بسیار کوتاه پیش نخواهد آمد. مسئله اینست که نمیتوان این فرصتهای موقتی را که عمرشان از نظر تاریخی از يك رعد و برق هم کوتاه تر است، مبنای تنظیم برنامه "تدارك قیام" قرار داد.

\*\*\*\*\*

#### دنباله : کویا ...

اتحادیه ای برخوردار بود و از طرف دولت کویا و شرکتهای امریکایی به دیده احترام بوی نگریسته میشد. او در سال ۱۹۴۸ کشته شد.

۱۵ - ادواردو چیپاس، در دولت ترقی خواه گراثو، ۲۴ - ۱۹۳۳ شرکت داشت. در سال ۱۹۴۶ وی از گراثو جدا شد و حزب ارتدوکس را بنیان نهاد که از جمله خواستار محو رشوه خواری در کشور بود. فیدل کاسترو سیر سیاسی اش را از این حزب که در اوائل دهه ۱۹۵۰ پیشرفتهای زیادی داشت، آغاز نمود. بخاطر مقابله با خطر اینکه حزب مذکور مبدا در انتخابات ۱۹۵۳ پیروز شود، باتیستا یکبار دیگر دست به کودتای نظامی زد. ادواردو چیپاس در سال ۱۹۵۱ در جریان يك نطق رادیویی دست به خودکشی زد.

۱۶ - کارلوس پیرو سوکارس، پس از انتخابات ۱۹۴۸ بعنوان جانشین گراثو برگزیده شد. او نیروی زیادی را صرف از بین بردن رهبران مستقل اتحادیه ها نمود.

۱۷ - دولت های "اصیل"، معتمد نیز بحساب آورده میشوند، بدین معنی که تصور میشد فقط حزب معتمد در مقام دولتی قرار دارد.

# \* مارکسیسم انقلابی و \*

## \* تئوری مبارزه، مسلحانه، (۲) \*

"مارکسیسم انقلابی" و تئوری مبارزه مسلحانه

(قسمت دوم)

"دیگر آن زمان گذشته که اعتقاد داشته باشیم در  
 "حزب"، بودن برای انقلابی بودن کافیهست،  
 اما زمان آنهم رسیده است که بر گرایش کسانی  
 که فکر میکنند برای انقلابی بودن کافی است  
 "، ضد حزبی"، بود، خاتمه داده شود. ایمن  
 دو گرایش دو روی یک سکه و اساسا یکسانند.  
 مانیکائیسیم حزب (هیچ انقلابی نباید خارج  
 از حزب باشد) باز تاب خود را در مانیکائیسیم  
 ضد حزبی (هیچ انقلابی با حزب نباید باشد)  
 می یابد، هر دو تن آسای فکری میطلبند.  
 "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"

تیلور یک بخش از "سیر انتقادی تکامل" ی که "مارکسیسم انقلابی" در انتهای آن به "حزب ۰۰۰" نمونه گذاشت دست یافت، در برخوردش به مبانی تئوری مبارزه مسلحانه (هم ا، هم ت) نهفته است. در این برخورد است که وی چنین مضمونی را از مبارزه ایدئولوژیک "بلشویکی" اش به جنبش معرفی میکند. نتایج این برخورد از این قرارند:

۱ - تئوری م م (۱) یا بقول "مارکسیسم انقلابی": "مشی چریکی"، حزب طبقه کارگر را "یک تشکیلات خلقی" بشمار میآورد!!

۲ - تئوری م م حزب طبقه کارگر را در خدمت اجراء اهداف مبارزه "صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست" میداند!!

۳ - تئوری م م معتقد است علت و اساس وجودی حزب کمونیست در تحقق "انقلاب دموکراتیک" قرار دارد. بسا پیروز شدن این انقلاب، ضرورت وجودی حزب طبقه کارگر نیز از بین میرود!!

اینها نتایجی است که میتوان از برخورد "انتقادی"، "مارکسیسم انقلابی" با گوشه ای از نظرات تئوری م م راجع به حزب و نقش آن در مبارزات خلقهای میهنمان، بدست داد (۲) اکنون میتوانیم با اتکاء به این نتایج و رجوع به تئوری م م درک عمیق تری از مضمون "سیر انتقادی تکامل" "مارکسیسم انقلابی" بدست آوریم.

تئوری م م به زبان ساده (نه زبان "مارکسیسم انقلابی" فهم) ، نقش و رل حزب طبقه کارگر را در انقلاب ضد امپریالیستی ایران و ادامه آن تا سوسیالیسم ، خصلت و خصوصیت لازم و ضروری آن و اصلی ترین وظیفه اش در این انقلاب بدینگونه در چندین کلمه بیان میکند : "مسئله اینستکه آن ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا یا اگر اسمش را بگذاریم حزب ، ارگانیکه واقعا پیشاهنگ خلق باشد ، ارگانیکه واقعا قادر بر رهبری مبارزه همه جانبه توده ها باشد ، تنها در خود مبارزه مسلحانه میتواند بوجود آید" (۳)

بدین سان تئوری م م ، با تعریفی که از حزب طبقه کارگر ارائه میکند ، بر روی تمامی تحریفات و دروغگویی های "مارکسیسم انقلابی" کلا "خاک می پاشد" . در شرایطیکه به روشنی گفته شود "حزب" ، چیزی جز "ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا" نیست ، یعنی طبقه کارگر با تمسک به چنین ارگان تشکیلاتی ای قادر است مبارزه خود را علیه دشمنان طبقاتیش بجلو براند ، تنها کسانی میتوانند این بیان روشن را اینگونه تعبیر نمایند که گویا "حزب" از نظر تئوری م م "یک تشکیلات خلقی" است که فقط "مارکسیسم انقلابی" باشند . از سوی دیگر تئوری م م به وضوح بر اساسی ترین و ضروری ترین خصلت یک حزب به معنی واقعی کلمه کمونیست ( نه بمعنی جعلی "حزب کمونیست" ... "خلق الساعه" "مارکسیسم انقلابی" ) انگشت میگذارد و مطرح میدارد که "پیشاهنگ خلق" بسودن و "قادر به رهبری مبارزه همه جانبه توده ها" بودن ، اینها عمده ترین ویژگیهای لازم یک حزب کمونیست است . بنابراین از این نقطه نظر تئوری م م میگوید تا وقتی مبارزات توده ها جریان دارد تا وقتی مبارزه طبقاتی در جامعه روان است ، مسئله رهبری و پیشاهنگی آن نیز مطرح است . و این حزب طبقه کارگر است که باید این پیشاهنگی را بدست آورد و رهبری "مبارزه همه جانبه توده ها" را تصاحب نماید . پس اگر مبارزه طبقاتی در جامعه با پیروزی انقلاب ضد امپریالیستی ایران خاتمه نمی یابد و تا محو کامل طبقات یعنی ورود به فاز کمونیسم همچنان ادامه دارد ، طبعاً ضرورت "پیشاهنگ خلق" بودن و رهبری "مبارزه همه جانبه توده ها" را بر عهده داشتن ، کماکان برای حزب طبقه کارگر مطرح است . و اما تئوری م م تنها به تفسیر خشک و خالی از مقام حزب قناعت نمیورزد بلکه در ارتباط تنگاتنگ با سرشت اصلی حزب طبقه کارگر ، یعنی "پیشاهنگ خلق" بودن ، پروسه پراتیک انقلابی ای که میتواند در آن حزب متولد شده و رشد نماید را نیز نشان میدهد : پروسه مبارزه مسلحانه . بدین لحاظ میتوان گفت تئوری م م ، تنها مفسری حقیقت گو باقی نمیماند بلکه قدم در حوزه تغییر محیط گذارده و شیوه نائل آمدن به یک حزب پرولتری واقعا پیشرو را نیز نشان میدهد . بنابر این هرگاه مشی ای به جایگاه حزب پرولتاریا از این زاویه نگاه کند هیچگاه نمیتواند آنرا "یک تشکیلات خلقی" بحساب آورد . در واقع "مارکسیسم انقلابی" در برخورد نظریش با مبانی تئوری م م در اینجا مرتکب یک اشتباه عمده شده است و آن اینکه اگر تئوری م م گفته است که حزب طبقه کارگر باید "پیشاهنگ خلق" باشد ، وی این عبارت را اینطور وانمود میسازد که گویا تئوری م م معتقد است که حزب طبقه کارگر باید "یک تشکیلات خلقی" باشد . و اگر تئوری م م گفته است که حزب طبقه کارگر باید تا وقتی مبارزه طبقاتی توده ها ادامه دارد ، رهبر و پیشواز این مبارزه باشد ، "مارکسیسم انقلابی" این گفته را اینطور وانمود میسازد که گویا تئوری م م معتقد است که حزب طبقه کارگر برای رهبری مبارزه صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست است ! (۴)

در اینجا است که دو نوع شیوه تفکر مختلف در برخورد به مسئله حزب طبقه کارگر خود می نمایاند . در یک نقطه تئوری م م با این درک از حزب واقع شده است که شرط - و بقول "مارکسیسم انقلابی" ، "پیش شرط" - موجودیست و حیات یک حزب واقعی را در این میداند که در عمل و در واقعیت پیشرو و پیشوای "مبارزه همه جانبه توده ها" باشد . بر اساس این شیوه تفکر ، وقتی میگوئیم : حزب کمونیست - باید بلافاصله در اذهان مردم چنان حزبی تداعی گردد که در تمام عرصه های مبارزه طبقاتی و بویژه مبارزه سیاسی ، اتوریته و هژمونی انقلابی خود را نشانده باشد . بر این اساس حزب کمونیست بمعنی اخص کلمه یعنی "پیشاهنگ خلق" . برخوردار از این خصوصیات اساسی ، شرط حیات ، موجودیت و بقاء یک حزب پرولتریست . بی علت نیست که تئوری م م ، مطابق دید مارکسیستی همواره به

پروژه پیدایش و تولد احزاب کمونیستی می‌نگرد و مضمون پروژه ای را که يك حزب کمونیست بایستی در بطن آن پرورانده شود بعنوان معیار تشخیص ماهیت پرولتری یا غیر پرولتری احزاب در نظر میگیرد و به درستی میگوید: "پیشرو واقعی، پیشرویی که پیوند عمیق با توده‌ها دارد، و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده‌ها باشد تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی - نظامی میتواند بوجود آید." (همان اثر ص ۱۳۲ - تاکیدها از ماست) البته ما از "مارکسیسم انقلابی" چنان انتظاری نداریم که در طی سالهای بعد و بعدتر، قادر باشد که به هدایت وسیع توده‌ها در مبارزه‌شان ناائل گردد. ولی اینقدر انتظار داریم که وی بعنوان کسی که ادعای "احیاء سوسیالیسم" در ایران را دارد، دست کم مراعات نقل درست مبانی تئوری م م را بنماید و کمتر سلاح از کار افتساده تحریف گران را به سمت این تئوری نشانه رود چرا که خاصیت تحریف، همیشه کمانه کردن است.

نتیجه اینکه اولین مدرک جعلی "مارکسیسم انقلابی" در اثبات پیمودن "سیر انتقادی ۰۰۰"، و درک تئوری م م از حزب را بعنوان تشکیلاتی "صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست" معرفی کردن، در انتظار همه فاش شد و معلوم گردید که وی با چه مدارک بی‌محتوی "تکامل" یافته است. اما کار جاعلانه وی بهمین جا خاتمه نمی‌یابد. "مارکسیسم انقلابی" از همان مواضع پرلاف و گزاف خود که ادعای این را دارد که گویا "متکی بر انقلابی که پیشروان را به صحنه فرا میخواند، متولد شد و رشد کرد" (۵) - تئوری م م را متهم میکند که این تئوری نقش حزب طبقه کارگر را در مبارزات توده‌ها تا آنجا پائین میآورد که معتقد است "بدون حزب کمونیست، انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد" (۶) و به عبارت دیگر میگوید این تئوری تا آن هنگام "مارکسیست باقی میماند که انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نشده باشد ولی بمحض پیروزی انقلاب مذکور، وظایف انقلابی این تئوری نیز انجام شده و لذا بقیه کار هم میماند بر عهده "انقلابیونی" از نوع "مارکسیسم انقلابی" که "انقلابیگری سوسیالیستی" دارند، نه "انقلابیگری خرده بورژوازی"!! کاریکاتور "مارکسیسم انقلابی" بدینسان در "حزب کمونیست ۰۰۰۰۰" نقش بست که در پروژه "تکامل" خویش مدام از آشخور تحریف و وارونه سازی سود جویی کند و مدام نقش مضحک خود را برای پوشاندن، رنگ آمیزی تر نماید. حکم فوق یکی از آن نمونه هائیکه میخواند کاریکاتور وی را جدی وانمود میسازد. در حقیقت اگر ثابت شود که تئوری م م در بهترین حالت، تا آنجایی با مارکسیسم خویشاوندی دارد که "بدون حزب کمونیست انقلاب دموکراتیک ایران را پیروز" نمیداند، آنوقت خیلی راحت این نتیجه منطقی از حکم فوق اخذ میشود که پس غایت و نهایت استراتژی تئوری م م "به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک" (همانجا ص ۲۶) است! در اینصورت و با این نحوه استدلال مبتذل، چه کس میتواند به "تکامل" "مارکسیسم انقلابی" خرده بگیرد و یا نسبت به اصالت این "نمایندگان انقلاب اکتبر" شک کند؟

چنین است ماحصل برخورد انتقادی "مارکسیسم انقلابی" به اصول تئوری م م. این ماحصل نتیجه ای منطقی بدست میدهد (۷) و آن اینکه گویا معتقدین تئوری م م، حزب طبقه کارگر را فقط برای "انقلاب دموکراتیک" میخوانند و وقتی هم که "انقلاب دموکراتیک ایران پیروز" شد، آنان حزب پرولتاریا را بسته بندی کرده و در بخش معلولین انقلاب نگهداری میکنند، زیرا این ارگان پس از "انقلاب دموکراتیک" از کار افتاده و خودبخود جزو آرشیه های "انقلاب" قرار میگیرد! بر این اساس برای "مارکسیسم انقلابی" دیگر هیچ زحمتی ندارد که ثابت کند تئوری م م فقط تا "به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک" سوسیالیست است و طبیعی است که این "سوسیالیست" های ناپیکیر کسانی جز حاملین "سوسیالیسم خرده بورژوازی" نیستند که از حزب طبقه کارگر فقط تا مقطع "به ثمر رسانیدن انقلاب دموکراتیک" پراتیک انقلابی بخواهند و البته در نقطه مقابل این "خرده بورژواها"، "مارکسیسم انقلابی" قرار دارد که کاشف نخستین حزب در ایران است و اوست که "از ابتداء کارگری" بوده و از طرف کارگران بعنوان وارثین لنین و اکتبر عزیزشان (ص ۲۴) شناخته شده است!!

اما تئوری م م در دست است و میتوان با اتکاء به آن به وضوح ثابت کرد که آیا هدف استراتژیک این تئوری، تحقق "انقلاب دموکراتیک ایران" است و بر این اساس، حزب را نیز برای پیروزی این "انقلاب" میخواند یا خیر درک می

که تئوری م م از انقلاب ایران عرضه میکند با این میتدللات بیگانه است. رجوع میکنیم به اثر رفیق کبیر مسعود احمدزاده: "توده ها در جریان این مبارزه سخت و طولانی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریایی بیش از پیش پرولتاریزه میشوند، بیش از پیش به رهبری خود ایمان میآورند، مبارزه با امپریالیسم به مبارزه با سرمایه داری مبدل میشود، مبارزه با سلب مالکیت امپریالیستی به سلب مالکیت سوسیالیستی مبدل میشود." (همان اثر ص ۱۴۵ - تاکیدهها از ماست)

این مفاهیم را در متن "سیر انتقادی کمالی" "مارکسیسم انقلابی" قرار دهید تا به راحتی ملاحظه کنید چگونه "تکامل" وی تجزیه میشود و نقش و صورت ناقص الخلقه واقعی اش عیان میگردد. این مفاهیم بازتاب گوشه‌ای از آن دیدگاهی است که در نقطه مقابل دیدگاهی واقع شده است که میخواید "از همان بدو فعالیت و روز اعلام موجودیتش برای سوسیالیسم مبارزه میکند و انقلاب اجتماعی پرولتاریا را در دستور روز خود دارد" (۸) (همانجا ص ۱ تا ۴ تاکیدهها از ماست) وقتی تئوری م م جریان مبارزه ای را تبیین میکند که با رشد کیفی خود از هدف "مبارزه با امپریالیسم به مبارزه با سرمایه داری" سوق پیدا میکند و در طی این جریان تنها "تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری" قادر به اینگونه سوق یافتن است، آنگاه اساسا جایی برای این ادعای کذایی "مارکسیسم انقلابی" در برخورد به تئوری م م وجود دارد که گویا تئوری مزبور "حزب کمونیست" را تنها برای پیروزی "انقلاب دموکراتیک" میخواید؟ پس تبدیل ایسمن مبارزه از "سلب مالکیت امپریالیستی به سلب مالکیت سوسیالیستی" آنهم "تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریایی" به چه معنایی است؟

تئوری مبارزه مسلحانه برخلاف شیوه جاعلانه "مارکسیسم انقلابی"، از خصوصیات و کیفیت رشد مبارزه ای در شرایط خاص ایران بحث میکند که کلیه دقایق و فعل و انفعالاتش باید "تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری" بوقوع بپیوندد تا قادر به وصول سوسیالیسم بشود. در دل این فعل و انفعالات و تجزیه و ترکیب های اجتماعی است که صفوف طبقاتی جامعه بتدریج به سمت "پرولتاریزه" شدن تغییر پیدا میکند و طبقه کارگر متشکل تر، آگاه تر و منسجم تر میگردد. خود حرکت این جریان انقلابی باعث میشود که محتوی مبارزه با حل شدن تضاد خلق و امپریالیسم به موضوع حل تضاد کار و سرمایه تبدیل گردد. در اینموقع است که "مبارزه با سلب مالکیت امپریالیستی به سلب مالکیت سوسیالیستی" مبدل میشود. بدین ترتیب آیا تئوری م م قانونمندی یک "مبارزه سخت و طولانی" را تبیین نمیکند که در آن اهداف مبارزه متناسب با رشد محتوی مبارزه تحولی کیفی پیدا میکنند "مبارزه با امپریالیسم به مبارزه با سرمایه داری مبدل میشود"؟ و آیا با برجستگی خاصی توضیح نمیدهد که این "مبارزه سخت و طولانی" با اهداف ارتقاء یابنده اش، باید جزئیات حرکتش مدام "تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریایی" باشد؟ در حقیقت دیدگاهی که تئوری م م در این رابطه تبیین مینماید و ضرورت "رهبری پیشاهنگ پرولتاریایی" را بر جنبش طولانی خلق برجسته میسازد از یک وحدت درونی محکم با اصول مارکسیسم - لنینیسم برخوردارست. موضوع لاینحل و خاص تئوری م م این نیست که بر اجتناب ناپذیری فرا رسیدن مبارزه سوسیالیستی تاکید ورزد. زیرا این مسئله ضرورتی است بدیهی و عام - بلکه اینستکه مسیر و جهت قانونمندی و منطبق بر واقعیت آن شکل از مبارزه ای را خاطر نشان سازد که با قرار گرفتن در آن مسیر، انقلاب ناگزیر "به مبارزه با سرمایه داری" و تحقق سوسیالیسم کشیده میشود. معضل خاص تئوری م م حل این مسئله نیست که ثابت کند "برای سوسیالیسم مبارزه میکند"، (آن طور که "مارکسیسم انقلابی" برخورد میکند) بلکه اینست که پاسخی روشن و قاطع به طرح آن شعارها و سیاست هایی بدهد که مبارزه را در کانال اصولی و واقعی اش ناچار به سوی سوسیالیسم هدایت میکند. در واقع تکیه فعلی تئوری م م در طرق تسخیر قدرت دولتی و براندازی حاکمیت امپریالیستی بمنظور آنستکه دستیابی به پیروزی انقلاب سوسیالیستی را بهتر میسر سازد و این انقلاب کنونی را "تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریایی"، با طرح شعارها و اهداف اصیل انقلابی، از "مبارزه با امپریالیسم به مبارزه با سرمایه داری" مبدل سازد. این انقلاب را پلاتفرم واقعی مستحکمی برای جهش بعدی طبقه کارگر "تحت رهبری پیشاهنگ ۰۰۰" خود، بسوی سوسیالیسم بنمایند.

دقیقا این دیدگاه با این تعاریف از پروسه رشد مبارزه در ایران است که با روح آموزشهای لنینی که در این جمله خلاصه شده است، انطباق می‌یابد: "شعار ما یعنی دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان کاملا ما را از این اشتباه محروم میدارد. شعار ما با تصدیق این موضوع که این انقلاب جنبه مسلما بورژوازی دارد و قادر نیست مستقیما از حدود انقلاب صرفا دموکراتیک خارج شود، این انقلاب معین را بجلو سوق میدهد - میکوشد به ایسین انقلاب شکلهایی بدهد که حداکثر سودمندی را بحال پرولتاریا داشته باشد، بالنتیجه میکوشد از انقلاب دموکراتیک بمنظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید." ( "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" - تاکیدها از ماست )

چشم اندازی که تئوری م م از رشد کیفی مبارزه در ایران تصویر میکند و برپایه آن وظایف پیشاهنگ را معلوم میسازد وظایفی که بایستی در هر مرحله از رشد مبارزه منطبق با اهداف استراتژیک مبارزه باشد، دقیقا به گونه ایست که "از انقلاب دموکراتیک بمنظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را" میکند بدین لحاظ این تئوری ابایی ندارد که "از همان بدو فعالیت و روز اعلام موجودیتش" اعلام نماید که "انقلاب دموکراتیک" را "در دستور روز" خویش گذارده است. آری، این انقلاب باید "در دستور روز" گذارده شود زیرا که تنها با حل امروزه مسئله انقلاب دموکراتیک، پرولتاریا قادر خواهد بود درپروسه انقلاب از دست آوردهای آن "در راه سوسیالیسم حداکثر استفاده را بنماید".

اما "مارکسیسم انقلابی" که فریفته فرمالیسم خویشن است، به همه چیز نیز فرمالیستی نگاه میکند. وی در شرایطی که انقلاب فعلی ایران "جنبه مسلما بورژوازی" دارد (به معنی اخص "بورژوا دموکراتیک نوین") با اعلام اینکه "از همان بدو فعالیت و روز اعلام موجودیتش، ۰۰۰ انقلاب اجتماعی پرولتاریا را در دستور روز" میگذارد بقول لنین "از حدود انقلاب صرفا دموکراتیک خارج" شده و پرولتاریا را از کسب امکانات و ملزوماتی که ایسین انقلاب میتواند "در راه سوسیالیسم" و "بمنظور موفقیت آمیزترین مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم"، در اختیارش بگذارد، محروم میسازد. اینست نتیجه عملی ای که "مارکسیسم انقلابی" در پایان "سیر انتقادی ۰۰۰۰۰" اش به پرولتاریا ارزانی میدارد. نتیجه ای که حاصل بیگانگی محض وی از جوهر و شیوه تفکر لنینی و تجربیات تاریخی انقلابات جهان معاصر است.

حال ثابت شد که "مارکسیسم انقلابی" اصول تئوری م م را چه سان تا چه حد مبتذل و سطحی نشان میدهد و چگونه آنها را تحریف میکند و با چه مضمون و شیوه ای به آن اصول برخورد مینماید. و این مسئله بوضوح نشان داده شد که تئوری م م اساسا در پروسه مبارزات خلقهای میهنمان هژمونی پرولتاریا و "رهبری پیشاهنگ پرولتاریایی" را تنها تضمین قطعی پیروزی انقلاب ایران تا برقراری سوسیالیسم میدانند. در این دیدگاه، ایراد این اتهام که گویا دیدگاه تئوری م م معتقد است "بدون حزب کمونیست، انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد" (همانجا ص ۴۰) فقط بمنظور مبتذل کردن، سطحی نشان دادن و مسخ کردن اصول عقاید آنست. و بیانگر این واقعیت که "مارکسیسم انقلابی" علیرغم ادعاهای زرق و برق دارش، همانند اسلاف با تجربه تر اپورتونیست خود، در مبارزه ایدئولوژیک با چه متد و سلاحی وارد کارزار میگردد. و نیز ثابت شد که این تئوری م م است که با دیدی عمیق و واقع بینانه، تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران را وسیله درک مسائل انقلاب و تعیین وظایف و مسیر پیشروی انقلاب قرار میدهد و منطبق بر نگاهی مشخص به چگونگی رشد انقلاب در ایران، وظایف "پیشاهنگ پرولتاریایی" را معلوم میسازد. این وصله های ناچسب از قبیل: "مشی چریکی هم گر چه ایحاد حزب را بطور مشخص در دستور نمیگذارد، اما تا آنجا که به حزب رجوع میکند، آنرا یک تشکیلات خلقی و صرفا ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست در نظر میگیرد. ۰۰۰ (و معتقد است که) بدون حزب کمونیست، انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد" (همانجا ص ۴۰ - تاکیدها از ماست) از آن وصله هایی است که چسبندگیش فقط به خود "مارکسیسم انقلابی" برمیگردد. برای تئوری م م، نه تنها در "انقلاب دموکراتیک" بلکه در هر انقلاب دیگری در عصر کنونی، حزب طبقه کارگر



وسیله اعمال هژمونی پیشاهنگ طبقه کارگر است. بدون اینکه طبقه کارگر توانسته باشد پیشرو و پیشتاز مبارزات همه جانبه توده ها باشد، بدون اینکه طبقه کارگر رهبری واقعی و انقلابی خود را بر سیر انقلاب توده ها حاکم گردانیده باشد، هر تشکلی که وجود داشته باشد چه بنام حزب وی باشد و چه چنین ادعایی را نداشته باشد، صرفاً یک سرهم بندی تو خالی خواهد بود که بود و نبودش در سرنوشت مبارزات انقلابی خلق و سیر انقلاب اثری تعیین کننده ندارد. بهمین خاطر است که تئوری م م در همه جا، بجای اینکه تاکیدی یکجانبه و دگم بر روی شکل سازمان دهی پرولتاریا بنماید، محتوی آن، یعنی ضرورت کسب هژمونی پرولتاریا در انقلاب را دائماً تحت فشاری همسه جانبه قرار میدهد. زیرا: "مسئله بر سر انکار نقش رهبری کننده پرولتاریا و ایدئولوژی او نیست. در اینجا حزب مارکسیستی - لنینیستی بعنوان شکل خاصی از سازمان مطرح است" (م م، هم، ا، هم ت) - کسب این رهبری وابسته به وجود شکل خاصی از سازماندهی پرولتاریا نیست. پیشاهنگ طبقه کارگر میتواند و باید با پیشتاز شدن خود در کلیه وجوه مبارزات توده ها و با ارتقاء دادن آنها بسوی تصرف قدرت سیاسی، رهبری و هژمونی طبقه کارگر را بر انقلاب بدست آورد. در جریان رشد و تقویت مبارزات انقلابی مردم است که در یک مرحله خاص از اعمال هژمونی پرولتاریا، شکل اعمال رهبری مطرح میگردد که باید بطور قطع توسط حزب پرولتری تامین گردد. و اما تئوری م م، پروسه عملی ای که مناسب و مطابق شرایط کسب رهبری اوضاع ایران است را نیز معلوم میسازد. برای اینکه پیشاهنگ طبقه کارگر واقعا بتواند در جریان مبارزات توده ها، پیشاهنگی خود را بر آنان به واقعیت درآورد و - رهبری مبارزات همه جانبه توده ها را بدست آورد، اینکار مستلزم آنست که در عالی ترین شکل مبارزه پیشاهنگ توده ها باشد. پس "شرایط ذهنی انقلاب، در طی عمل مسلحانه بکمال شکل خواهد گرفت. اگر حزب پیشاهنگ در طی مبارزه بوجود آید چه اشکالی دارد که رابطه صوری با پرولتاریا نیز در طی جنبش مسلحانه ایجاد گردد؟" (م م، هم، ا، هم ت - صفحات ۱۳۲ - ۱۴۱ - تاکیدهها از ماست)

بر این اساس ملاحظه میشود که مسئله بر سر این نیست که تئوری م م: "ضرورت حزب طبقاتی را نفی" (بسوی سوسیالیسم - شهریور ۶۳ ص ۹۲) نماید، ادعای پوچ و مبتذلی که "مارکسیسم انقلابی" به دروغ به تئوری م م نسبت میدهد، بلکه مسئله اینست که در طی چه پروسه ای از مبارزه باید حزب طبقه کارگر بوجود آید. مطابق مفاهیم فوق که تئوری م م از خصوصیت حزب طبقه کارگر تبیین میکند، میتوان نحوه نگرش مارکسیستی آنرا نسبت به نقش و مرتبه حزب پرولتری درک کرد. این نگرش، اصل اساسی حزب طبقه کارگر را در پیشاهنگی آن در مبارزات توده ها میگذارد و پیشاهنگی حزب را بعنوان خصوصیت تجزیه ناپذیر و ناگستنی حزب تلقی مینماید که منحصر در جریان خود مبارزه بوجود آمده و رشد میکند. پس حزب واقعی طبقه کارگر، حزب پیشاهنگ طبقه کارگر است و حزب پیشاهنگ طبقه کارگر نیز صرفاً در شرایط مشخص ایران "در طی جنبش مسلحانه ایجاد" میگردد. اکنون این مفاهیم را ما در مقایسه با قسمتی دیگر از ادعاهای بی محتوی "مارکسیسم انقلابی" در برخورد با تئوری م م میگذاریم تا هویت "بلشویکی" وی را در مبارزه ایدئولوژیک افشا کنیم. "مارکسیسم انقلابی" بدین گونه در باره تئوری م م افاضه کلام میکند: "کسانی که پرولتاریای ایران را فاسد شده و انقلاب را کار قهرمانان میدانستند و ضرورت حزب طبقاتی را نفی میکردند و تشکیل جبهه خلق را بر آن مقدم میدانستند و غیره" (۹)

(بسوی سوسیالیسم - شهریور ۶۳ ص ۹۲ - تاکیدهها از ماست)

وقتی دامنه تحریف هیچ حد و مرزی نشناسد و هیچ افساری آنرا نتواند مهار کند به مبتذلات دروغ آمیزی از ایسن قبیل که "مارکسیسم انقلابی" به خورد "پرولتاریا" میخورد، میکشد. انسان از فرط تناقضات، تحریف سازبها، وارونه کردنها و ابتذال چاره ناپذیر این احکام میماند که از کجا باید شروع کند. مثلاً "کسانی که امروزه در جنبش کمونیستی میهن ما ادعا میکنند که "سیر انتقادی تکامل" را پیموده اند و کارگران ایران آنها را چون "پیشقراولان انقلاب خویش"!! معتبر میدانند، ملاحظه میکنید که در اینجا چه دسته گلی به آب داده اند. "مارکسیسم انقلابی" مدعی است "کسانی که" به تئوری م م معتقد هستند "ضرورت حزب طبقاتی را نفی میکردند"!!

( البته حالا معلوم نیست میکنند یا نه ! ) و بعد بلافاصله بدون تنفس و راحت باش در وسط کار میگوید: "تشکیل جبهه خلق را بر آن مقدم میدانستند" ( باز هم معلوم نیست که حالا اینطور میدانند یا نه ! ) . هیچ معلوم نیست که این "بلشویک" ها چه نوع بلشویکی هستند که اینقدر صاف و ساده به تناقض گویی شان افتخار میکنند . آخر اگر "کسانی" بطور کل حزب طبقه کارگر را "نفی" میکنند دیگر چرا آنرا مؤخر بر "تشکیل جبهه خلق" بدانند؟ و یا آنطور که "مارکسیسم انقلابی" دوست دارد بگوید ، چرا باید "تشکیل جبهه خلق را بر آن مقدم" بشمارند؟ چیزی که درست "نفی" شد ، دیگر "مقدم" دانستن چیز دیگر بر آن چه معنی ای دارد؟ اگر "مارکسیسم انقلابی" معتقد است که تئوری م م "ضرورت حزب طبقاتی را نفی" میکند ، دیگر گفتن اینکه "تشکیل جبهه خلق را بر آن مقدم" میدانند ، حرف مهم و بی ارزشی است . و اگر معتقد است که تئوری م م "تشکیل جبهه خلق را بر "حزب طبقه کارگر" مقدم" میدانند ، در اینصورت گفتن اینکه اساسا "ضرورت حزب طبقاتی را نفی" مینماید ، از آنهم مهمتر و بی ارزش تر است . بنظر ما که "مارکسیسم انقلابی" فقط از آن نوع "بلشویک" هائیکه است که تنها آن "بلشویک" ها میتوانند خود را مستحق لقب "مارکسیسم انقلابی" بدانند و نه بلشویک هایی از نوع معمولی و متداول جنبش کمونیستی انقلابی جهان .

اما این رشته هنوز سر دراز دارد . داستان تناقض گویی های "مارکسیسم انقلابی" در برخورد به تئوری م م به همینجا ختم نمیشود . ما در اینجا این ادعای "مارکسیسم انقلابی" را خواندیم که گویا تئوری م م "تشکیل جبهه خلق را بر آن ( یعنی حزب ) مقدم" میدانند . ولی اگر اشتباه نکنیم مثل اینکه همین "مارکسیسم انقلابی" بود که در جایسی دیگر ادعا میکرد که گویا تئوری مبارزه مسلحانه دچار "انحرافی" ! است که "عملا حزب مستقل ، پرولتاریا را با جبهه متحد خلق جایگزین میکند" . ( بسوی سوسیالیسم - مرداد ۶۲ ص ۴۰ - تاکید از ماست )

بالاخره ما از این افاضات "انتقادی" "مارکسیسم انقلابی" به این نکته پی نبردیم که آیا تئوری مبارزه مسلحانه "ضرورت حزب طبقاتی را نفی" میکند؟ یا آنرا "با جبهه متحد خلق جایگزین" میسازد و یا نه هیچکدام از این دو مورد درست نیست بلکه "تشکیل جبهه خلق را بر آن مقدم" میدانند؟ کدامیک درست است؟ بنظر میرسد کسه پاسخ را فقط خود "مارکسیسم انقلابی" که در پایان "سیر انتقادی تکامل" است ، میتواند پیدا کند . اینست یک نمونه بارز دیگر از آن "مباحثات"ی که "در رویارویی" با آنها ، "مارکسیسم انقلابی" متولد شد و رشد کرد ( همانجا ص ۳ ) و ثابت شد که وی با چه شیوه مضحک و سطحی ای "سیر انتقادی تکامل" خود را که در بطن آن "متولد شد و رشد کرد" در جریان "رویارویی با مباحثات" تئوری م م ، "ورشکسته و بی اعتبار" میکند . این تناقض گویی های آشکار چه چیزی جز "ورشکسته و بی اعتبار" شدن و بودن خود "مارکسیسم انقلابی" را ثابت میکند؟

"انقلاب را کار قهرمانان میدانستند" ، این جمله شمه ایست از مضمون واقعی "سیر انتقادی تکامل"ی که "مارکسیسم انقلابی" آنرا طی کرد تا به "حزب کمونیست" تبدیل شد . وی ادعا میکند که تئوری م م "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند و خوب با اینوصف طبیعی است که از موضعی حق بجانب خود را "کمونیست" بنامند و معتقدین تئوری م م را "پوپولیست" . حال ببینیم که در واقعیت چه کسانی "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند؟

"انقلاب را کار قهرمانان" دانستن ، تئوری "هراپورتونیسمی" که ادعای کمونیست بودن" ( ب س شهریور ۶۳ ص ۸۶ ) را دارد است و نه مشی و دیدگاه تئوری مبارزه مسلحانه . تئوری کسانیست که "حزب" ۰۰۰ کذائیشان را نه از درون مبارزات همه جانبه توده ها و کوشش در جهت ارتقاء و گسترش آن ، بلکه از داخل "ادبیات و عملکرد مارکسیسم انقلابی در ایران" ( همانجا ص ۸۶ ) میآفرینند . "انقلاب را کار قهرمانان" دانستن ، تز عالمانه کسانی است که وسیله انقلاب کردن ( یعنی حزب طبقه کارگر ) را نه در طی مبارزات توده ها جهت کسب رهبری و ابقا هژمونی پرولتری بر آنها ، بلکه با سرهم بندی عده ای از "کادرها و نمایندگان متعهد" ! ( همانجا ص ۸۲ ) بنا ( ۱۰ ) میکردند

اکنون این تز را که "مارکسیسم انقلابی" به تئوری م م نسبت میدهد، با این تعریف که وی از پروسه تشکیل "حزب" خود ایراد میکند در یک ترازو قرار دهید و مضامین شان را با یکدیگر مقایسه کنید تا بهتر دریابید چه کسانی در عمل و نظر، "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند. وی میگوید: "تمام ادبیات و عملکرد مارکسیسم انقلابی در ایران (؟) بیانگر مبارزه برای ایجاد یک حزب مشخص است. قبل از این مبارزه امکان ایجاد چنین حزبی موجود نبود اما بعد از آن این امکان وجود داشت و حزب کمونیست هم بوجود آمد." (همانجا ص ۷۵ تا کیدها از ماست) - خیلی صاف و ساده، ادبیات و عملکرد مارکسیسم انقلابی "زایشگاه حزب طبقه کارگر میشود و در درون این زایشگاه است که "مارکسیسم انقلابی" موفق به خلق "چنین حزبی" میگردد. آنوقت با تمام این احوال باز هم این تئوری م م است که "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند! "مبارزه" (؟) "مارکسیسم انقلابی" با همه نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی در "تمام ادبیات و عملکرد"ش منعکس است، حاصل این انعکاس محدود و مسخ شده هم "چنین حزبی" است که وظیفه دارد "به کار مستمر و تعطیل ناپذیر کمونیستی" بپردازد تا انقلاب را میسر سازد. اما اشکال "چنین حزبی" در اینستکه فقط از داخل "ادبیات و عملکرد مارکسیسم انقلابی" زاده شده است و نه در جریان اعمال هژسونی پیشاهنگ پرولتری بر مبارزات همه جانبه توده ها. با اینهمه ما می بینیم که وی تئوری م م را که پاسخ این سؤال را صراحتا داده است که "چگونه میتوان آن جریان را بنا نهاد که در مسیر آن توده بر خود، بر منافع واقعی خود، بر قدرت سهمگین و شکست ناپذیر خود واقف شود و بجریان مبارزه کشانده شود؟" (م م، هم، ا، هم ت) - متهم به این حکم واهی مینماید که "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند! "انقلاب را کار قهرمانان" دانستن به آنهایی نمی چسبد که در فکر "جریان مبارزه" کشاندن توده ها هستند و با عمل خود "سیل خروشان مبارزه ای را جاری" (م م، هم، ا، هم ت) میکنند. اینگونه احکام واهی فقط مناسب آن قبیل از "کادرها و نمایندگان متعهد" است که با "ادبیات" خود، با "عملکرد" محقر و محدود و روشنفکرانه خود "چنین حزبی" را فی البداهه میسازند که حتی یک لحظه از پروسه پیدایش و تشکیل آن بسا مبارزات توده ها (و نه "قهرمانان") پیوند ندارد. طبیعی است که ایجاد "چنین حزبی" تنها "کار قهرمانان"ی از نوع "مارکسیسم انقلابی" و سایر "کادرها و نمایندگان متعهد"ش باشد، و نه زائیده کار پیشاهنگان پرولتاریا در درون مبارزات زنده و همه جانبه توده ها. "چنین حزبی" با چنان "ادبیات" تحریف آمیز، کذب آلود، واهی و پوچ، آئینه تمام نمایی از تصویر کاریکاتوری "مارکسیسم انقلابی" است که هر روز که از عمر آن میگذرد بر میزان خنده آوریش هم افزوده میگردد. ناتمام

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

رفیق کبیر عبد الرحیم صبوری :

"برخورد گروهها و جریانات مختلف درون جنبش کمونیستی با مشی مبارزه مسلحانه هم برخوردی جدی نبوده است. اینان هیچگاه از این مشی نقدی دیالکتیکی ارائه نداده اند. تمام نقدهایی را که در ظرف این هشت سال از مبارزه مسلحانه انجام پذیرفته نگاه کنید و زحمت خواندن آنها را یکبار هم که شده تحمل کنید، آنوقت بلافاصله یک نکته جلب نظر خواهد کرد و آن اینکه هیچگاه به تحلیلی که "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" از اوضاع اقتصادی - سیاسی جامعه ارائه کرده بود، برخورد نشده است و در ضمن میبینید که تنها با تکرار یک سری اصول عام و بدیهی، بخیال خود "مشی چریکی" را رد میکنند."

"سخنی با رفقا"

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

توضیحات

۱ - "مارکسیسم انقلابی" ، از این تئوری بنابر عادت "انقلابیگری سوسیالیستی" اش و به تبعیت از سنت های "بلشویکی" اش همواره با انگد "مشى چریکی" یا "پوپولیسم" و ۰۰۰ ذکر میکند . ولی ما به ایشان قول میدهم که بنابر عادت "انقلابیگری خرده بورژوازی" مان !! و به تبع از سنن "پوپولیستی" مان !! همواره ایشان را مطابق میل شان و تا واپسین لحظات حیات "بلشویکی" شان ، همان "مارکسیسم انقلابی" بنامیم .

۲ - اصل نقل قول که در قسمت اول همین مقاله آمد از اینقرار است: "مشى چریکی هم گر چه ایجاد حزب را بطور مشخص در دستور نمیگذارد ، اما تا آنجا که به حزب رجوع میکند ، آنرا يك تشکیلات خلقی و صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست در نظر میگیرد . منتهای نزدیکی و وفاداری تمامی این بینشها به مارکسیسم حداکثر در ایسن حکم خود را نشان میدهد که ، بدون حزب کمونیست انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد ، ، " ( بسوی سوسیالیسم مرداد ۶۲ - ص ۴۰ - تاکیدها از ماست )

۳ - کلیه نقل قولهای تئوری م م ، از کتاب رفیق کبیر مسعود احمدزاده بنام "مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک" است . ( قطع کوچک ص ۱۰۷ )

۴ - این عبارت فاضلانه "مارکسیسم انقلابی" حاکی از اینکه تئوری م م حزب طبقه کارگر را برای تحقق اهداف صرفاً "ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست" میخواهد ، را بگیرد و با دقت روی آن تامل کنید تا دریابید که مضمون "سیر انتقادی تکاملی" وی چگونه است . ادعای بی پایه فوق از يك جهت ادراك سطحی و بی پایه "مارکسیسم انقلابی" را از مبانی تئوری م م ثابت میکند ( و یا تحریف آگاهانه اش را ) و از جهت دیگر بر دیدگاه بی نهایت مغشوش وی از مسائل انقلاب ایران صحه میگذارد . زیرا اولاً در تئوری م م ، اثری از این ایده که بین مبارزه "ضد دیکتاتوری" و مبارزه "ضد امپریالیست" ی ، شکاف قائل شده و آنها را مرحله بندی و زمان بندی کند دیده نمیشود . بدین لحاظ هم ادعای "مارکسیسم انقلابی" در بالا ، که مبارزه طبقاتی جامعه ایران را در عصر حاضر به دو بخش "ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست" تقسیم میکند ، فقط بیانگر یکی دیگر از برخوردهای تحریف آمیز وی یا تئوری مبارزه مسلحانه است .

و از جهت دیگر ، چنانچه "مارکسیسم انقلابی" خود به چنین ایده ای معتقد باشد و در اینجا ناغافل از چنگش خارج شده باشد ، این دیگر نشاندهنده اوج "سیر انتقادی" وی است و بس .

۵ - "بسوی سوسیالیسم" مرداد ۶۲ - ص ۳

۶ - قابل ذکر است که "مارکسیسم انقلابی" ، جمله ادعایی خود را تنها نقطه نزدیکی و قرابت تئوری م م بسوی مارکسیسم میداند و بجز اینهم به آن حاضر نیست امتیاز بیشتری بدهد . در این عبارت که "منتهای نزدیکی" ۰۰۰ تئوری م م با مارکسیسم در این است که "بدون حزب کمونیست ، انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد" ، اساساً معلوم نیست که مقوله "انقلاب دموکراتیک" از کدام يك از آثار پایه ای مشى انقلابی مسلحانه درآمده و در ذهن "مارکسیسم انقلابی" حلول کرده است ؟ در اصل مفهوم "انقلاب دموکراتیک" نه يك مقوله موجود در تئوری م م ، بلکه فقط حاصل فیوضات ذهنی جناب "مارکسیسم انقلابی" است که به این تئوری قالب شده است . وانگهی در کجای این تئوری این درك بسیار سطحی و فرمالیستی از وظایف کمونیستها ارائه شده است که "انقــــــــــــــــــــلاب

(دموکراتیک) "نمی‌تواند بدون وجود حزب آغاز شده و حتی پیشرفت‌ناک؟ جوهر انقلابی این تئوری در ارائه کم نظیر این درک از وظایف کمونیست‌ها خلاصه شده است که بطور کلی آغاز انقلاب و نیز پیشرفت آنرا وابسته به عاملی مثل حزب که فقط وسیله ای در دست انقلابیون است، نمی‌گرداند. در چنین دیدگاهی اساسا این حکم که "بدون حزب کمونیست" انقلاب دموکراتیک ایران پیروز نخواهد شد " به یک معنا جایی ندارد. زیرا که احزاب "تابع سختگیرهای دیالکتیکی زمینی اند. اگر آنها زاده شده اند می‌توانند بمیرند و باشکال دیگری دوباره زاده شوند." درک خلاق و عمیقی که تئوری م م از مقام و نقش حزب در جریان مبارزه بدست میدهد هیچگونه خویشاوندی و قربانی با این حکم غیر مارکسیستی که گویا: "بدون حزب ۰۰۰ انقلاب دموکراتیک ایران پیروز ۰۰۰" نمیشود، ندارد. از نظر تئوری م م: "پیروزی انقلاب را باید در یک معنی وسیع تاریخی در نظر گرفت. زیرا پیروزی انقلاب نه تنها با تصرف قدرت دولت، بلکه با حفظ آن و ادامه انقلاب هم مشخص میشود." (همان اثر - ص ۱۵۱)

چگونه ممکن است درکی به این وسعت و عمق، "انقلاب دموکراتیک" را یک "پیروزی" تمام عیار و بالکل فرجام یافته برای پرولتاریا و حزبش دانسته و ماموریت و وظیفه حزب او را نتیجتا خاتمه یافته بدانند؟ آیا باز هم ثابت نشد که "مارکسیسم انقلابی" چه دید مبتدلی از تئوری م م معرفی میکند؟ و باز هم ثابت نشد که این اوست که در واقع در "مبارزه ایدئولوژیک" کذایش با تئوری م م "عمیقا نقد شد و به بحران فرو رفت"؟

۷ - می‌گوئیم نتیجه منطقی، نه از اینجهت که منطقا، نتیجه بدست آمده را درست بدانیم بلکه از اینجهت که چنین نتیجه ای را حاصل منطقی چنان پروسه "انتقادی" غیر مارکسیستی ای میدانیم، چنانچه برخورد "مارکسیسم انقلابی" آلوده به تحریف و درک مبتدل از تئوری م م نبود، باز هم نتایج منطقی خاص خود را داشت. و اکنون هم که "سیر انتقادی" وی بر پایه تحریف بنا شده است، طبیعا نتایج منطقی خاص خود را به دنبال دارد.

۸ - ذکر این نکته در اینجا ضروری بنظر می‌آید که ما عبارت نقل شده را در متن واقعی اش در نظر گرفته ایم و نه بطور کلی. زیرا این امر بدیهی است که هر مارکسیستی در هر شرایطی برای سوسیالیسم و نیز جامعه طراز نوین بشری یعنی جامعه کمونیستی مبارزه میکند. پس اینکه "مارکسیسم انقلابی" بگوید "برای سوسیالیسم مبارزه میکند" هیچگونه فرجه ای در "مباحثات" اش ارزانی وی نمیکند. اساسا این عادت از بین نرفتنی "بلشویک"هایی از قسم "مارکسیسم انقلابی" است که در لابلای "مباحثات"شان، جملات کلی و قلمبه سلنبه بچپانند تا همواره مفر مناسبی برای گریز از بحث مشخص داشته باشند. در این رابطه گفتن اینکه: "از همان بدو فعالیت و روز اعلام موجودیتش، برای سوسیالیسم مبارزه میکند ۰۰۰" از همین کلی گویی هاست. گویی که دیگر کمونیست‌ها "از همان بدو فعالیت و روز اعلام موجودیتشان مثلا برای فتودالیسم مبارزه میکنند نه سوسیالیسم!!" ملاحظه میکنید که وقتی بحث حول مسائل ادعایی، عام و کودکانه ای از این قبیل دور بزند چقدر مبتدل میشود؟ اما قسمت بعدی همان جمله یعنی "انقلاب اجتماعی پرولتاریا را در دستور روز خود قرار میدهد" دیگر بدیهه گویی نیست. ایمن دگماتیسم خشک مهجوری است که با هیچ سلاحی شکسته نمیشود. در شرایط کنونی و مشخص جامعه ایران چنانچه کسی بگوید: "از همان بدو فعالیت و روز اعلام موجودیتش ۰۰۰ انقلاب اجتماعی پرولتاریا را در دستور روز خود" میگذارد، به روشنی ثابت میکند که فهم و درکی به غایت مبتدل از مسائل مارکسیسم و شرایط ایران دارد. زیرا که "انقلاب اجتماعی پرولتاریا را در دستور روز قرار" دادن، مستلزم آنست که در درجه اول همه شعارها، برنامه‌ها و اهداف مبارزاتی بسوی هدف واحد سوسیالیزه کردن جامعه تعیین گردد و این در شرایط کنونی جامعه ایران یعنی راندن جماعت عظیمی از نیروی دهقانان و خرده بورژوازی فقیر شهری از - جبهه نبرد پرولتاریا و شکاف در صفوف متحد و یکپارچه خلق علیه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته.

۹ - جمله ذکر شده را "مارکسیسم انقلابی" در برخوردش با "اقلیت" مطرح میکند. وی چنین میگوید: "۰۰۰ نقد مشی چریکی و جهان بینی ای که مشی مذکور بر آن مبتنی بوده و اقلیت ادامه دهنده آنست" (همانجا - ص ۹۲ تا کیدها از ماست) - اپورتونیستها برحسب طبیعت اپورتونیستی شان معمولاً نقاط ضعف یکدیگر را خیلی خوب می‌شناسند. آنها همین نقاط ضعف را در مبارزه و مجادله ایدئولوژیکشان با یکدیگر عمده کرده و به آنها تکیه میکنند. اپورتونیستها قادرند حلقه‌های مفقوده در سیستم نظری یکدیگر را به سادگی دریابند و اینهم فقط با اتکاء به این صورت می‌گیرد که نسبت به جهان بینی و عمق جوهر تفکر یکدیگر و ماهیت واقعی آن، بر حسب نمونه و معیار خودشان، آگاهی و شناخت بدست می‌آورند و نه تحلیل مارکسیستی از حرکت یکدیگر. آنها برای نقد یکدیگر، خویشتن را موضوع نقد قرار میدهند و بر این اساس قادرند بر حلقه‌های ضعیف طرف مقابل خود آگاهی یابند.

در اینجا هم "مارکسیسم انقلابی" در برخورد به "اقلیت" از این حربه مدد جسته است. وی برای اینکه "اقلیت" را نقد کند (نقدی اپورتونیستی) در بدو امر خود را معیار قرار میدهد و ملاحظه میکند که "اقلیت" هم مثل خودش حلقه ای مفقوده دارد. این حلقه مفقوده همان حلقه ایست که در اثر "تکامل" از دست رفته است!! "اقلیت" نیز همانند "مارکسیسم انقلابی" مدعی "تکامل" از حیات سیاسی سابق خویش است و لذا "مارکسیسم انقلابی" هم در برخوردش به وی به همان حلقه ای می‌چسبد که خوب میداند "اقلیت" فاقد آنست. لذا "اقلیت ادامه دهنده" "مشی چریکی" در ایران میشود. با اینکار در واقع "مارکسیسم انقلابی"، "اقلیت" را در موضعی مینشانند که بخوبی واقف است که وی را برای دفاع از آن نیست. بدین ترتیب "اقلیت" در برابر مبارزه ایدئولوژیک "مارکسیسم انقلابی" خلع سلاح میشود. یا باید منکر "تکامل" خویش شده و از موضع "ادامه دهنده" مشی مسلحانه به دفاع از عقایدش برخیزد و یا اینکه در همان موضع که هست تمام اتهامات درست یا نادرست "مارکسیسم انقلابی" را با سکوت بپذیرد. روشن است که "اقلیت" دومی را بنا بر ماهیت واقعی "تکامل" اش برمیگزیند. نکته ای که "مارکسیسم انقلابی" از همان آغاز بحث به آن آگاهی دارد. و اما "مارکسیسم انقلابی" هم ادعای "تکامل" دارد. "سیر انتقادی تکاملی" وی، او را از "سهند" و یا "اتحاد مبارزان کمونیست" تبدیل به "حزب" کذایی کرده است. ولی "اقلیت" در برخورد به وی، گوشش بدهکار این حرفها نیست. لذا در برخوردش به "مارکسیسم انقلابی" بهمان حلقه ای می‌چسبد که اکنون "مارکسیسم انقلابی" آنرا در جریان "تکامل" اش گیم کرده است. "اقلیت" وی را در موضعی قرار میدهد که وی را توان دفاع از آن موضع نیست. نامیدن "مارکسیسم انقلابی" تحت اسامی ای چون "سهند"، "گروه روشنفکری سهند" و غیره خاطرات دوران قبل از "تکامل" وی را زنده می‌سازد و چون ادعا دارد که موجودیت سیاسی کنونی حاصل "سیر انتقادی تکامل" ی است که بر روی نفسی "سهند" گذشته بنا شده است، در دفاع از آن موضع مستاصل مانده و خلع سلاح میشود.

اما واقعیت اینستکه امروزه نه "اقلیت" "ادامه دهنده" مشی انقلابی مسلحانه است و نه "مارکسیسم انقلابی"، "سهند" سابق. اینکه اپورتونیستها در مبارزه ایدئولوژیکشان، مدام تکیه به گذشته ای از حیات شان میکنند که حتی مورد قبول خودشان نیست فقط ناشی از طبیعت اپورتونیستی شان است و بس.

۱۰ - یکی از شیوه های "مارکسیسم انقلابی" در مبارزه ایدئولوژیک، خلط کردن مسائل اساسی و قاطی کردن مطالب مختلف با یکدیگر است. مثلاً وی برای توجیه کردن تشکیل حزب خلق الساعه اش، متوسل به این استدلال میشود که نباید تشکیل حزب کمونیست را وابسته به وجود جنبش های خودبخودی کرد زیرا اینکار دنباله روی و اکونومیسم است. وی در ادامه استدلال خود میگوید: "ما در تمام آثار لنین (نه تنها چنین) تئوری ای را که گویا حزب کمونیست را تنها میتوان و باید در دوران جنبش های وسیع کارگری ساخت نمی بینیم" (بسوی سوسیالیسم - شهریور ۶۲ - ص ۷۸) ولی این حرف چیزی جز خلط کردن و لوٹ نمودن جوهر انقلابی تفکر لنین، بنام خود وی نیست برعکس، مطالعه اسناد و آثار جنبش کمونیستی جهان و در راس آنها آثار لنین ثابت میکند که همواره پیشوایان

مارکسیسم - لنینیسم بر این نکته تاکید ورزیده اند که شرط پیشاهنگی حزب پرولتاریا را وابسته به پروسه ایجاد آن در بطن جنبشهای کارگری دانسته اند. ما در مباحثات بعدی ثابت میکنیم که چگونه لنین وقتی تاریخ حزب بلشویک را ترسیم و تشریح میکند، تاسیس حزب بلشویک را در دل حادثترین شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریسای روسیه دانسته و آنرا زائیده پیوند آگاهی سوسیالیستی با حرکات خودبخودی توده های کارگر میدانند. از این نظر گویا "مارکسیسم انقلابی"، مارکسیسم را نخوانده است. بحث مارکسیستها بر سر شرایطی است که یک حزب کمونیست باید دارا باشد تا مبدل به یک حزب پیشرو طبقه کارگر بشود و استعداد رهبری مبارزات روزمره توده ها را داشته باشد. دو مسئله را باید در این رابطه از هم تفکیک نمود، یکی محیطی است که حزب کمونیست در بطن آن ظهور پیدا میکند و دیگری خصایص و ویژگیهایی است که باید یک حزب کمونیست از آنها برخوردار باشد تا حزب پیشاهنگ پرولتاریا باشد. بنابراین بحث بر سر تشکیل حزب حول این نکته مرکزی دور میزند که حزب طبقه کارگر، حزبی است که ماهیتا و عمیقا با توده ها پیوند دارد و مبارزات توده هاست تنها میتواند در جریان کسب رهبری مبارزات همه جانبه توده ها بوسیله پیشاهنگ پرولتاریا تشکیل شود. تنها چنین حزبی است که بسا این پروسه پیدایش خود شایسته حزب پرولتری بودن است. با این حال، خارج از این جریان واقعی مبارزه نمیتوانند احزابی هم بوجود بیایند (مثل حزب خلق الساعه "مارکسیسم انقلابی") - ولی مسئله اینست که چنین احزابی دیگر حزب پیشاهنگ پرولتاریا نیستند، بلکه حزب دست ساخته و سرهم بندی شده ای هستند که فقط در حلقه تنگ و محدود خود گردانندگان آن دارای حیات هستند.

رفیق کبیر عبد الرحیم صبوری :

"پیشاهنگ باید با تحلیل قوانین تکامل عینی جامعه خود، محاسبه عینی نیروهای طبقاتی دریابد که شرط پیشرفت و ارتقاء مبارزه طبقاتی و بسط و تحکیم قدرت پرولتری چیست؟ و آنگاه بید رنگ تمام انرژی خود را صرف پاسخگویی به نیازهای زمان کند. پیشاهنگ باید وظایف انقلابی خود را بر درک ضرورتهای عینی پیشرفت تاریخی استوار سازد و تمام هم خود را بکار برد تا توده ها را بر این ضرورتها آگاه گرداند و انرژی آنها را در راه پاسخگویی بآن ضرورتها بکار اندازد."

"نقدی بر،، صاحب،،"

( طرحی از وظایف )

### دنباله : سلطه امپریالیسم و تاثیر آن ...

جنبشها بشود. بدین لحاظ تاکتیک ایجاد قشر اشرافیت کارگری بمنابله آنتی تز جنبشهای کارگری از سوی بورژوازی کشورها همواره اتخاذ شده است. مبارزه بی وقفه با این آنتی تز شرط اولیه اعتلاء و ترقی جنبشهای کارگری است. کمونیستها هرگز نخواهند توانست به درون طبقه کارگر نفوذ کرده و آنها را بسوی خود جلب نمایند مگر آنکه یک "مبارزه بی امان" را با رشد و تحکیم نفوذ این قشر از اشرافیت کارگری به پیش برند.

ادامه دارد.

**زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی مبارزه میکنند**



### کوبا : از پیروزی انقلاب تا برگزاری نخستین کنگره (مداخل)

تا کنون در باره انقلاب کوبا ، رخدادها و جریانات متفاوت اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی جامعه کوبا پس از انقلاب ، بسیاری اظهار نظر نموده و کتب و تالیفات گوناگونی از زوایای مختلفی نیز بطبع رسیده است . روایت ها و گزارشات داده شده در این باره در وجوه زیادی با یکدیگر یکسانی و همانندی ندارند . قضا و تهایی که بر مبنای فاکت ها و آمار و ارقام پیرویه رشد جامعه کوبا پس از انقلاب انجام پذیرفته است ، با یکدیگر کاملاً تطابق و خوانایی ندارند . این خصوصیت برجسته باعث میشود که حس جویندگی و پرسنده عامل شناخت ، کنجکاوانه به خصوص کوبائیان چشم دوخته و انتظار داشته باشد که از نظریات آنان که نقش اول این صحنه را بر عهده دارند ، نیسز آگاه گردد .

انجام این مهم در جریان برگزاری اولین کنگره حزب کمونیست کوبا در مورخه ماه دسامبر سال ۱۹۷۵ بر آورده شد . کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا به اولین کنگره خود ، گزارشی مفصل و جامع از تحولات اجتماعی اقتصادی و سیاسی ۱۵ ساله کوبا پس از پیروزی انقلاب ارائه داد که در واقع نظرگاه رسمی ایست به کوبا و تحلیلی از کوبای دیروز و کوبای امروز . گزارش مذکور توسط فیدل کاسترو طی ۱۲ ساعت متمادی قرائت گردید . این گزارش ارزش - تنوریك خود را بعنوان منبع دانش راجع به کوبای دیروز و امروز همچنان حفظ خواهد کرد . گزارش یاد شده علاوه بر اینکه يك سند رسمی است ، يك اثر آموزشی و اطلاعاتی استثنایی نیز میباشد که رهبری حزب با روشنی بسیار آنرا به نمایندگان حزب ارائه داده است . در بسیاری مواقع انتقادهایی مطرح شده اند و بهمان نسبت پیشرفتهای بزرگ اجتماعی و نیز اشتباهات و ناکامیها بازگو شده اند . در همین کنگره يك برنامه زمان بندی شده به تصویب رسید که یکسری وظایف مهم را در رابطه با تحقق اهداف مرحله ای انقلاب ، مطرح مینمود در طی سال ۱۹۷۶ - ۱۹۷۷ اهداف مهم زیر به عمل درآمد : قانون اساسی جدید سوسیالیستی کوبا از طریق يك همه پرسی عمومی تصویب شد . يك سیاست جدید و رهبری توده ای کشور در چهارده ایالت تکمیل شد . از طریق انتخابات عمومی ، ارگانهای خلقی محلی و يك مجلس ملی متحقق گردید . این ارگانهای تصمیم گیرنده و هدایت کننده عملاً شروع به کار نمودند . يك تجدید سازماندهی اقتصاد کشور قدم بقدم به سرانجام رسید و غیره . . . . .

انتشار این اثر به زبان فارسی میتواند پاسخگوی سئوالات بسیاری باشد که معمولاً در اطراف محتوی و جهت پیشرفتهای جامعه کوبا برای همگان مطرح است . ما در اینجا بخشی از کتاب مذکور را ترجمه و ارائه میکنیم و در شماره های بعدی "جنگل" اینکار را ادامه خواهیم داد .

■ - طبع اصلی کتاب به زبان اسپانیایی و بنام : «La Union nos dió la victoria» در هاوانا و در سال ۱۹۷۶ توسط

Departamento de Orientación Revolucionaria del Comité Central del Partido Comunista de Cuba. منتشر شد .



## \* کوبا از پیروزی انقلاب تا

### برگزاری نخستین کنگره حزب \*



#### مقدمه

رفقای عزیز ، میهمانان محترم ، سیر جریان‌های سیاسی سرشار از رویدادهای تاریخی هستند . در اینموقع که ما اولین کنگره حزب خود را برگزار میکنیم ، در يك چنین رویدادی تاریخی شرکت میجوئیم . کسب تجربه از این چنین نقطه اوجی برای تاریخ انقلابی میهنمان ، يك رجحان محسوب میشود . برای دستیابی به آن ، کوبائیهای بیشماری طی نسلهای بسیار مجبور بودند زندگیشان را اهدا کنند . بسیاری از آنان بخاطر استقلال خلقمان ، برای عدالت ، پیشرفت و عزت نفس در این مبارزات باشکوه شرکت نمودند . امروز نخستین نظرگاه ما به سوی آنها میروود و خاطره مان را مملو از حرکت آنهایی میکنیم که همچون پیشتاژان در طی دوران خفت نواستعماری در جنگ آزادی بخش مبارزه کرده و کشته شدند و در مبارزه علیه آخرین حکومت جبار ، درباریگادها شرکت کرده و از انقلاب دفاع نمودند . بدون ایده های آنها ، نیرو گذاریشان و خون هایشان ، این کنگره را که امروز ما میگشائیم ، هرگز ممکن نبود . از هنگام آن روزهای پرافتخار در لادماجاگوا ( Lademajagua ) - (۱) تا به امروز ، پرچم انقلابیون همچنان بر دوش حمل شده است . اکنون ، آن روزها توسط حزب ما و بهترین مراسم انقلابی میهنمان ، تاریخ قهرمانانسه و ایده آلهای باشکوهمان به تسخیر در آمده اند .

برگزاری اولین کنگره توسط حزبی که يك انقلاب سوسیالیستی را در سرزمینی در قاره امریکا رهبری کرد ، امروزه رویدادی بی نظیر با اهمیتی فوق العاده است . تعداد زیاد هیئت نمایندگان در سطوح عالی که از سوی احزاب کمونیست برادر و سازمانهای انقلابی مترقی از تمام نقاط جهان به این کنگره اعزام شده اند ، شاهدهی است بر بیان تمامی این سپاسهای عالی انقلابیون جهان به خلقمان ، نظرگاه سیاسی و حزب پیشاهنگمان .

ما به تمامی آنها با مهری رفیقانه و سیاسی عمیق بخاطر احترامی که بما نشان داده اند - احترامی که از کمسک محجوبانه ما به جنبش های انقلابی جهان بزرگ تر است - درود میفرستیم . این احترام ، تشویقی است بزرگ که ما را در راه مسئولیت پذیری انقلابمان نیرومند میکند . حتی برای يك لحظه ما این همبستگی بین المللی را فراموش نخواهیم کرد . هم بستگی ای که کارگران ما در يك مبارزه قاطعانه علیه امپریالیسم قدرتمند ، مهاجم و بی پسروا و حاکم بر سرنوشت خلقهای این بخش از جهان از برادران طبقاتی شان در سراسر جهان و خصوصا خلق تحسین انکیز شوروی دریافت کردند . بدون این همبستگی و پشتیبانی ، حقیقتا امکان این بود که چون کمونارهای پاریس بمیریم ، مرگی قهرمانانه اما نه مغلوبانه .

این کنگره را نمیتوان آغاز کرد یا مضامین عمیق آنرا فهمید بدون اینکه به تاریخ مان نگاهی به عقب بیندازیم .

تحلیل تاریخی

کوبا آخرین مستعمره اسپانیا در امریکای لاتین بود و امروز اولین کشور سوسیالیستی در این قسمت از نیم کره است. برای دست یابی به چنین هدف تاریخی بی نظیر، میبایست سرزمین ما موانعی را که يك زمانی فاشیسم نیامدنی بنظر میرسید، بکنار گذارد.

در آغاز قرن پیشین، تعداد بسیار زیادی از مردم اسپانیایی زبان از فرصت مناسبی که اشغال ناپلئون در اسپانیا بدست داده بود، استفاده کردند تا خود را از قید استعمار رهایی بخشند. کوبا کشوری بود با زراعت گرمسیری که با نیروی کار بردگان کشت میشد و جامعه ای تیپیک از لحاظ برده داری بود. با وجود موافقت نامه های بین المللی، تعداد برده ها هر سال همراه با توانایی و دارایی مادی طبقات سلطه گرا افزایش مییافت. اسپانیاییها بر دستگاه دولتی و اجرایی حاکم بودند، ثروتمندان کوبایی اربابان بزرگ بودند. این طبقه اجتماعی ظاهراً علاقمند بود که بر عامل کند کننده استعمار که از توسعه اقتصادی و دسترسی به امکانات قدرت سیاسی خودی جلوگیری میکرد، فائق بیاید، اما نتوانست بدون نیروی نظامی متروپل که برای منکوب نگهداشتن بردگان ضرورت داشت، از عهده این کار برآید. آنان از این می ترسیدند که تاریخ قهرمانانه هائیتی در کوبا تکرار شود و موضوع استقلال ملی، علائق طبقاتی را به تبعیت از حفظ برده داری در آورد. تعداد برده ها، قربانیان این شکل از استعمار وحشتناک، در سال ۱۸۴۱، به بیش از ۴۰۰،۰۰۰، تن از مردمی رسید که کل جمعیت تشان به مرز يك میلیون نمیکشید و استثمارگران اسپانیایی سرزمین ما را همانند "جزیره همیشه وقادار کوبا" در نظر می گرفتند. اسما وابستگی های طبقاتی نزد قشری از کوباییها ی ثروتمند، موجب شد که ایده ارتباط با امریکا، بعنوان طریقی که اسپانیا از آن ترسیده و تحت فشارهای بین المللی تسلیم شده و برده داری را ملغی نماید، مورد توجه قرار گیرد. این جریانات از طرف ایالت های برده داری جنوب امریکا، در رابطه با تضاد علاقمندیهایشان با ایالت های صنعتی در شمال، مورد حمایت زیادی قرار گرفت. ایالت های جنوبی امیدوار بودند روی کوبا بی که هنوز يك سرزمین برده داری است، حساب کنند.

از طرف دیگر ادعای ضمیمه کردن کوبا همیشه يك هدف دائمی نزد روسای امریکا بود. ادعای مذکور بارها از طرف رهبران گوناگون و افراد رسمی امریکا بمتابیه تبیین منطقی "نقش مسلمی" (۲) که امریکا در نظر داشت در این نیم کره ایفا کند، تکرار شده است. این گرایش حتی مدتها بعد از الغاء برده داری در امریکا و تا آن هنگام که روابط بین امریکا و کوبا وجود داشت، حفظ گردیده بود. اما جنگ داخلی و الغاء برده داری در امریکا در زمان لینکلن (Lincoln) بمعنی خربه سختی برای جنبش الحاق طلبانه در میان برده داران کوبایی بود. در عین حال باید بخاطر سپرد که بر خلاف این نقشه های خیانت آمیز و فریبنده از طرف استثمارگران، برده ها به انسان تعداد بیشماری حرکت انقلابی و اجتماعی عرضه نمودند، قیامهای شجاعانه بسیاری که همیشه با قساوت شدید و خونین سرکوب میشد.

هنگامی که جریانات الحاق طلبانه فروکش نمود و بطور مثال اربابهای کوبایی قانع شدند که برده داری بایستی با اشکال تولیدی دیگر که در صنایع و کشاورزی بیشتر با زمان مطابق است، جانشین گردد، ضرورت انجام رفرمهایی عمیق در داخل چهار چوب سیستم استعماری اسپانیا در دستور قرار گرفت. سیستم مزبور دیگر در آنوقت تبدیل به يك عامل کند کننده قطعی برای ادامه توسعه اقتصادی در کشور شده بود. هنگامیکه این الزامات وحشیانه رد شد خلق ما مجبور گردید برای مبارزه سلاح در دست گیرد.

اولین جنگ استقلال در سال ۱۸۶۸ از طرف میهن پرستان کوبایی که از خانواده های ثروتمند برخاسته بودند، آغاز و رهبری گردید. آنان دارای تجارب سیاسی بوده و از روابط سیاسی و امکانات اقتصادی که برای يك چنین تشکیلاتی لازم بود، برخوردار بودند.

لیکن در ایالات غربی کوبا وضع بدین صورت نبود، در آنجا برده داران از همه قدرتمندتر بودند و لنگرگاه

نیرومند و علائقی زیادی داشتند و چون جنگ شروع شد ، نیرومندان در بین مردم رشد کرده و پایگاه کسب نمود . اینها در آن ایالات و مناطقی روی داد که دهقانان صاحب زمین بیشتری در آنجا وجود داشت و کار بردگی از اهمیت اقتصادی کمتری برخوردار بود .

جنگ دهقانان ، صنعت کاران و برده ها را به دنبال خود کشید . جنگ در بین دانشجویان و روشنفکران و نزد مردم کوبا بطور عمومی يك میهن پرستی مشتعلی را برافروخت . احساسی ملی که بطرزی بازنگشتنی در گرما گرم جنگها علیه قدرت دولتی اسپانیا رشد نمود .

اگر چه اختناق اسپانیایی برای کلیه کوبایی ها ، مستقل از تعلق طبقاتیشان قابل لمس بود ولی بخشهای غربی که در آن مهم ترنهر چیز امکانات مالی طبقه برده دار وجود داشت ، از برخورد به آن اجتناب ورزیده و با امکاناتشان خود را به ارتش استعماری نزدیک نمودند . این تهیدست ترین مردم بودند که سنگینی بار جنگ را حمل کردند . پس از ۱۰ سال مبارزه ای نابرابر ، قبل از آنکه این گروهها بتوانند پیروز شوند ، شجاعت از میان آنها رخت بریست ، آنهم بیشتر به علت خود تلاشی و توطئه تا اسلحه دشمن . پس از آن وقت بود که آنتونیوماکثو ( MACEO ANTONI ) مردی که از شرایطی ساده برخاسته بود ، صلح و متارکه جنگ را بدون استقلال رد نمود . از طریق مقاومت فنا ناپذیر "باراگوا" (۳) ( BARA GUA ) او تبدیل به سمبلی برای مبارزات تسخیر ناپذیر مردم ما شد .

خیلی کوتاه پس از آن در سال ۱۸۸۶ ، برده داری بعنوان یکی از عواقب اجتناب ناپذیر جنگده ساله ملفی اعلام گردید . بدین ترتیب ما آخرین سرزمین از این قسمت از نیم کره زمین بودیم که در آنجا چنین حالتی از بین برده شد . هنوز زنان و مردانی در کشورمان زندگی میکنند که شخما بردگی را تجربه نموده اند .

کوبا ئیهادر سال ۱۸۹۵ ، استفاده مجدد از سلاح را ارتقاء دارند این بار مبارزه از لحاظ سیاسی در طی سالهای طولانی بهتر شد . در زمان مارتی (۴) ( MARTI ) حزبی تشکیل شد که میخواست مبارزات را رهبری نماید ، چیزی که در خارج از کوبا و مرزهای آن زمانش دارای اهمیت سیاسی بود .

ایده مذکور که بطور پارالل ، برای به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی نیز توسط لنین در امپراطوری کهن تزارها بسط داده میشد ، یکی از ستودنی ترین کمکهای مارتی به تفکر سیاسی است . در کشور ما فقط يك حزب انقلابی سازماندهی شد . در این حزب ، سربازان قدیمی و محتاز جنگده ساله - سمبلیزه شده توسط گومس (۵) و - ماکثو - با نسل جدید دهقانان ، کارگران ، صنعت کاران و روشنفکران متحد شده بودند تا انقلاب در کوبا را بسه سرانجام رسانند .

مارتی آن وحشیگری را که آنها علیه اش میجنگیدند ، میشناخت و بهمین خاطر در قلب این مبارزه می زیست . او نسبت به این ادعاهای قدیمی ، مبنی بر اینکه کوبا خود را بعنوان پیشقدم ، وقف سیاست توسعه طلبانه "نقش مسلم" نماید ، آگاه بود . به اینها ، اکنون هدف امپریالیستی که نتیجه ای از توسعه کاپیتالیسم در امریکا بسود ، افزوده گردید . مارتی با يك روشن بینی تحسین انگیزی به اینها مینگریست : "من زندگیم را بخاطر کشورم و وظیفه ام همه روزه به خطر میاندازم - آنگونه که من میفهمم و میخواهم آنرا بکار بندم - که در هنگامی کوبسا با استقلالش از گسترش قدرتمندی امریکا بر آنتیل ها و نیروی رو به افزایش - که بدین معنی است که میخواهد خود را بر روی سرزمینهای امریکایمان مسلط گرداند ، جلوگیری بعمل آورد . هر چه که من تا کنون انجام داده ام در آینده نیز همین هدف را دنبال خواهد نمود . این امید خاموش به واقعیت در خواهد آمد . درست همانند رموز مخفی که بخاطر چیزهای متعددی فقط مخفیانه میتواند انجام شود . اگر تمایل باطنی ما عرضه بازار فروش شده بود ، آنگاه میتوانست دشواریها در راه دسترسی به هدف متجاوز از حد معمول بشود ."

اینها را او درست قبل از مرگش گفت . در آن هنگام که او به اتفاق سربازان ارتش آزادیبخش در میدان نیبورد مبارزه کرد . او جنگ اسپانیا - امریکایی را توسط این افکار و بوسیله آموزش لنینی ، همچون اولین جنگ

امپریالیستی نشانه گذاری کرد ، دو مرد کافی است ، دو بازیگر مختلف تاریخ و دو شیوه منطبق بر یکدیگر در دستهایی در یکدیگر : خوزه مارتی و ولادیمیر ایلیچ لنین . آن یکی سمبلی برای رهایی ملی از استعمار و امپریالیسم است و آن دیگری اولین انقلاب سوسیالیستی را در ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیسم رهبری نمود . رهایی ملی و سوسیالیسم - دو تمایلی که بطور نزدیک در جهان امروز بیکدیگر گره خورده اند . هر دو تن در داخل حزب منضبط و نیرومندشان مبارزه کردند تا اهداف انقلاب را به سرانجام رسانند . دو حزبی که تقریباً هر دو هم زمان حوالی اول قرن پایه گذاری شدند .

مردم کوبا ، بدون پول ، تامین غذا یا سلاح با جمعیتی که بندرت به يك و نیم میلیون نفر میرسید ، علیه سیصد هزار تن سرباز کشور استعمارگر جنگیدند . اسپانیا در آن موقع یکی از پیشرفته ترین قدرتهای نظامی اروپا بود . هیچ کدام از مردم امریکای لاتین تحت چنین روابط سخت و دشواری برای استقلال خود نچنگیده بودند . کوبا در آن موقع ویتنام زمان بود . خلق کوبا این مبارزه را با نیروی خود و بدون هیچگونه کمکی از کشورهای دیگر امریکای لاتین به پیش برد . علاوه بر این کوبائیا در برابر خود خصومت فعال دولت امریکا را نیز داشتند ، که از کوششهای مهاجرین کوبایی برای تجهیز مبارزه شان با سلاح ممانعت مینمود . اما البته تبعه های خارجی از خلقهای برادر - بطور فعال در مبارزه ما برای استقلال شرکت کردند . آنها بنا بر ابتکار خود آمدند تا برای آزادی وطن ما مبارزه کنند . ماکسیمو گومس مشهور اهل دومینیکن که در ارتش ما به درجه ژنرال رسید ، سمبلی برای همگی آنها شد . این مردان به اینجا به میدان با شکوه نبرد کوبا نمونه هایی از همبستگی بین المللی را اهداء کردند . اسپانیا راغب بود که یا با پول یا با زور جنگ را ادامه دهد . اکنون ارتش اسپانیا فقط نقاط بزرگ باز را تحت کنترل داشت ، و انقلابیون سراسر روستاها و شبکه ارتباطی را تحت سلطه خود داشتند . در خلال جنگ بسیاری از ژنرالهای عالیرتبه اسپانیایی مغلوب شدند . در این وضعیت بود که امریکا در سال ۱۸۹۸ حمله کرد که پس از تلاش بیسوده کوبا را از اسپانیا ، پس از مدتها که از آغاز جنگ میگذشت ، خریداری کند . اگر يك زمانی لجاجت اسپانیا به کوبا خدمتی کرد ، آن زمانی بود که بطور سیستماتیک از این چانه زدن بر سر خریداری کوبا با امریکا که بارها در طی قرن گذشته پیشنهادش را تکرار کرد ، امتناع ورزید .

### آغاز سلطه نو استعماری امریکا

جنگ امپریالیستی مذکور ، با اشغال کوبا ، جزایر فیلیپین و پورتوریکو از طرف امریکا ، به نقطه اوج خود رسید . مبارزه کوبائیا باعث برانگیختن سمپاتی ها در سراسر جهان ، و نیز در میان مردم امریکای شمالی گردید . دلاوری کوبائیا موجب جلب احترام جاه طلبان و خارجیان اشغالگر گردیده بود و لذا جزیره نتوانست به سرعت الحاق شود . کوبا در تاریخ بیستم ماه مه ۱۹۰۲ ، استقلال رسمی خود را بدست آورد ، منتهی با پایگاههای دریایی امریکای شمالی در ناحیه مرزی و ماده اجباراً الحاقی تحقیر کننده در قانون اساسی که به امریکا حق مداخله کردن را میداد ، بدین صورت بود که سلطه نو استعماری امریکا در سرزمین ما آغاز گردید . جزایر فلیپین از سال ۱۹۴۶ اشغال شد . این مجمع الجزایر امروزه يك ملت مستقل است اما با ۱۸ پایگاه امریکایی در ناحیه مرزیش . پورتو-ریکو هنوز تحت اشغال است و تعداد ده عدد پایگاه در آن وجود دارد . امریکا با بیشرمی کامل در نظر دارد که پورتوریکو را بعنوان يك ایالت ، خود ضمیمه نماید . بخاطر جهت موفقیت آمیز و مساعد تاریخی ، کشور و خلق ما از سرنوشت وحشتناک بلعیده شدن توسط امریکا رهانیده شد . و از این مهم تر ، بواسطه عزم و تصمیم راسخ و خونهایی که مردم کوبا برای به چنگ آوردن حقوق خود تقدیم کردند تا ملیت خود را محفوظ نمایند . تاریخ ما به وضوح در قرن پیشین و بهمان اندازه در قرن حاضر نشان میدهد - تحت دوران استعمار و نو استعمار ، قبل و بعد از جنگ رهایی بخش - که طبقات استثمارگر کشور ما و امریکا همواره موانع نیرومندی برای نجات کوبا بوده اند .

اولین رئیس جمهور کوبا ، توماس استرادا پالما ( Toms Estrada PALMA ) توسط امپریالیسم

نشانه شد و آشکارا طرفدار ارتباط کوبا با امریکا بود. در سال ۱۹۰۶، او از امریکا درخواست مداخله برای دومین بار نمود. در ۱۰ اکتبر همان سال وی اینگونه نوشت: "من هرگز دچار ترس نشده ام که قبول کنم و وحشتی نداشته ام که با صدای بلند اعلام کنم، یک سیاست وابسته - که شادمانی فراوان و آرزوی ما را تضمین میکند - صدها بار برای کوبای دوست داشتنی مان ارجح تر از یک جمهوری مستقل و حاکم است که امیدها را با یک جنگ داخلی دیرپای و نابود کننده بر باد میدهد."

سرمایه گذارهای امریکا در کوبا که در سال ۱۸۹۶، به ۵۰ میلیون دلار میرسید، در سال ۱۹۰۶ به ۱۶۰ میلیون دلار ترقی یافت و در سال ۱۹۱۱ به ۱۲۰۰ میلیون دلار. سه چهارم از حجم این ارقام شامل صنعت شکر می باشد. دولت های رشوه خوار و مداخلات مکرر امریکا در طی اولین دوره ده ساله جمهوری نو استعماری، این هدف را کسب کرد که ثروتهای کشور نزد اربابان خارجی باقی نماند. بهترین زمینها، مهم ترین مزارع شکر، معادن صنایع سنگین، راه آهن، بانکها، خدمات رسمی، و معاملات خارجی در بست به زیر کنترل سخت انحصارات سرمایه داری امریکا منتقل شد. جنگهای قهرمانانه ای که در سالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۹۵ شروع شده بود، بیپوده گشت. خلق شجاع و ناآرامی که بخاطر شاهکارهای میهنی اش جهان را حیرت زده کرده بود، مجبور شست در سرزمین خودش بطرزی غیر عادی زندگی کند. دهقانان که عموماً سربازان ارتش آزادیبخش بودند، زمینی را که با خونشان تغذیه کرده بودند، پس نگرفتند. در عوض بر عده اربابان جدید بزرگ افزوده میشد، بسیاری مواقع آنها باغچه های کوچکی را که متعلق به کسانی بود که برای استقلال مبارزه کرده و کشته شده بودند، دوباره آباد کردند. شرکتهای امریکائی و طبقات سلطه گر هم پیمان با امپریالیسم از طریق خریدهای ارزان مضحک، کلاهبرداری، خلع ید، یا خیلی ساده جعل اسناد مالکیت خود را مبدل به سروران حاکم بر منابع زمینی نمودند. بدین ترتیب رنج غیر قابل اندازه گیری که میرفت تا امریکا بیش از ۵۰ سال طعم آنرا به کشاورزان بچشانند، آغاز شد.

اقتصاد بطور کلی منحرف شد و بتدریج کاملاً وابسته به منافع امریکائیان گردید. سرزمین ما به یک تحویل دهنده شکر ارزان تغییر شکل داده شد، یک منبع ذخیره مطمئن تامین معاش در جنگی احتمالی و از این بیشتر، بازاری برای مازاد سرمایه امریکا و کشاورزی و تولیدات صنعتی آن.

مالکین تازه مزارع نیروی کار خیلی ارزان و زیادی را لازم داشتند. جمعیت کم بود و ناکافی. لذا وارد کردن نیروی کار از هائیتی و جامائیکا شروع شد. اینها تحت روابط غیر انسانی زندگی میکردند. در کلیه های چوبی در حوالی کارخانجات اسکان داده شده بودند. با حقوقی به شدت کم و بدون بهداشت و درمان. کاملاً محروم از جزیی ترین حقوقشان و بدون حفاظ در برابر استثمارگران. این بخش یکی از تاریک ترین و تحقیر آمیزترین صفحات سرمایه داری در کوبا است. این جمهوری رشوه خوار تحت اشکالی بدتر و جدیدتر از زمان برده داری که خیلی وقت پیش در سال ۱۸۸۶ ملغی گردید، تجدید حیات یافت. باور نکردنی ترین رشوه خواری ها در داخل بخش اجرایی دولت بصورت قاعده ای عمومی در آمده بود. گروههای سیاسی ای که در خدمت منافع خارجیان بودند به سهم خود امتیازات را بین خویشان و مقامات دولتی تقسیم میکردند. توطئه چین ها و دستیاران احزاب سیاسی حاضر در قدرت، توسط هزاران لیست جعلی پرداخت حقوق حفظ میشدند. پول کارگران رسمی، آموزش و درمان به طرز افتضاح آوری اختلاس میشد. فلاکت، بیسوادی و بیماری بر سراسر کشور حکمروا بود. پلیس وحشیانه کلیه تظاهرات کارگران، دهقانان و دانشجویان را سرکوب میکرد. "قانون چاقوی برش" بردشت و مزارع شکر حاکم بود. کل دستگاه قدرت، اجرایی، پارلمان و قضایی تنها وظیفه ای که داشتند این بود که به منافع بورژواها اربابان و انحصارات امریکا خدمت کنند. روسی گری و قمار در سراسر کشور جوانه میزد. تبعیض نژادی که میبایست پس از آنهمه مبارزه قهرمانانه برای آزادی و عدالت در میدان های نبرد خون افشانیهای مشترک، برای همیشه به دور ریخته شده باشد، در مدت سلطه امریکا بر کوبا نیروی تازه تری یافت. نظریه خوار کننده

مدخل مجزا برای سفیدها و سیاه ها در بسیاری از پارک شهرها متداول بود. حق ورود به خیلی از مدارس اقتصادی و فرهنگی و مکان های استراحت برای شهروندان سیاه ممنوع بود. چیزی که متقابلا حق تحصیل، کار و فرهنگ و مهم ترین ارزشهای انسانی را از آنان سلب مینمود.

زنان که در مدت جنگ آزادی بخش به طرز بی نظیری ثابت کردند که برای توانمند شدن انقلاب خواهان فدا شدن هستند، حال مجبور گردیدند که از نظر قضایی و اجتماعی چون مخلوقات درجه دوم زندگی کنند. هیچ گونه بهداشت و درمان برای مادران وجود نداشت و کودکان به حقارت بارترین شیوه ای به کودکان خالص و ناخالص طبقه بندی میشدند.

بحران اقتصادی سرمایه داری با نیرویی عظیم به کشور تاثیر گذارد. این اثرات سخت به امریکا اجازه داد که کاملا روی کوبا قرار بگیرد. سیاست خارجی ما در واشنگتن نوشته میشود. ما در نقشه های جغرافیایی بهمان رنگ نقشه امریکا کشیده میشدیم. امریکائیان زیادی متعجب خواهند شد اگر بدانند که ما رسماً به امریکا متعلق نبودیم، اما سفرای شان - و در واقع دولتمندان - بدون خجالت دستورات خود را به دولت های ما دیکته مینمودند. سرمایه داری امریکا با خود کلبه محمولاتش را به کوبا آورد و جای میراثی را که از دوره استعمار باقی مانده بود، با آنها پر کرد. طرز فکر کردن به شیوه خودش، عاداتهای خودش، سرگرمی های خودش، تبلیغات، شیوه زندگی کردن خودش و بدتر از همه سیاست و ایدئولوژی ارتجاعی را آورد. امریکا همچون آقا و مالک توده ها، از اینها به وسیعترین وجهی استفاده میکرد تا فرهنگ ملی ما را خراب کرده، عصاره آنرا بمکد، احساسات میهنی را نابود کند، تفکر سیاسی را مطابق دلخواه خود درآورد و فرهنگ امریکایی را تقویت نماید. در مدارس کودکان میبایست یاد میگرفتند که امریکا ناجی سخاوتمند کشور ماست. در پی آن عصر قهرمانی، سرکشستگی و تحقیر آمد. پس از زمان مبارزات آزادیبخش درست همان چیزی پیش آمد که مارتی در پیام ابدی و دوراندیشی نبوغ آمیزش کوشید تا از آن دوری جوید.

همین واقعیت بیرحم بود که مارتینس ویلنا (۶) (MARTINZ VILLENA) در اشعار تکان دهنده و ملموسش آنرا فریاد زده است، که هنوز جنگی دیگر لازم است تا انقلاب به سرانجام برسد. اما هنگامیکه ویلنا این شرط را لازم دانست و خود نیز برای اینکه خلق کوبا بتواند حرکت آغاز شده در ۱۸۶۸ را به پایان برساند، با قبول خطرات زیاد در راس اینکار قرار گرفت، امپریالیسم امریکا هنوز بطور کامل نیرومند بود و جنبش انقلابی جهان کاملاً ضعیف.

ماده الحاقی که به اجبار وارد قانون اساسی شده بود به امریکا برای جلوگیری از هرگونه تغییری در نظم برپا شده، حق مداخله نظامی در کوبا را میداد. و این چون استخوانی بود در حلقوم میهن پرستان کوبایی. مبارزه مسلحانه انقلابی میتوانست مستقیماً کشور را به اشغال نظامی ملتی بکشاند که خیلی بزرگتر از اسپانیا بود. خطر از دست دادن کامل استقلال میتوانست نتیجه ای فلج کننده برای عاملین انقلاب ببار بیاورد. چنین وضعیتی توضیح میدهد که چرا در طی اولین دهه قرن، پیشرفت انقلاب ادامه نیافت. در عین حال گروه های مختلف سیاسی برای حل مجادلات داخلی شان یکبار دیگر سلاح بدست گرفتند و بدینگونه مداخلات امریکا را فرا خواندند.

**اولین حزب مارکسیست - لنینیست کوبا ساخته شد.**

برای مبارزه ما ضروری بود که کاراکترهای ملی محدود را ترک نماید و سرنوشت خود را با جنبش انقلابی بین - المللی به یک زنجیر ببندد. یک کشور ایزوله شده ضعیف و کوچک نمیتوانست با نیروی خودش در مقابل ثروتمندترین و قویترین سلطه گر امپریالیستی بایستد. انقلابهای دوره استعماری نتوانسته بودند با الهام از برنسیب های لیبرالی قرن گذشته از مرزهای یک جنبش آزادیبخش ملی عبور کنند. اما اکنون، با توسعه سرمایه داری و رشد طبقه کارگر در کشورمان، میبایست چنین جنبشی ضرورتاً به یک انقلاب سوسیالیستی ترقی مییافت. وظیفه رهایی کشور از سلطه امپریالیسم بنحو احتراز ناپذیری با هدف نابود کردن استثمار انسان

از انسان در جامعه مان یکی شده بود. هر دوی این هدف ها تا آنموقع بوسیله تاریخ ما بطرزی ناگسستنی بیکدیگر ترکیب شده بودند. زیرا که سیستم سرمایه داری از خارج کشور، ما را چون ملتی تحت فشار داشت و در داخل کشور نیز ما را چون کارگران غارت نموده و زیر فشار قرار میداد. و آن نیروهایی که میتوانستند ما را از اختناق داخلی آزاد کنند، یعنی کارگران، نیز تنها نیروهایی بودند که در ارض بین المللی قادر بودند ما را در مقابل قدرت امپریالیستی که ملت ها را زیر فشار خود داشت، حمایت کنند. چنین بینشی طبق نظر ما، نخستین کار کرد تاریخی بالینو و ملا (۷) (BALINO, MELLA) بود، در آن هنگام که آنان با یک مرد زیر دست دیگر اولین حزب مارکسیست - لنینیستی در کوبا را در سال ۱۹۲۵ تاسیس نمودند. مبارزات آنزمان ما بخاطر انقلاب سوسیالیستی، ملهم از انقلاب با عظمت اکتبر ۱۹۱۷، واقعه ای که بعدا میخواست نقشی تعیین کننده در سرنوشت میهن ما ایفا نماید، بود. تنها بوسیله نیروی غلبه نیافتنی طبقه کارگر بین المللی، سرزمین کوچک ما توانست در برابر مخاطرات کشنده ای که سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی امریکا بوجود آورده بود، محکم بایستد. و فقط بوسیله طبقه کارگر و از این رهگذر استراتژی، ایدئولوژی و پرنسیپ های پیشقراولان مبارزه، میتوانست انقلاب ما بجلو رفته و به هدف دست یابد. رهایی قطعی اجتماعی و ملی میهن ما.

تحت رهبری کمونیستها، طبقه کارگر تا آنموقع نقشی بسیار با اهمیت در مبارزه قهرمانانه علیه دیکتاتوری ماچادو (۸) (MACHADO) در دهه ۱۹۳۰ ایفا نمود.

خلق ما از یک قحطی وحشت آور که حاصل بحران اقتصادی جهانی بود، رنج کشید. شکر در ازا هر پوند، یسک CEN TAVO فروخته میشد. گمرکات امریکا برای نخستین تولید صادراتی ما، بیرحمانه برخلاف اقتصاد ضعیف مان بکار گرفته شد. فلاکت در جامعه وخیم تر شد. در این شرایط، اختناق سیاسی با خشونت بی نهایت شدت یافت. کارگران، دهقانان، دانشجویان، روشنفکران که وجودشان در مبارزه کشف میشد، توسط عمسال دیکتاتوری کشته میشدند. ملا (MELLA) - با گلوله هایی جیون در مکزیکوسیتی سوراخ شد. توده های آگاه انقلابی تحت این دوران به یک نقطه اوج رسیدند. مواضع نیروهای ضد امپریالیستی، از نیرویی غیر قابل تصور برخوردار شد و سیستم وارد بحران گردید.

دولت امریکا با حرکتی که موسوم به "میانجیگری" (۹) بود و با حضور ناوهای جنگی اش حمله کرد. در اگوست ۱۹۳۳، رژیم ماچادو که نمیتوانست در برابر فشار اعتصاب عمومی انقلابیون مقاومت کند، سرنگون شد. متعاقب دخالت امریکا، رژیم ملی و گنج روی کار آمد.

مقاومت، نارضایتی و خطابه های انقلابی به زور وارد پادگانهای نظامی نیز شد. در ۴ سپتامبر سربازان و افسران به اتفاق دانشجویان و سایر گروههای انقلابی قیام کردند. یک دولت موقت انقلابی با خصوصیات ناسیونالیستی و زیر نفوذ یک گروه ضد امپریالیست، تحت رهبری آنتونیو گویتراس (۱۰) (ANTONTO GUTTERAS) ساخته شد. این دولت برخی اقدامات را انجام داد، اما دست به حرکات غیر انسانی آشکاری از قبیل اخراج هزاران تن مهاجر هائیتی نیز زد. در چندین مزرعه شکر شوراهاى انقلابی برپا گردید. و تمام اینها در شرایط حضور تهدید آمیز کشتی جنگی امریکا رخ میداد.

کشور یک مرحله از دگرگونیهای انقلابی را تجربه میکرد. اما امپریالیسم از نو رشد انقلابی را خرد کرده و در خون و آتش آنرا سرکوب نمود. ایندفعه امپریالیسم احتیاجی به مداخله نظامی نیافت. آنهم بخاطر کمکی که از طبقات ارتجاعی و خیانت شرم آور باتیستا (۱۱) (Fulgenico BATISTA) بدست آورد در آن موقعی که وی بعنوان فرمانده نظامی در ۴ سپتامبر به روی کار آورده شد. در مارس ۱۹۳۵، اعتصاب عمومی انقلابی با درندگی تمام منکوب شد و ماه مه همان سال آخرین دزهای مقاومت مسلحانه بوسیله قتل آنتونیو گویتراس، محو شد.

با وجود همه اینها در دهه ۱۹۳۰، تغییرات سخت و مهم قهرمانانه ای در سرزمین مان بوقوع پیوست. مساده الهاقی به قانون اساسی فسخ گردید که نتیجه ای از مبارزه پرقدرت خلق مان در طی این زمان بود. و حتی گر چه در عمل امریکا حق مداخله در کلیه جمهوریهای امریکای لاتین را برای خود حفظ کرده بود، اما این پاراگراف رسوایی آور و خفت بار از قانون اساسی ما ناپدید شد.

یک دوران نامطمئن فرا رسید. بحران اقتصادی جهان به آرامی خود را باز میگردداند. امواج انقلابی دوباره فروکش نمود و با تیستاقدرت خود را برای سالهای بعد بنیان نهاد.

در کره ارض بین المللی از سال ۱۹۲۰ به بعد تهدید تیره ای از سوی فاشیسم آغاز به پیدایش نمود. و ایسین بازتاب وحشتی بود که سیاست خانمان برانداز امپریالیسم داشت تا انقلابها را در اروپا سرکوب نماید، و سعی نماید اولین کشور سوسیالیستی را که توسط انین و کمونیستهای قهرمان روسی بنیان گذارده شده بود، ایزوله نموده، حمله کرده و آنرا محو نماید.

فاشیسم جواب سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه داری به لنین بود. در مجارستان پیروز بود، در ایتالیا و آلمان جنبش کارگری در خون خود غرق شد. و این مسئله آشکار شد که طبقات استثمار شونده، سلطه گران بورژوا را تهدید مینمایند.

جنبش بین المللی انقلابی کلیه تفرقه های خود را بر روی مبارزه علیه فاشیسم متمرکز کرد. در ۱۹۳۶ جنبش داخلی اسپانیا شروع شد که در آنجا دشمنان جمهوری برای اغتشاش خود از پشتیبانی هیتلر و موسولینیسی برخوردار بودند. بریگاده های بین المللی بسیج گردیدند و یکی از پرشکوه ترین فصلهای تاریخ پرولتاریسای بین المللی را نوشتند. خلق ما تقریباً یکهزار تن مبارز را برای شرکت در جنگهای ضد فاشیستی به اسپانیا اعزام داشت. ما هیچگاه فراموش نخواهیم کرد خیزش مردان پابلودلاتورنیتوبرائو (۱۲) (Torrient. BRAU PABLO DE LA)، و آن عظمت انسانی ای که آنها در آنجا زندگی شان را فدا کردند. اولین حزب کمونیست ما که از این سند حقیقی الهام گرفته بود بدین ترتیب فکر میکنیم اصیل ترین و شجاعانه ترین کمک خود را به جنبش انقلابی بین المللی عرضه داشت.

### اوضاع در دهه ۱۹۳۰

نیروهای انقلابی در کوبا پس از سال ۱۹۳۳ عمیقاً متلاشی شده بودند. باتیستا زیرکانه مانور میداد. در چنان اتمسفری که از درون اوضاع بین المللی برمیخاست، به یمن تضادهای زیاد بین امپریالیسم آمریکا و آلمان هیتلری، و بر زمینه جریانات ضد فاشیستی بین المللی نیرومند و جبهات سیاسی مردمی، وی موقعیتی را دریافت که بطور تاکتیکی با غرب متحد شده و تخفیف هایی سیاسی و حرفه ای قائل شود. و گر چه بدون آنهم رژیم خاصیت میلیتاریستی آشکار، بورژوایی و شبه امپریالیستی اش را از کف داده بود.

آنتی کمونیسم عمیق شونده نزد پیروان گراشو (۱۳)، که یک اپوزیسیون مهم را علیه رژیم رهبری میکرد، مانع پیوستن نیروهای مردمی بیکدیگر و از این راه کمک رساندن به اختلال سیاسی، گردید.

در سال ۱۹۳۹، ناگهان جنگ جهانی دوم روی داد. رژیمهای بورژوایی اروپا که زمانی درخواست فاشیسم را به تحقق رسانده بودند از مقاومت در برابر حمله سخت هیتلر ناتوان بودند. معنویات مدفون گذشته شان همه از هم گسیخته شد. ارتش هایشان تسلیم شدند و تقریباً سراسر اروپا با تمام صنایع بزرگ و امکانات انسانی اش، در جنگال مهاجمین افتاد.

پس از آن حمله به اتحاد شوروی تدارک دیده شد. میلیونها سرباز در حمله مذکور افکنده شدند. فاشیسم همیشه آرزوی محو پایگاههای انقلابیون جهان را داشت و آرزوی اینکه آن مردم دلیری را که اولین کششور سوسیالیستی را بنیاد نهاده بودند، از سطح زمین جاروب نموده و به دور بریزد. فاشیسم امیدوار بود که از این رهگذر بتواند کشور هزار ساله خودش را بسازد. پس جنگی که میبایست نقشی تعیین کننده در سرنوشت بشریت



میداشت ، آغاز شد . خلق شوروی در برابر تهاجم ایستاد ، سربازان قهرمانانه در کلیه جبهه ها جنگیدند . برای اولین بار فاشیسم با يك مقاومت غلبه ناپذیر مواجه شد . به قیمت رنجهای غیر قابل سنجش و ۲۰ میلیون جان انسان ، خلق شوروی مهاجمین را مغلوب نمود . و میهن لنینی را نجات بخشید . از طرف دیگر اروپا و جهان از سرنوشتی وحشت انگیز آزاد گردید . میهن پرستان دیگر سرزمین های اشغالی و بسیاری مبارزین ملت های گوناگون نیز پر ارزشترین یاری های خود را به این پیروزی مشترک رساندند . اردوگاه سوسیالیستی متولد شد . دهها کشور خود را از سلطه استعمار رهایی بخشیدند و جاده ای عریض برای جنبش انقلابی جهان گشوده شد .

اما این هیچگونه همکاری صلح آمیزی نبود که جهان انتظار آنرا داشت . امپریالیسم هنوز خیلی نیرومند بود و آن جملات آخربینی که از در سهای هیتلر آموخته بود ، کنار نگذاشته بود . امریکا که خارج از جنگ بود بسا صناعی دست نخورده و صندوقهای پر از طلا ، پناهگاه ارتجاعیون جهان گردید و مکان فاشیسم را در بین ضد انقلابیون و در نقش زاندارم جهانی اشغال نمود . امریکا سیاستی را با متحدین نظامی اش آغاز نمود که علیه جبهه سوسیالیستی هدف گیری شده بود ، اتحاد شوروی با پایگاههای استراتژیک محصور گردید ، مرتجع ترین دولت های سراسر جهان پشتیبانی شدند ، فعالیتهای زیرزمینی علیه کشورهای مترقی نشانه روی شد ، مسابقه تسلیحاتی و دوران شرم آور جنگ سرد آغاز گردید . در کوبا بر تعداد کمونیستها نیرومندان افزوده میشد در راس جنبش کارگری ، این سیاست امپریالیستی بویژه ملموس گردید .

در سال ۱۹۴۰ يك قانون اساسی جدید تصویب شد و در آن چندین مورد از شرایط جدید جنبش مردمی و پیروزی های دهه ۱۹۳۰ منعکس گردید . لیکن خیلی از پاراگراف های آن که میخواست قانون تکمیل شده ای را بنیان گذارد ، تبدیل به کلماتی میان تهی گردید . بدین صورت بود که نظرهاهای سیاسی در چند جهت وارد مسیرها قضایی گردید .

#### يك مرحله از خشونت و هرج و مرج

در سال ۱۹۴۴ ، اپوزیسیون در برابر باتیستا ، در انتخابات پیروز شد و گرانوسان مارتین ( MARTIN Grau San ) رئیس جمهور شد . دولت وی که نتیجه يك اکثریت وسیع در انتخابات بود و امیدواریهایی را در بین مردم بیدار کرده بود ، یکی از بزرگترین ناکامیهای مردم ما شد . سیاست وی خیلی زود تبدیل به يك ارتجاع عربان شد . از سال ۱۹۴۶ وی با تمامی وسایل شروع به زودودن کمونیستها از محیط جنبش های سندیکایی نمود . کل دستگاه دولتی در اختیار يك خوانتای رشوه خوار قرار گرفت و زمانیکه شیوه های فریبکارانه نتایج کافی و سریعی را نداد ، با خشونت آشکار و ملموس علیه اتحادیه ها وارد عمل شد . این مرحله همزمان بسا دوران جنگ سرد بود ، آنتی کمونیسم نیرویی غیر قابل تصور گرفت . کلیه وسایل ارتباط جمعی در اختیار ملك کارتیس قرار گرفتند . کمونیستها از محل مشاغلشان اخراج شدند و همزمان کلیه منابع مبادرت به اتخاذ سیاستی نمودند که بطور واضح فقط در خدمت منافع امپریالیسم و مالکین نیروی کار بود . دزدی ، رشوه خواری و اختلاس از اموال عمومی که بواسطه قیمت نسبتا بالای شکر افزایش یافته بود ، هرگز مثل سابق مورد بازرسی قرار نگرفت . فقط در عرض يك شب میلیونها تازهای تازه تری پیدا میشدند . مطبوعات بورژوازی با ارزیابی هسا و تخمین های سیاسی تقلبی شان بر اختلال موجود میافزودند . آتارشی ، هرج و مرج و خشونت بر سراسر کشور مسلط بود . رویداد پایانی این رژیم ، قتل زبوانه جسوس منندس ( ۱۴ ) ( JESUS MENENDEZ ) بود ، رهبر فدایی ، جنگنده و نمونه ای برای کارگران شکر که مراسم تدفین وی تبدیل به يك مانیفست مردمی نیرومند گردید .

در رویداد مزکور ، يك جنبش شهروندی سیاسی تحت رهبری ادواردو چیباس ( ۱۵ ) ( EDUARDO CHIBAS ) آغاز به برخاستن نمود . جنبش مزبور با خود بخش بزرگی از ناراضیان کشور را مجتمع نمود و همراه با خسود

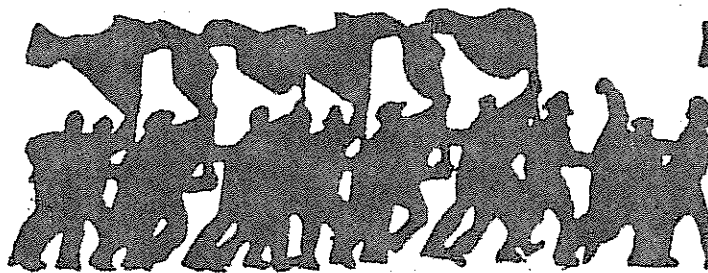
بخشهای قابل ملاحظه ای از جوانان و مردم را زبود.

در انتخابات ۱۹۴۸، کارلوس پریوسوکاراس (۱۶) (Carlos Prio SOCIRRAS) با کمک کلیه امکانات نیروها پیروز شد. سیستم موجود در دوره دولت وی، دزدی و رشوه خواری را ادامه داد. او نیز حمله به اتحادیه ها را پیگیری نمود. تعداد زیادی از کارگران کمونیست با خونسردی به قتل رسیدند. شراکت آنتی کمونیستی به قدرتی باور نکردنی دست یافت. دولت سعی کرد که سربازان را برای شرکت در جنگ کره اعزام نماید. ولی به علت مقاومت مردم ناکام شد. یک قرارداد نظامی با امریکا امضاء گردید. کشور برای همیشه بدست امپریالیسم سپرده شد.

آن دولت هایی که "اصیل" نامیده میشدند، بحرانی عمیق شونده را در درون عرصه های سیاسی منعکس میکردند. دموکراسی و پارلمانتاریم بورژوایی کاملاً نشان دادند که در حل مسائل جدی کشور که پس از آن هم بدتر شد، ناتوان هستند. (۱۷)

چیباس در ۱۶ اگوست ۱۹۵۱، دست به خودکشی زد. حزب سیاسی ای که وی بنیان نهاد از پشتیبانی قابل ملاحظه مردمی برخوردار بود، اما رهبری جنبش در بسیاری از مقامات در دست سیاست بازان سنتی و اربابان بود. در عین حال در مقام رهبری جنبش، بسیاری از فرزندان دلیر خلق نیز وجود داشت که بعداً نقش بسیار مهمی در مبارزه علیه باتیستا ایفا نمودند. آنان نیروی انقلابی فقیرانه ای را جمع کردند، ولی فاقد رهبری واقعی بودند. پیروزی حزب در انتخابات بعدی سال ۱۹۵۲، با پشتیبانی وسیع مردمی که حتی شامل کمونیستها هم بود، تضمین شده بود. این به تنهایی نمیتوانست به معنی تغییراتی اجتماعی باشد، اما پیروزی انتخاباتی میتوانست راه را برای عمل آینده انقلابیون بگشاید. بسیاری از بخشهای مردم، خرده دهقانان و اقشار فقیر، برای نفوذ حزب مسدود بودند. بسیاری از آنها تحت تاثیر تبلیغات دائمی امپریالیستی بسود و گرایشات آنتی کمونیستی داشتند. منتها از وضعیت حاکم نیز نفرت داشتند و قربانیان اختناق و استثمار بودند که باغث شده بود تا آنان نتوانند کاملاً بفهمند، و آنان کوشش مشترکی را برای ایجاد تغییرات در کشور انجام میدادند. اگر آگاه ترین قشر پرولتاریا را استثنا نمائیم، یعنی کمونیستها را، آنگاه مردم فقیر و استثمار شونده ما حتی اگر ناراضی بوده و قاطعانه تصمیم به مبارزه با اختناق حاکم داشتند، باز هم هیچگونه دیدگاه روشنی نسبت به عوامل اجتماعی ای که چنان وضع اسفناک زندگی را برایشان فراهم کرده بود، نداشتند. مسئله ای که اکنون صیباست بطور استراتژیک حل شود، این بود که چگونه این توده های عظیم خواهند توانست به راه های واقعی انقلاب هدایت شوند. آنچه که در آن اطمینان کامل بود، این بود که آنها نمیتوانستند آموزش دیده ها باشند.

پایان قسمت اول



توضیحات

لادما جاگوآ اجتماعی کوچک در ناحیه قبلی ساحل غرب است. در آنجا، کارلوس مانوئل کسپس (CESPEDES CARLOS MANUEL) در دهه اکتبر سال ۱۸۶۸، جنگی رهایی بخش علیه اسپانیا آغاز نمود. او هم چنین برده های خود را آزاد نمود.

۲- از همان اوایل قرن ۱۸، امریکا شروع به تبیین این نظریه نمود که کشور ما موقعیتی ویژه در قاره آمریکا دارد. قدرتهای استعمارگر اروپایی شروع به از دست دادن زمین نمودند و امریکا ادعا نمود که جای آنان را با قدرت مرکزی اقتصادی و سیاسی خود جبران خواهد کرد. در سال ۱۸۲۲، یک عضو دولت در امریکا بیان داشت که روشن است وقتی کوبا از اسپانیا رهایی یافت، در دستهای امریکا قرار خواهد گرفت. ادعای برتری امریکا در قاره طبق دکترین MONROE تشریح شد، که از سوی رئیس جمهور امریکا در سال ۱۸۲۳ به سرانجام رسید. در دکترین مذکور امریکا روشن نموده است که هر کوششی که از سوی قدرتهای اروپایی جهت توسعه سیستم شان در بخشی از قاره انجام گیرد، همچون تهدیدی علیه امنیت و صلح امریکا تلقی میگردد.

۳- پس از ۱۰ سال جنگ آزادیبخش، برخی از رهبران کوبایی صلحی با اسپانیا برقرار نمودند که "قسرداد - زانیون ZANJON" نامیده شد. آنتونیو ماکثوی بردهزاده و یک گروه دیگر از رهبران مترقی جنگ آزادیبخش، "قرارداد زانیون" را همچون خیانت و تسلیم تلقی نمودند. آنها با ادامه جنگ آزادیبخش در باراگوآ، نظرات و اعتراضات خود را فرموله کردند.

۴- خوزه مارتی که بین سالهای ۱۸۵۳ تا ۱۸۹۵ زندگی میکرد، شاعر و روزنامه نگاری مترقی و اهل کوبا بود. او حزب انقلابیون کوبا را پایه گذاری نمود که دومین جنگ آزادیبخش علیه اسپانیا را در سالهای ۱۸۹۵، ۹۸ رهبری کرد. مارتی عملیات پیاده شدن در سواحل کوبا را در آوریل ۱۸۹۵ فرماندهی کرد، لیکن در میدان نبرد پس از یکماه کشته شد. الهام برای مبارزه علیه دیکتاتوری را فیدل کاسترو و نسل اش نزد وی یافتند. بدین خاطر مارتی آفریننده معنوی انقلاب خوانده میشود.

۵- کاسیمو گومس اهل دومینیکن بود. او به مبارزه آزادیبخش کوبائیا متصل شد و خیلی زود تبدیل به یکی از رهبران نظامی پیشتاز در جنگ دهساله ۱۸۶۸، ۷۸ گردید. هنگامیکه مبارزه آزادیبخش در سال ۱۸۹۵ مجدداً از سر گرفته شد، او به اتفاق خوزه مارتی، آنتونیو ماکثو و کالیکستو گارسیا (Calixto GARCIA) در مقام رهبری عالی سیاسی و نظامی قرار گرفت. او در نزد کوبائیاها همچون یک نمونه از همبستگی بین المللی در عمل، در نظر گرفته میشود.

۶- روبین مارتینس ویلنا شاعری بسیار ارزشمند و یکی از رهبران مترقی حزب کمونیست کوبا در مبارزه علیه دیکتاتور ماکاوه در بین سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ بود.

۷- کارلوس بالینو عضو حزب انقلابی خوزه مارتی بود. و در ابتداء سال ۱۹۰۰ یک سری انجمن سوسیالیستی در کوبا تاسیس نمود. او هم چنین در ایجاد حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۲۵ نیز شرکت کرد. جولیا آنتونیو ملا (JULIO, ANTONIO, MELLA)، یک رهبر دانشجویی مترقی در سده ۱۹۲۰ بود. وی سازمان دانشجویی

کوبا ، انجمن ضد امپریالیستی و دانشگاه خلق "خوزه مارتی" را برپا نمود . علاوه بر این او در برپایی حزب کمونیست در سال ۱۹۲۵ نیز شرکت داشت . در سال ۱۹۲۵ ، پس از اینکه وادار به تبعید در مکزیکو گذرید توسط مزیدان ماچادو کشته شد .

۸- جراردو ماچادو ، رئیس جمهور کوبایی ۱۹۳۳ - ۱۹۲۵ یکی از بدترین اختناق گران در تاریخ کوبا بود که بطور رسمی رئیس جمهوری مستقل بود . پس از مدتی وی همراه با رشد مبارزه انقلابی توام با اعتصاب عمومی ، در آگوست ۱۹۳۳ سرنگون شد .

۹- در ماه مه ۱۹۳۳ ، دولت روزولت سفیری تازه به کوبا اعزام داشت . بنجامین سامرولز (Summer Wells Benja MIN) ، که در بین دیکتاتور و اپوزیسیون واسطه گیری نماید . وظیفه او این بود که وقتی ماچادو سرنگون شد ، از جانشینی وی بوسیله یک رژیم ملی واقعی جلوگیری نماید . او موفق نشد که با این ترتیب از رشد وقایع جلوگیری نماید ، اما موفق گردید با شخص جدید نیرومندی باتیستا تماس حاصل نماید ، کسی که خیلی زود توانست نیروهای رشد یابنده را از هم گسیخته و با امریکا هم پیمان شود .

۱۰- آنتونیو گویی تراس ، یکی از شخصیت های مورد پرستش در مبارزه علیه ماچادو بود . او وارد دولت جدیدی شد که پس از سقوط ماچادو روی کار آمد و یک سری اقدامات مترقی را انجام داد که از جمله تصویب ۸ ساعت کار روزانه برای کارگران بود . اما عمر دولت او کوتاه شد و زمانیکه امریکا با کمک باتیستا یک دولت مناسب دیگر را به اجبار روی کار آورد و اختناق دوباره به راههای قدیمی اش بازگشت ، وی سعی کرد که یک قیام مسلحانه را شروع کند . او پس از آن دستگیر و زندانی شد و در سال ۱۹۲۵ کشته گردید .

۱۱- فالگینکوباتستیا ، در سال ۱۹۳۳ گروهبان ارتش بود و رهبر یک جنبش مقاومت در داخل ارتش . وی با اپوزیسیون مخالف ماچادو متحد شد و تبدیل به ضمانتی نظامی برای دولت جدیدی شد که با گراشو در راس کار آمد . خود وی به درجه کلنلی ترفیع مقام یافت . پس از تماس با سفیر امریکا ، وی پشتیبانی اش را از دولت گراشو که در ۱۹۳۴ وادار به استعفا شده بود ، باز پس گرفت . یکسال بعد ، وی بعنوان دیکتاتور جدید کوبا ظهور یافت .

۱۲- شاعر پابلودلا تورینتو برائو ، بعنوان رهبر دانشجویی در مبارزات ضد ماچادو شرکت کرد . او خود را به بریگارد بین المللی در اسپانیا متصل کرد و در مبارزه علیه فاشیسم اسپانیا کشته شد .

۱۳- رامون گرانوسان مارتین ، در آغاز دهه ۱۹۳۰ استاد دانشگاه بود و از طرف نیروهای زیادی که علیه ماچادو مبارزه میکردند کاندیدای ریاست جمهوری معرفی شد . او از اواسط ۱۹۳۳ تا اواسط ۱۹۳۴ در پست رئیس جمهوری قرار داشت . وی سپس رهبر ارتجاعیون در "حزب معتمد" گردید و با انتخابات ۱۹۴۴ به ریاست جمهوری رسید . مرحله جدید ریاست جمهوری وی مملو از رشوه خواری و آنتی کمونیسم و تعقیب و پیگیری خشونت آمیز رهبران حزب کمونیست بود .

۱۴- جوس مندس ، در بین سالهای ۱۹۴۸ - ۱۹۴۰ ، اتحادیه شکر کوبا و تشکیلات کارگران شکر که مبارزه ۹ بدون ترس و پیشرونده را علیه مالکین کار به پیش برد ، رهبری میکرد . او از پرستیژی بزرگدر مقام رهبر

بقیه در صفحه ۴۰

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**

## ویتنام در راه، سازندگی ... (۲)



### ویتنام در راه سازندگی (۲)

در سال ۱۹۷۵، به نیکی دانسته میشد که بخش شمالی کشور دارای مواد معدنی مهم و منابع انرژی و برخی صنایع سنگین است. متقابلاً ناحیه کشاورزی فلات وسیع دلتایی دارای از دیداد جمعیت شدیدی بود و علامت مشخصه کشاورزی اش، سطح تولید پائین. با این وجود پیشرفتهای مقدماتی پس از کلکتیوتیه کردن، حداقل به معنای تولیداتی بود که همراه با رشد سریع جمعیت افزایش می یافت.

از جانب دیگر، در جنوب امکانات وسیعی وجود دارد که میشود کشاورزی را توسعه داد، خصوصاً در دلتای مکنونگ که تقریباً تراکم جمعیت کمتری دارد. در جنوب هم چنین صنایع سبک، شامل تعداد بیشماری از کارگاههای کوچک و کارخانجات بزرگتر که تکنولوژی مدرن را بکار می برند تا تولیداتی را بسازند که در بازار داخلی بفروش رسد، وجود دارند. بعلاوه در جنوب شبکه ارتباطی قابل توجهی نیز وجود دارد که بخاطر احتیاجات نظامی امریکائیهها ساخته شده بود. امتیاز یک باند پرواز و تعدادی پادگانهای نظامی که میتواند بعنوان مرکزی برای تولیدات صنعتی تغییر شکل داده شود نیز موجود است.

جنوب فاقد منابع معدنی و انرژی است و تقریباً هیچ نوع صنعت سنگینی بجز سیمان سازی ندارد. اضمحلال اقتصادی در جنوب هنگامیکه کمک امریکائیان خاتمه یافت، بسیار جدی شد. زیرا که در آنجا توسعه بازار خیلی بیشتر و امکانات خود کفایی خیلی کمتر از شمال است.

زمانیکه کمک امریکائیهها و چینیها در جنوب و شمال متوقف شد، عدم تعادل بین عرضه و تقاضا در مورد کلبه کالاها در سراسر کشور پدیدار گردید. کمبودی که بعد از خاتمه کمک بوجود آمد، از نظر ما نخستین علتی است که ویتنام را پس از ۱۹۷۵ از نظر اقتصادی و اجتماعی دچار مخاطره نمود.

### احتکار و کمبود کالا

وقتی تولید کالا متناسب با رشد جمعیتی سریعاً زیاد شونده دشوار گردید، عواقب خودش را باقی نهد. جمعیتی که نیمی از آن به وفور کالای بسیار زیاد عادت یافته است و نیم دیگر که تا حدی درست تصور میکند که پس از فداکاریهای سالهای جنگ، اکنون مستحق برخورداری از یک زندگی بهتری است. عواقب مذکور در سیستم توزیع کالا، رشد احتکار، بازار سیاه، تورم، دزدی از اموال دولتی و الی آخر بخوبی قابل تشخیص گردید. این عواقب اجتماعی جدی بودند. تجار سایگون بر میزان احتکار می افزودند که خود باعث افزایش قیمت زیاد شونده برنج گردید و وقتی دولت علیه احتکار وارد عمل گردید، مردم از کشور گریختند. کمبود کالا این نتیجه را نیز داشت که کارمندان شروع به سوء استفاده از موقعیت خود برای استفاده های شخصی نمودند، نه فقط در جنوب که اینکار بیشتر یک سنت شده است بلکه همچنین در شمال.

### سیاست جدید تعیین قیمت ۱۹۷۹

یک بازار خصوصی بزرگ در جنوب، باعث بهم خوردن سیاست تعیین قیمت دولتی گردید. کالاهای تولیدی

دولت با قیمت های ارزان ، مانند محرك فعالی برای معامله گران عمل نمود که ارزان از دولت بخرند و گران در بازار آزاد بفروشند .

پس از ۱۹۷۹ ، سیاست تعیین قیمت واقع بینانه تری بکار گرفته شد که این امکان را خصوصا در جنوب بوجود آورد تا تعیین قیمت کالاها را وارد برنامه ریزی نموده و توزیع دلخواه را نتیجه بخش نمود و باعث هم آهنگی سرمایه گذاری و تولید گردید . این اقدامات در جنوب که از مدتها پیش در آنجا بازارهای محلی وجود داشته ، در مورد توزیع کالا به دولت کنترل بیشتری میدهد .

در شمال متقابلا سیاست تعیین قیمت بستگی به بهینه تر کردن حمل و نقل و ارتباطات دارد که قبلا معاملات را محدود مینمود . دهقانان در روستاها هیچ علاقه ای به افزایش تولیدات شان نخواهند داشت اگر درآمد بیشتری آنها نتواند جهت خرید کالاهای مصرفی و سرمایه بر کشاورزی بکار رود .

### سرمایه گذاری برای تیروی کار

برنامه پنجساله چهارم برای سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ ، شامل تغییرات چندی در آن سیاستی است که قبلا در شمال بمانند کلید رشد اقتصادی سریع در جهت صنایع به کار گرفته شده بود . سیاست مزبور باز هم به اتکاء ادامه کمک های خارجی پایه ریزی شده بود . وقتی چنین فرضیه ای غیر واقع بینانه از کار در آمد ، روشن شد که برخی تغییرات بایستی جهت حل تنگناهای جدی اقتصادی روی دهد . دو مسئله بسیار مهم در اینجا مطرح است : اولین مسئله در اینجا است که یک ارتش ذخیره بزرگ کار و یک جمعیت سریع فزاینده وجود دارد ، باافاضه اینکه همزمان امکانات ایجاد مشغله به همان اندازه تراکم نیروی کار بسیار محدود است . در شمال پروژه های ایجاد کار پرتراکم ، مخارج بیشتری را از آنچه آنها در دهه هفتاد میدادند بر میداشت و همین مسئله در جنوب در مسورد مکانیزه کردن کشاورزی باعث شد که محاسن اینگونه پروژه ها کمتر امید بخش بنظر آید . و نیز سیاستی هم کسه صنایع سنگین را در اتاق اول جای میداد ، موفق نشد مشغله کافی برای بیکاران در شهرها و جمعیت ها در دشت های تنگ دلتایی ایجاد نماید .

یک راه حل برای افزایش تعداد مشاغل در روستاها اینستکه زمین های مزرعی تازه ای تقسیم گردد و راه حل دوم که در سالهای اخیر بیشتر از همه مورد توجه واقع شده اینستکه ، توسعه صنایع دستی و صنایع کوچک دیگر بطور خصوصی یا کثوپراتیو مورد تشویق قرار گیرد .

برای راه حل دوم ، سرمایه گذاریها ، بازده خیلی کمی را میدهند . بدین معنا که اسراف زیادی در تجهیزات و در ظرفیت مازاد ماشین ها پیش خواهد آمد . سرمایه گذاری در بلوک های ثابت پولی ، درآمد متقابل زیست شونده ای را ندارد ، مسئله ای که تقریبا در کلیه حوزه های اقتصادی و در رابطه با ظرفیت های پائین بهره برداری شده ، خود را نشان داده است .

محاصره اقتصادی خارجی ، صدمات جنگی ، کشت و زرع و انگیزش بد به کمبود انرژی و مواد خام کمک کرده است . و هم چنین مسئله تقاضای صنایع سنگین هم وجود دارد . پاشیدگی روابط تجاری با چین باعث شده است که بطور مثال ویتنام بزرگترین بازار فولادش را از دست بدهد .

پس از پنجمین کنگره در سال ۱۹۸۲ ، نقطه اتکاء سیاست سرمایه گذاری برای گسترش پروژه های اقتصادی در بالاترین درجه ، در آنجایی قرار داده شد که تقاضای ضمانت شده ای برای تولیدات ، بخصوص کالا های مصرفی کالا های غیر مصرفی کشاورزی ، ظرفیت حمل و نقل و تعدادی پروژه برای تولیدات صادراتی وجود داشته باشد . اغلب پروژه های اخیر به کمک اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی ساخته شده است و در جهت یک رابطه تجاری نقشه دار با همین کشورها سمت گیری شده است .

### سیاست افزایش تقسیم کار

با قرار دادن نقطه اتکاء به پروژه های کوچک که نتایج سریعتری را بدست میدهند ، ویتنامی ها امید دارند

که با کالا های بیشتر بتوانند تقسیم کار اجتماعی را تسریع نموده و خود کفایی محلی و نتیجتاً ایزوله گی اقتصادی را بگسلند. در چشم اندازی طولانی، بخاطر استفاده از امکانات اقتصادی که قبلاً از آنها بیاد کردیم، حمل و نقل کلید ایجاد یک تجارت شمال - جنوبی خواهد بود. همین نکته یکی از دلایلی بود که امریکائیا با پرداخت کمک برای مرمت و تعمیر خط آهن مهم هانوی - هوشی میسه مخالفت کردند. راه آهن و خطوط کشتی رانی ظرفیت عبور و مروری خواهند بود تا به حمل تولیدات کشاورزی و سایر کالا های مصرفی به شمال پرداخته و زغال و دیگر مواد معدنی و فولاد و ماشین آلات را به جنوب منتقل نمایند. پس از اینکه چنین تجارتی شروع به کار کرد، میسر شود در مورد وحدت اقتصادی واقعی بین شمال و جنوب صحبت کرد.

### کشاورزی و رشد اقتصادی

هیچ اقتصادی نمیتواند رشد کند اگر مازاد در آمدی وجود نداشته باشد که از آنچه که برای برآورد نیازها مهم زندگی مردم لازم است، سرریز شده و جانشین مواد فرسوده بشود. هنگامیکه امریکا و چین کمک خود را بیه ویتنام قطع کردند، باعث شد تا فشارهای شدیدی بر ذخیره ارز خارجی وارد گردد. یک نیاز اضطراری بوجود آورده شد، نه فقط برای اینکه تولید کالا های صادراتی جهت کسب ارز خارجی افزایش یابد، بلکه هم چنین برای اینکه تا وقتی که ممکن است یک مازاد درآمد داخلی برای سرمایه گذاری بوجود آورده شود.

بدهکاریهای بزرگ و دشواریهای پرداخت بهره ها و قسط هایی که وام دهندگان غربی شرط کرده اند، اکنون کار را برای ویتنام دشوار کرده است تا بتواند از جهان غرب وام دریافت نماید و متقابلاً وابستگی اش را به دریافت کمک از کشورهای شرقی افزوده است.

تحت شرایط عادی، بخش بزرگی از مازاد درآمد برای سرمایه گذاری مورد انتظار میتواند از محل صنایع بدست آید. در مورد ویتنام هنوز صنایع آن تقریباً کوچک هستند و بعلاوه دارای واردات بزرگی میباشند، و از بهره وری کم، تولید کاری کم و تنگناهای جدی مربوط به تهیه مواد خام و لوازم یدکی برخوردارند. بدین علت در یک برنامه کوتاه و میان مدت بنظر میرسد که کشاورزی اولین شانس باشد خصوصاً در دلتای مکونگ. پیش از این مازاد بزرگی از برنج در این ناحیه تولید میشد. در آنجا تقریباً جمعیت پراکنده است و این شانس وجود دارد که تعداد مزارع افزایش یابد. قسمت های بالای ناحیه جنوب تصور میشود که دارای امکانات توسعه صنعت دانه های روغنی، صادرات دانه های روغنی و دامداری باشند.

در آغاز رهایی ۱۹۷۵، کشاورزی در جنوب تبدیل به کانون مهمی برای وحدت ملی سراسری و توسعه گردید. ناکامی های زودرسی نیز بر خورد شد. پس قضیه فقط بدینگونه نبود که افزایش تولیدات سریع با کمبود خویش تحت اولین سالهای پس از آزادی درخشش یافت. دولت در مورد کنترل مازاد تولید نیز به اشکال برخورد کرد. در عوض، کنترل مازاد تولید در دست طبقه ترقی کننده ای از تجار در روستاها و شهرها کانالیزه گردید. بسیاری از آنها دهقانان سابق بودند که اکنون پول زیادی از طریق معاملات، کرایه دادن ماشین آلات و وسایل کشاورزی به همسایگان کمتر دارای خود در دهات بچیپ زده بودند. یک مانع بزرگ برای کوشش های دولت در امر کنترل اضافه تولیدات اینها بودند که از مدت ها قبل افراد معامله گر را در چولون CHOLON بوجود آورده بودند. احتکار برنج و مواد غذایی دیگر، یکی از مهم ترین دلایل ناآرامی های جنوب در سال ۱۹۷۸ بود.

### مقاومت در بین کشاورزان

همزمان دهقانان دلتای مکونگ علیه برنامه کلکتیوتیه کردن دولت مقاومت کردند. علت هم به سادگی این بود که پروژه های تراکم یافته کار که پایه ای برای کلکتیوتیه کردن در شمال گردیده بود، نتوانسته بود همان نتایج را در جنوب بدهد. دهقانان جنوب به متدهای تولیدی مکانیزه که کالا های سرمایه ای مدرن را لازم دارد، عسادت یافته بودند، کالا هایی که دهقانان سابق یعنی اشخاص معامله گر در آن موقع در انحصار خود داشتند. قبل از اینکه دولت نتواند روی این کالا های ضروری کنترل داشته باشد، استیناف دهقانان در باره کار کشاورزی کلکتیوتیه

نمی‌تواند موفق بشود. دولت با چنین کنترلی بر روی مواد تولیدی می‌تواند کنترل خود را بر روی سازماندهی تولیدات و هم‌آهنگی افزایش دهد: بطور مثال، دولت با استفاده از سیاست تعیین قیمت و مالیات می‌تواند کشاورزان را تشویق نماید تا بذری را کنار گذارده و بذری دیگری را بخاطر مزایای بکار برند و یا با اقداماتی مشابه آنها را تشویق به کار کلکتیوتیه نماید.

در سال ۱۹۸۱، سیستم کار کنتراتی در بیشتر نقاط کشور مورد استفاده قرار گرفت. این، آنطور نبود که در مطبوعات غربی گزارش داده شده بود: یک مطالبه برای کاپیتالیسم، سیستم مزبور طوری تغییر شکل داده شده بود که امکانات دولت را جهت بسیج مازاد درآمد در تولیدات کشاورزی افزایش بخشد. هدف تولیدات کنتراتی در شمال که کلکتیوتیه کردن در آنجا بطور کلی انجام یافته است، اینست که معنویت و تولید کار را در داخل چهار چوب سازماندهی کلکتیوتیه برانگیزاند.

در جنوب که کلکتیوتیه کردن آهسته تر پیش می‌رود، هدف اینست که پایه ای ایجاد شود تا تعداد بیشتری دهقانان خود را به سیستم کثوپراتیوی وصل نمایند. این هدف با تقلیل دادن تجارت کاپیتالیستی همزمان با افزودن کالاهای تولید شده ای که در بازار منظم دولتی فروخته میشوند، بدست خواهد آمد. این پیشرفت بخاطر ماهیتش خیلی آهسته تر از کلکتیوتیه کردن که در شمال پس از ۱۹۵۹، انجام شد، در جریان است. نتایجی چند که تاکنون دیده شده اند از اینقرارند:

#### تولید مواد غذایی و خرید دولتی

سال	کل تولید (به میلیون تن)	خرید دولت (به میلیون تن)	%
۱۹۷۵	۱۱/۶	۱/۶۹	۱۵
۱۹۷۶	۱۳/۶	۲/۵۲	۱۵
۱۹۷۷	۱۲/۹	۱/۸۴	۱۴
۱۹۷۸	۱۲/۹	۱/۵۹	۱۲
۱۹۷۹	۱۳/۷	۱/۴۰	۱۰
۱۹۸۰	۱۴/۴	۲/۰۱	۱۴
۱۹۸۱	۱۵/۰	۲/۵۰	۱۷
۱۹۷۲	۱۶/۶	۲/۹۰	۱۷
۱۹۸۲	۱۶/۷	۳/۷۵	۲۲

پس از اصلاحات ارضی، خرید دولتی در سراسر کشور آشکارا افزایش یافته است. در عین حال شاید مهم‌تر این باشد که در سال ۱۹۸۴، گزارش شده است که ایالت‌های جنوبی تا بحال بیش از ۹۷ درصد از کالاهای سفارشی سالانه شان را تکمیل کرده‌اند. اینها خیلی فراتر از شکایت اخیر دهقانان جنوب نسبت به بازار تولید است. در سال ۱۹۸۵، دولت نیروی قوی تری در بازار جنوب هست تا سال ۱۹۷۸.

#### دنیای بوکرتا - واقعیت‌ها

امر تعیین کننده برای گسترش اقتصاد سوسیالیستی اینست که سهمیه سرمایه گذاری عمومی تعیین گردد، در مورد تقسیم سالانه سرمایه گذاریها بین ۷ یا ۸ شاخه اقتصادی تصمیم گرفته شود، در مورد اینکه چه تعداد پروژه بایستی آغاز بکار نماید تصمیم گرفته شود، و در یک جهشی بزرگتر تعیین شود که آیا تکنولوژی سرمایه خواه





پیشرفته باید مورد استفاده قرار گیرد یا تکنولوژی کارخواه داخلی باید بکار گرفته شود.

واقعیت و سیاست کشاورزی با وجود اینها خود را به زور داخل این تصویر سرخ رنگ نمود و آنرا تغییر داد - نه فقط در ویتنام پس از ۱۹۷۵، بلکه در بزرگترین و ثروتمندترین کشورهای سوسیالیستی چون شوروی و چین، هم آب و هوای سخت و سرد - و هم وظایف دشوار سیاسی مربوط به بدست گرفتن کنترل ماهیگیری - هم به چنگ آوردن معاملات غله از دست تجار و محترکین چینی - کلیه تلاشهای برنامه ریزی شده اقتصادی را در دهه ۸۰، سایه وار دنبال کرده است.

ادامه تهدیدات خارجی، ابتداء از طرف پل - پوت و سپس از سمت چین، بمانند تحریم تجاری کشورهای غربی، وضعیت را خراب تر نمود و به نحو روشنی برنامه ۵ ساله را از مدار خارج کرد.

#### ایده های جدید، سیاست جدید

این مسائل تا اندازه زیادی توضیح دهنده اینستکه چرا حزب و دولت به پیشنهاد مربوط به بهتر کردن تولید و تولیدات بوسیله استفاده از مواد تحریک کننده، و به زمین های زراعتی امکان عمل زیادتری دادن، و بیشتر تکنوکراسی و کمتر ایده آلیسم بکار بردن، و نظری عمل در باره سرمایه گذاریها، با توجه بیشتری گوش دادند. در دهه هشتاد خصوصا در کشاورزی نتایج بهتری بدست آمد. در مرکز ویتنام بویژه در اطراف گوآن نام - دانانگ، افزودن کالا های دولتی سرمایه ای در کشاورزی نتایج خوبی در زمین های کلکتیوتیه بدست داد. در نواحی جنوبی تر پیشرفتهای بزرگی انجام شد: هم در مورد خرید دولتی از تولید کنندگان کشاورزی که قرار داد با دولت را تمام کرده بودند. کلکتیوتیه کردن در تعدادی از مناطق نتایج خود را نشان داد، خصوصا در منطقه تاین گیانگ. مسائل دشوار اقتصادی دیگری که تحت شرایط عینی ویتنام غیر قابل اجتناب هستند، هنوز جهت ترمیم زدن به تحصیل یک اقتصاد عمومی بیشتر ادامه دارند. بین این مسائل چندتایی ارزش یاد آوری دارند. اولین و مهم ترین مسئله ضدیت هایی است که در سیستم برنامه ریزی ایجاد کالا هایی چون زغال و سیمان، وجود دارد. و دومین مسئله، سیاست پرداخت حقوق است.

سطح حقوق کارگران و خدمه پائین نگهداشته شده است. و آنها بایستی پس از سالهای دراز محرومیت و سختی جنگ، کمبود انگیزه ها را دیر یا زود لگد کوب نمایند. مردم کار سیاه را شروع کرده اند، آنها دو جور کسب میگیرند، و در هر دو نیز به آرامش کار میکنند زیرا که ساده ترین راه همین است. رهبری غالبا اینها را نادیده میگیرد، حتی اگر شرکت های خودشان دچار خسارت شوند. روزنامه های ویتنامی پر از گزارشهایی در این موارد است.

#### مشکلات غیر قابل اجتناب

بعلاوه، مسائل تازه ای بوجود آمده است که در اثر انحراف سریع وزیادی در مسیر دیگری پیش آمده. در حال حاضر حزب و دولت ویتنام در نوعی دام گرفتار شده اند: اگر آنها قیمت های بازار را در وضعی که بوسیله کمبود مفرط کالا شناخته میشود، به رسمیت بشناسند آنوقت موازنه قیمت ها - آنطور که اقتصاد دانهای غربی تعبیر

میکنند - خیلی زیاد خواهد شد. و اگر آنها بطور مثال کالاهای روزانه ضروری را معتبر نمایند، مزد واقعی بسه سرعت کاهش خواهد یافت.

قدرت خرید خیلی زیاد، متقابلاً به همان طریق به کشاورزان در آمد بیشتری میدهد اما همزمان استاندارد زندگی مردم را پائین آورده و به نوعی تجزیه اجتماعی در روستا منجر خواهد شد. از طرف دیگر سیستمی که در آن تصور میشود که قیمت های تشبیه شده مرکزی خیلی پائین هستند و تقریباً هیچگونه نقشی در توزیع کالا ندارند. به بازار سیاه و بی عدالتی های تازه منتهی خواهد شد. اخترا از کاربرد قرارداد در کشاورزی بهمین صورت بسه معنی اینستکه بر پیشرفتهای کثوپراتیو فشار وارد شده و بتواند تولید نامعلومی را حفظ نماید.

بعلاوه این خیلی دشوار است که در اقتصادی که نیروهایش در بازار سیاه و هم چنین در دایره خدمات غیر رسمی بوجود میآیند، و قیمت ها بطرز شدیدی بوسیله بازار سیاه تعیین میشود، به شیوه ای تعیین کننده بسر کاربرد و توزیع ماشین آلات در کارخانجات اثر گذارده شود.

نخستین اشکال ۱۹۸۵، ویتنام اینست: دفاع، وحدت مجدد شمال و جنوب، تصمیم در مورد اینکه چه نقشی اشکال سازمانی کلکتیوتیه و غیر کلکتیوتیه در کشاورزی آینده باید ایفا کنند و کدام رفرمهای اقتصادی زنده میتواند یک بخش از ضدیت هایی که کاملاً با برنامه ریزی اقتصادی تناسب یافته اند، حل نمایند. علاقمندی مردم اینست که دهقانان زمین بیشتری داشته باشند تا به آنها غذایی بیشتری رسانده شود و دهقانان نیز درآمد بیشتری، در اینجا نیز مسئله توسعه یک سری انگیزه ها برای نسل جوانی که در آینده پرثمر، دفاع و پرداخت بدهی های خارجی را بر دوش دارد، مطرح است.

پایان

\*\*\*\*\*

دنیاله: فاکت هایی در باره السالوادور

ایجاد تشکیلات برای کارگران مزارع و دهقانان ممنوع گردید. سکوتی بزرگ بر سراسر کشور حاکم گردید.

در اریکه قدرت کلنل ها و ژنرالها نشسته بودند. آنان گاه و بیگاه یکدیگر را نابود میکردند. اما برای مردم عادی، این تعویض ها در راس نظامیان، هرگز بمعنی تغییری نبود. فقر بهمان صورت شدید بود و خفقان بهمان اندازه سخت و خونین شد.

در عوض پولدارها، پولدارتر میشدند، سودهای حاصله از قهوه، در سرمایه گذاری صنایع، بانکها، شرکت های بیمه، مراکز تجارت و حمل و نقل بکار رفت. افراد شروع کردند به حرف زدن در این باره که السالوادور در مالکیت و فرماندهی "چهارده فامیل" است. این چندان درست نبود. تعداد فامیل های رهبری کننده کمتر از ۱۴ تا بود. اما نه زیاد.

"چهارده فامیل" دیگر پس از آن در مزارع قهوه شان زندگی نمیکردند، آنها برای خودشان قصرهای زیبا در داخل سان سالوادور ساختند. اما قصرها و استخرهایشان را در پشت قلعه های بلند مخفی کرده بودند. نساتمام

\*\*\*\*\*

دنیاله: اکنون همه چیز ...

عملیات چریکها

همچون نشانه خشونت دائمی، تعداد برخوردها و درگیریهای بین ارتش و چریکها که با یکدیگر URNG را میسازند افزایش یافته است. یکی از گروهها بنام ارتش چریکی فقرا (RGP) اظهار داشت که در ژانویه جنبه هوشی مینه "HO Chi Minh - FRONT" در منطقه ال کیچه، ۲۲ تن سرباز دولتی را در حملات مختلف کشته است. روابط عمومی ارتش تایید نمود که احتمالاً در ناحیه پتق نیز مثل ال کیچه برخوردهایی روی داده است. پایان

«پیش بسوی تشکیل ارتش خلق!»



# فاکت‌هایی در باره السالوادور

فاکت‌هایی در باره السالوادور

## الهه السالوادور از سوی اروپایی سفید مورد تجاوز قرار گرفت

همچون سراسر قاره امریکا ، این سرخپوستان بودند که از اول در اینجا زندگی میکردند . در مورد تاریخ قدیم تر آن کسی چیز زیادی نمیداند . پیش از آنکه کلمبوس قاره امریکا را در قرن ۱۴ "کشف" کند ، دو نژاد حاکم سرخپوست در السالوادور و یا کاسکاتلان ( CUSCA TLAN ) که سرخپوستان به سرزمین خود می‌نامیدند وجود داشت . در غرب "پی‌پیلر" ها که متعلق به مردم آستک ( A ZTEK ) بودند زندگی میکردند و در شرق سرخپوستهای مایایی ( MAYA ) .

هر دو نژاد سرزمین زیبایشان را ستایش میکردند . آنها تصور میکردند که سرزمینشان با کوههای بلند و رودخانه های زلالش ، دشتهای حاصلخیز و آتشفشانهای مرتفعش يك الهه زیبایی است . و به این الهه همگی باید احترام گذارده و آنرا نگهداری نمایند . سرخپوستها ذرت و لوبیا کشت میکردند . پی‌پیلرها و سرخپوستهای مایایی ، نان ساجی ( نوعی نان تازه که با شیر میخورند ) میخوردند و لوبیا را درست مثل بیشتر مردم امروزی السالوادور می‌پختند . سرخپوستها همچنین کاکائو کشت میکردند . کاکائو مقدس بود و درست مثل ذرت هدیه ای از سوی خدایان ذرت و کاکائو بود . بهمین خاطر شکلات نیز شربتی مقدس بود و دانه های کاکائو بعنوان وسیله پرداخت مورد استفاده قرار میگرفت . در کاسکاتلان تقریبا هیچ طلا و یا نقره‌ای وجود نداشت . بهمین دلیل سرخپوستها لوبیا و کاکائو را جهت معاوضه با جواهرات زیبا و اشیاء سبز رنگ معدنی (مثل زرد م) با قبایل سرخپوستی در سرزمینهای دیگر بکار میبردند .

هیچکس مالک زمین نبود . الهه کاسکاتلان غیر قابل تصاحب بود . یا به گفته ای ساده تر ، او متعلق به همه بود .

"فاکت‌هایی در باره السالوادور" ، برگردان از يك بخش از کتاب سوئدی بنام "ما صلح می‌خواهیم" است . کتاب مذکور که رهبرناژی مستند و مصور در باره حقایق السالوادور میباشد توسط نویسنده ای بنام مونیکا زاک ( MONIKA ZAK ) در سال ۱۹۸۴ به طبع رسیده است . وی در سال های ۱۹۸۲ ، ۱۹۸۳ ، از مناطقی مختلف السالوادور دیدن کرده و حاصل آنرا در کتب مستند مختلفی جمع‌آوری نموده است . کتاب "ما صلح می‌خواهیم" يك نمونه از این کوشش هاست که ما در اینجا يك بخش از آنرا در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان قرار میدهیم .

و روسای قبایل محلی، زمین را برای هر خانواده فقط قرض گرفته بودند که مناسب برآوردن احتیاجات فعلی خانواده باشد. بحالوه هر خانواده کشت و کار مشترک داشت. در آنجا لوبیا، ذرت و سبزیجات کشت میشد. آنچه که همگی مشترکاً کشت کرده بودند، بین اهالی ده تقسیم میشد طوری که هیچکس لازم نبود گرسنگی بکشد. در قرن پانزدهم شهر نشینان فاتحانه از اروپا آمدند. آنها فرستادگان نظامی اسپانیا بودند که بخاطر تصرف سرزمینهای تازه ای برای اسپانیا، آمده بودند. اول آنها مکزیکو را تصرف کردند. سپس به سمت جنوب همچون خود را آغاز نمودند. بعد از سه سال آنها به کاسکاتلان رسیدند. بکصد سوار کاملاً مجهز، ۱۵۰ سرباز اسپانیایی و ۶۰۰۰ سرخپوست.

قبایل دیگر سرخپوست گذاشتند که بیگانگان با دلاوریهای تازه شان آنانرا بترسانند: سوارکاری با اسب و تفنگ. اما پی پیلرها بسادگی مرعوب نشدند. آنان به مقاومت پرداختند و اسپانیاییها را وادار به هزیمت کردند. اسپانیاییها باز گشتند. و بین ۱۰ تا ۱۵ سال بر تمامی مردم آنجا فاتح شده و آنها را مطیع خود نمودند. تجاوز به الهه کاسکاتلان آغاز شده بود و تجاوز کنندگان او را به السالوادور - نجات یافته ملقب نمودند. اکنون مردم میدانند که نیمی از سرخپوستان سرزمین در خلال مدت پس از آن جان سپردند. بعضی ها به قتل رسیدند و برخی دیگر از بیماریهای اروپایی ها که برای سرخپوستان ناشناخته بود، مردند. دیگران مجبور به کار تا حد مرگ برای اربابان جدید گردیدند. فرهنگ سرخپوستان، مذهب، علوم نجومی شان و زبانشان ناپدید شد. و زنان سرخپوست تبدیل به اشیاء دائمی تحت تجاوز قرار گرفتند. بهمین علت زاد و ولد تعداد زیادی دو رگه (MESTIZO) - شروع شد. (امروز خیلی کم سرخپوستان خالص باقی مانده اند. ۸۰ تا ۹۰ درصد از جمعیت السالوادور مس تیسو هستند. مخلوطی از نژاد سرخپوستان و اروپایی ها)

#### چگونه سرخپوستان بی زمین شدند ؟

سربازان اسپانیایی که در السالوادور ماندند، کلیه روستاهای السالوادور را از دولت اسپانیا گرفتند. آنها زمینها را گرفتند، حقوق کسب مالیات از سرخپوستان را بدست آوردند و حق پیدا کردند که از سرخپوستان بعنوان نیروی کار استفاده کنند.

مزارع بزرگی شروع به رشد کردند. مالکین تخم و ترکه های اصل و نسب دار اسپانیایی بودند و کارگران سرخپوستان و یا مس تیسو ها. در این مزارع بزرگ هر چیزی که میشد برای کسب درآمد به خارج از کشور فروخت، کاشته میشد. بطور مثال: کاکائو، شکر و ایندیگو (INDIGO - بوته ای با برگهایی که در قسمت جلوشان به رنگ آبی است) یا به دامداری مشغول بودند. دامها غالباً برای چرا آزاد بودند. و غالباً هم وارد مزارع کوچک سرخپوستان میشدند و آنها را لگد کوب کرده و ذرت و لوبیا میخوردند. این قضیه به آنجا کشید که بسیاری از سرخپوستان می بایست مزارع کوچکشان را ترک گفته و به مزارع بزرگتر منتقل گردند تا مبدل به کارگر کشاورزی بشوند. آنها در ازاء قرض گرفتن یک تکه کوچک زمین از مالک برای کشت خانوادگیشان، می بایستی روزانه ۱۲ تا ۱۴ ساعت برای ارباب کار میکردند. پرداخت اجرت خیلی بد بود. اکثراً وجه پرداختی شان به پول نبود بلکه به آنها "مهیره" پرداخت میشد. با "مهیره" میتوانستند از مغازه ارباب خرید کنند. قیمت ها سرسام آور بالا بود و برای اینکه خانواده شان از گرسنگی تلف نشوند کارگران روستایی مجبور شدند که خود را به ارباب بدهکار کنند. بدین طریق کارگران روستایی بردگان مالکین شدند و منظور هم همین بود. آنها نمیتوانستند به این وضع خاتمه دهند و شانس درخواست بهبود و محل زندگی و حقوق بیشتر، خیلی کم بود.

اما هنوز ۴۰ درصد از زمین مورد استفاده جزو زمینهای زراعتی سرخپوستان بود. آنها بر روی آن زمینی زندگی میکردند که سرخپوستان در طی هزاران سال قبل بر روی آن کشت کرده بودند. از طرف دیگر تقاضای قهوه خیلی زیاد شد. بهمین علت مالکان در السالوادور شروع به کشت بوته های قهوه روی زمین کردند. آنها پیش بینسی مینمودند که از زراعت قهوه سودهای زیادی در آینده بدست خواهند آورد لذا زمین بیشتری را هم میخواستند و

نیروی کار ارزان تر • از این رو مالکین قانونی را در کشور گذارند که میگفت سرخپوستان باید زمینهایشان را به دولت واگذار کنند •

۱ - زمینهای سرخپوستان صادره شد •

۲ - زمینهای سرخپوستان بین نظامیان ، مالکان بزرگ ، دکتورها و تجار تقسیم گردید •

۳ - سرخپوستان بی زمین شدند •

### سلطان قهوه

قهوه در السالوادور تبدیل به شاه شد • در خلال سده ۱۹۲۰ قیمت قهوه بدون شکست پیش رفت و مالکین مزارع - دارایی های حیرت آوری بدست آوردند • در سال ۱۹۲۰ ، ۹۴ درصد از صادرات کشور از محل قهوه تامین میشد • اما کارگران قهوه چگونه بودند ؟

در ایندیگوها ، و نی زارهای شکر و در دامپروریها ، کارگران کشاورزی تکه ای زمین از مالک قرض کرده بودند تا برای رفع مایحتاج خانگی شان بر روی آن ذرت و لوبیا کشت کنند • ولی در مزارع کشت قهوه مالکین نمیخواستند که زمینی به کارگران روستایی بدهند • در هر تکه زمین ناچیز ، می بایست بوته های قهوه کشت میشد • کارگران فقط در موقع برداشت میتوانستند به متاعی برسند • آنها مجبور به خوابیدن در بیرون از خانه بودند و از طلوع تا غروب آفتاب به جمع آوری دانه های قهوه مشغول بودند • آنها برای حقوق بسیار کمی •

در اینموقع ۸۰ درصد از جمعیت کشور بدین صورت زندگی میکردند ، بعضی از آنها هنوز مالک تکه زمینهای کوچکی بودند • اما اکثریت بی زمین بودند • برای زنده ماندن ، می بایست در مزارع قهوه یا نی زارهای شکر به سادگی کار میکردند • تمام اهل خانواده حتی بچه ها کار میکردند • وقتی موقع برداشت محصول تمام میشد ، آنها دیگر هیچ در آمدی نداشتند • برای اینکه بتوانند زندگی کنند ، عده ای قطعه زمینی اجاره نموده و عده ای دیگر شروع به کشت غیر قانونی میکردند • آنها زمینی را در نقطه ای دور افتاده بدون آنکه مالک در باره آن بداند تصاحب میکردند و اکثرا موفق میشدند که محصول را پس از برداشت به نقطه ای دیگر برسانند • مرگ و میر کودکان از هر جای دیگر امریکای لاتین بیشتر بود •

خیلی زود مردم فقیر شروع به اعتراض نسبت به نابرابریها کردند • در طی سده ۱۸ وقتی دولت زمینها را از سرخ - پوستان گرفت ، چندین بار ناآرامیهای روی داد • این ناآرامیها با خشونت سرکوب شد ، در آغاز قرن ۱۹ در خلال مدتی که سلاطین قهوه دارایی هایی افسانه ای بهم می زدند ، کارگران فقیر قهوه شروع به درخواست حقوق بهتر برای کارشان شدند • حتی اینهم به طرزی وحشیانه سرکوب گردید • اما کارگران السالوادوری ، کشاورزان و کارگران روستایی متارکه نکردند • آنها دست به سازماندهی خودشان زدند و اولین اتحادیه خود را بنا کرده و در اولین تظاهرات بزرگ خود شرکت جستند • سلاطین قهوه و دولت به اتفاق یکدیگر طرح دستگیری کلیه کارگران و کشاورزان که خواستهای خود را مطرح کرده بودند ، ریختند و به دلایل سیاسی آنان را دستگیر نمودند • کارگران به محلهای کار اجباری روانه شدند • در جاده سازی سنگ شکنی می بایست کار میکردند و برای جلوگیری از فرارشان ، آنها را با زنجیر به یکدیگر بسته بودند •

یکی از مالکین مزارع ، زنی که بعنوان چهره ای مذهبی شناخته میشد ، شیفته متدهای قاطعانه دولت شده بود • و برای اینکه مراتب سپاس خود را نشان دهد ، تعداد ۳۰۰ رشته زنجیر آهنی قطور به دولت پیشکش نمود • این زنجیرها می بایست برای کارگران و کشاورزان آشوبگر مورد استفاده قرار گیرند •

در سال ۱۹۲۹ ، ورشکستگی بزرگ نیویورک روی داد • کسادگی که به يك افت اقتصادی نیرومند گفته میشود سراسر جهان را بخود گرفت • و خیلی زود به سمت السالوادور نیز روانه شد • سلاطین قهوه هم گرفتار آن شدند • قیمت قهوه به شدت تنزل کرد • ولی سلاطین قهوه از طریق کاهش دادن حقوق کارگران ، درصد جبران آن برآمدند • يك کارگر مزرعه که روزانه ۵۰ سنتوس ( CENTAVOS ) در آمد داشت ، ناگهان اجرتش به ۲۰ سنتوس رسید •

و سلاطین قهوه که فرصت کرده بودند برای خود دارایی های عظیمی بچنگ بزنند، توانستند از کساد بازار بهره برداری نمایند. هنوز خیلی مزارع کوچکتر در کشور وجود داشت که قهوه در آن کشت میشد. مالکین این مزارع هیچگونه ثروتی نداشتند که وقتی دوران بدبختی رسید با آن زندگی کنند. آنها مجبور به قرض کردن شدند. وقتی نتوانستند قرضشان را بپردازند، سلاطین قهوه مزارعشان را به قیمتی ارزان خریداری کردند.

در مدت کساد بازار روابطی بوجود آمد که هنوز امروزه وجود دارد و یکی از اساسی ترین مسائل امروزی است. ۲۰ درصد از جمعیت مالک ۶۰ درصد از زمینهای تحت کشت است. در این وقت بود که در واقع مردم شروع به صحبت در باره الیگاری در السالوادور نمودند.

الیگاری یعنی اقلیتی به شدت کم.

الیگاری السالوادور، سلاطین قهوه پس از این مالک بخشهای بزرگ سرزمین بودند.

و آنها در ادامه اکثریت حوادثی که در السالوادور روی داد را فرماندهی نمودند.

### یکی از بزرگترین قتل عامهای تاریخ آمریکای لاتین

اجازه دهید به منطقه روستایی السالوادور در مدت کساد بازار برویم. ۸۰ هزار کارگر مزرعه و دهقانان فقیر خود را در تشکیلات اتحادیه ای بنام ( LA REGIONAL ) سازماندهی کرده بودند. اولین شرط این توده گرسنگان این بود: حقوق بهتر برای برداشت محصول. و دومین شرط آنها زمین بود.

در سال ۱۹۳۰ حزب کمونیست السالوادور ایجاد گردید. رهبر آن فارا بوندومارتی نامیده میشد. او از طبقه اشراف بود و پدرش یک مزرعه قهوه داشت. اما از همان سالهای دوران بلوغ، فارا بوندومارتی در مزرعه علیسه نابرابریهای جامعه عکس العمل نشان داده بود. او میدید که چطور همبازیهایش، کودکان کارگران قهوه کار از گرسنگی و بیماری تلف میشوند بدون اینکه پدرانشان بتوانند کاری انجام دهند.

فارا بوندومارتی حقوقدان شد. اولین کاری که بعنوان یک وکیل کامل انجام داد این بود که از رئیس جمهور ستمگر انتقاد کند. به این دلیل او را به گوانتالا تبعید نمودند. اکنون فارا بوندومارتی وکیل، زندگی مشترک با دیگر فقرا را آغاز نمود. در ظرف ۵ سال او معاش خود را چون کارگر مزرعه، نجار و همه کاره تامین نمود. مدتی هم مشترکا با سرخپوستان ناحیه ال کیچه ( ELQUICHE ) زندگی کرد.

وقتی مجدداً به السالوادور بازگشت در راس حزب کمونیست قرار گرفت. او فکر یک مبارزه برای تحولات اجتماعی را در سر داشت، برای السالوادوری که در آنجا کارگران بتوانند طبق ارزشهای انسانی زندگی، زندگی کنند. رئیس جمهور کشور برای بهتر کردن وضع بینوایان عهد کرده بود. اما هرگز به عهد خود عمل نکرد. فارا بوندو - مارتی درخواست تشریف نزد رئیس جمهور کرد وی سعی کرد رئیس جمهور را وادار به انجام رفرمهای عهد شده نماید. اما رئیس جمهور سر باز زده و ناراضی در کشور رشد نمود.

در اوائل سال ۱۹۳۲ قرار بود انتخابات شهری برگزار شود. برای اولین بار ( و آخرین بار ) در تاریخ السالوادور، به حزب کمونیست اجازه داده شد که در یک انتخابات شرکت کند. حزب قول داد که برای بهتر کردن شرایط زندگی فقرا در روستاها و کارگران در شهرها کار کند. این ایده ها از سوی مالکان زمین تهدیدی علیه علائق شان تلقی شد. بدین دلیل دولت طوری عمل نمود که دفاتر انتخاباتی در آن مناطقی که احتمال پیروزی کمونیستها میرفت، هرگز گشوده نگردد. اما انتخابات در جاهای بسیار دیگری به انجام رسید. و در چندین جا حزب کمونیست پیروز شد. ولی نمایندگان کمونیست مردم هیچگاه اجازه ورود به مجلس را نیافتند.

تا اینصورت فارا بوندومارتی و سازمانهای حرفه ای تصور میکردند که میتوانند از راهی مسالمت آمیز تغییراتسی در جامعه را امکان پذیر سازند. اکنون فارا بوندومارتی پذیرفت که این طریق هرگز به جایی نمی رسد. او تصمیم گرفت که رهبری یک حرکت شورشی در بین تنگدستان را بر عهده گیرد. اما نقشه وی به بیرون درز کرد. مارتی و دو تن دیگر از رهبران دستگیر شدند. آنها به یک زندان منتقل شده و در آنجا اعدام گردیدند.

خانواده فارابوندومارتی هیچگاه بیدار او در زندان نیامدند. آنها حتی برای خداحافظی به پای چوبه دار هم نیامدند. آنها فکر میکردند که او به اهداف طبقه اش خیانت ورزیده است. فقرا و روستائیان بیشتر به فارابوندومارتی و عقایدش باور کرده بودند. آنان عقب ننشستند. آنان بدون رهبرشان دست به قیام زدند. قیام بزرگ در شب بیست و دوم ژانویه ۱۹۳۲ بوقوع پیوست. آنها اسلحه خیلی کم داشتند. اکثرا مجهز به ماچته (MACHETE)، یا چاقوی برش که يك ابزار عمومی دهقانان السالوادوری است، بودند. دهقانان دست به حمله به پادگانهای نظامی زده و مغازه ها را غارت نمودند و موفق شدند تعدادی از دهات را بدست گیرند. دهقانان شورشی تعداد خیلی کمی را کشتند. احتمالا آنها در مجموع ۲۲ تن را کشته و ۴ تن را زخمی کردند. اما جوابی که به دهقانانی که نان و زمین میخواستند داده شد، یکی از بزرگترین قتل عامهای تاریخ خونین امریکای لاتین بود.

قیام در سه روز سرکوب شد. ۵ هزار تن کشته شدند. ولی با وجود این ارتش و پلیس و اعضاء الیگارشیک داوطلبانه شرکت کرده بودند، قصابی را ادامه دادند. از آنجا که نمیدانستند چه کسانی در قیام شرکت جستند بودند، تصمیم گرفتند که کار هر چه سرخپوست هست را یکسره کنند. هر که لباس سرخپوستان را بر تن داشت و یا حرکتی شبیه سرخپوستان انجام میداد، کشته میشد. در چندین جا، آنها کار را به آنجا رساندند که دست آخر هر که لباس کهنه و پاره برتن داشت و یا ماچته در دست، کشته میشد.

برای اینکه کار را ساده تر کنند، ارتش از کلیه کسانی که در قیام شرکت نکرده بودند، دعوت کرد که به پادگانها نظامی مراجعت نمایند و در آنجا ورقه ای بگیرند که نشان میداد بی تقصیرند. هر کسی که مراجعه نمود و بسه سرخپوستان شباهت داشت، دستگیر شد. آنها را همگی با دستهای بسته از پشت به یکدیگر زنجیر کرده و سپس در گروههای ۵۰ نفری به نوبت به قبرستان کلیسا منتقل نمودند. در آنجا جوخه اعدام با مسلسل منتظرشان ایستاده بود.

هر ۵۰ تن با يك رگبار مسلسل به قتل میرسید. آنهاثیکه منتظر اعدام خودشان بودند، میبایست گورهای دسته جمعی کنده و کشته شدگان را قبل از آنکه نوبت خودشان برسد، چال کنند. زنان سرخپوست و بچه هایی که علیه قتل عام شوهران و یا پدرانشان اعتراض کرده بودند، نیز اعدام شدند. کشتار، بدون مانع به دو یا سه ماه طول کشید. گفته میشود که رویه مرفته ۳۰ هزار انسان کشته شدند. اکثریت آنها سرخپوستان فقیری بودند که در مزارع قهوه الیگارشیک کار میکردند.

### چهارده فامیل

الیگارشیک عامل سرکوب قیام دهقانی ۱۹۳۲ شد. برای اینکه چنین دوباره تکرار نشود، نظامیان سابق و پلیسهای خاتمه خدمت، استخدام شدند. آنها میبایست در مزارع زندگی کنند. وظیفه شان این بود که به کارگران مزرعه که بطور مثال شروع به حرف زدن در مورد افزایش حقوق میکردند، "خدمت کنند" در عمل یعنی هر که شکایت میکرد، کشته میشد.

اما سال ۱۹۳۲ از بسیاری جهات سال تغییر و تحولات شد.

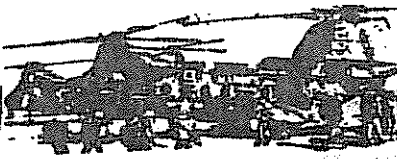
در طی سده قرن ۱۸ تا آنموقع، رئیس جمهور کشور همیشه یکی از مالکین ثروتمند بود. اکنون این مالکین ثروتمند آنچنان از مرز رعب و وحشت گذشته بودند که داوطلبانه قدرت فرماندهی را بدست نظامیان سپردند. منتها در اصل خودشان به کمک رشوه و تهدید فرماندهی میکردند و در نظر داشتند که همیشه یکی از نفرات خودشان مهم ترین پست وزارت را داشته باشد. برای اینکه مردم کاملا آرام نگهداشته شوند، قوانین جدیدی در نظر گرفته شد.

حزب کمونیست ممنوع اعلام شد.

اتحادیه ها ممنوع گردیدند.

بقیه در صفحه ۷۱

زنده، زپیر، زیاد جنگ، انتالابی برعلیه،  
امپریالیسم، نوکران دا خلیش



# اکنون همه چیز علیه چریکها

## تحت فرمان است

اکنون همه چیز علیه چریکها تحت فرمان است

سری ترجمه های کوتاه

تعداد درگیریها بین چریکها و ارتش در گواتمالا از آغاز امسال افزایش یافته است ، چائیکه مجلس موسسان ریاست دولت ، ژنرال اسکارمی یا ویکتورس اکنون بر سر برگزاری تاریخ انتخابات عمومی به توافق رسیده است : ۲۷ اکتبر نزدیک ۶ ماه دیگر برنامه ریزی شده است .

اما موضوع تحت الشعاع قرار دادن بیشتر اینست که کدامیک ، رئیس جمهور یا پارلمان - بعد از اینکه رژیم قانون اساسی را انتشار داد ، که به نظامیان قدرت فرماندهی بر روی سراسر دستگاه دولتی در خصوصیت "هماهنگی برای توسعه و تجدید ساختمان" در روستاها را میدهد - بالاخره قدرت را بدست میگیرد . در تعریفی روشن ، بدین مفهوم است که کلیه مقامات دولتی در خدمت مبارزه ضد چریکی نظامیان قرار بگیرند .

احکام قانون اساسی بر خود نامی پیچیده حمل میکنند "سیستم ملی هماهنگی حقوقی جهت توسعه و تجدید ساختمان" و هیچ چیز هم نیست بجز احداث فرمالیته عملیات فعلی نظامیان در روستاها بویژه در قسمتهای غربی و شمالی کشور که چریکها در آنجا حضور دارند .

هدف فوری این است که جمعیتهای سرخپوستان را در دهکده های استراتژیک ، یا آنطور که مقامات دولتی ترجیح میدهند آنها را بخوانند ، در "مناطق توسعه" ایزوله نمایند .

در برنامه های ضد چریکی هم چنین این موارد را شامل میشود که قبلا NFLA توضیح داده است . کسانی که دسته های دفاع از خود غیر نظامی نامیده میشوند ، مردان دهاتی هستند که اغلب تحت فشار وادار میشوند که تحت فرماندهی نظامی آموزش دیده و تنالیم نظامی را بکار بندند . این شبه نظامیان ، گشتی های دهقانی که اکنون رقم آنها بین ۷۰۰،۰۰۰ ، ۸۰۰،۰۰۰ تن دور میزند ، وظیفه شان اینستکه علیه چریکها وارد مبارزه شده و همزمان بعنوان ارگان موثر کنترل در باره هر چیزی که در منطقه روی میدهد ، عمل میکنند .

### قدرت نظامی واگذار شده

قانون شماره ۱۱۱-۸۴ به این مفهوم است که مقامات غیر نظامی دولتی در کلیه سطوح همچون محاکم خصوصی به نحو احسن قدرت نظامی را واگذار میکنند . تحت دستاویزی مشابه یعنی به فعالیت واداشتن "توسعه و تجدید ساختمان" ، قدرتهای نظامی میتوانند امکانات کشوری را سانترالیزه نمایند . احکام قانون اساسی همچنین بیان میدارند که این ریاست دفتر فرماندهی ژنرالها است که در مقام ریاست عالی دفاع کشور بالاترین اتوریتته گواتمالا را دارد .

در سطح ایالت ها ، ارگانی از مقامات مختلف بهمکاری دعوت شده که از طرف فرمانده نظامی منطقه رهبری میشود و بطور موازی با مقامات غیر نظامی کار میکند . نشریه تبعیدی : Noticias De Guatemala معتقد است که امور مجلس موسسان با قانون اساسی جدید به آرامی میگردد . قانون ۱۱۱-۸۴ در عمل قانون اساسی سیاسی کشور است .

### انتخابات عمومی

پیشرفت آهسته کار ( در يك سال نزدیک ۴۰ بند از ۲۰۰ قانون نوشته شده است ) ، ژنرال می یاو ویکتورس را آزرده



نموده که تهدید خود را با انتقال فرماندهی به رهبری غیر نظامی مطرح کرده است. ماه مه امسال موعدی در نظر گرفته شده که باید کار تدوین قانون اساسی تمام شود.

اولین دور انتخابات رئیس جمهور، پارلمان، استانها و شهرستانها در ۲۷ اکتبر امسال برگزار میشود. چنانچه هیچیک از کاندیداهای رئیس جمهوری اکثریت آراء را بدست نیاورد، دومین دور انتخابات در ۲۵ نوامبر بیسن دو کاندیدایی که بیشترین آراء را آورده اند برگزار میشود. آغاز کار رئیس جمهور در ۱۴ ژانویه سال ۱۹۸۶ و پارلمان و سایرین در ۱۵ دسامبر امسال خواهد بود.

یکی از علل اینکه زمان زیادی برای تدوین قانون اساسی برده میشود، عدم یگانگی احزاب راستی در مجلس موسسان است. در اطراف پیشنهاد دموکرات مسیحیان که گفته بودند در قانون اساسی در مورد شرکتیهای خصوصی نوشته شود که آنها از ساخت اجتماعی برای پر کردن جامعه برخوردار هستند، سر و صدای زیادی بلند شد. برای راستیها این پیشنهاد خیلی زیاد بوی سوسیالیسم میداد و پیشنهاد مذکور رای بدست نیاورد.

### تلاشی راستیها

یکی از کاندیداهای بخود مطمئن برای پست ریاست جمهوری رهبر ماورا راستیها MLN، ماریوساندووال - آراکون است. یکی از احزاب راستی که از وی حمایت میکند، CAN حمایتش را بخاطر ناراضیش از یادآوری وی در مورد کاندیداهای پارلمان و پست قائم مقام ریاست جمهوری پس گرفت.

دو تن دیگر از کاندیدها تازه وارد و صاحب روزنامه هستند. جورج کارپیونیکول از حزب میانه رو UCN و جورج سرانو که از طرف احزاب کمتری حمایت شده است، در مجلس موسسان امروز معرفی نشده اند.

چندین حزب دیگر که خود را سوسیال دموکرات میخوانند، سعی میکنند که در ائتلافی بنام UID، اتحاد دوستان دموکرات را در یک گروه بوجود آورند. در حالیکه حزب پارتیدو سوسیال دموکراتیکو P SD، عضو انترناسیونال سوسیالیستها هنوز برای شرکت در انتخابات مردد است.

### کار حزبی پر خطر

گواتمالا هنوز کشوریست که در آن هر روزه خشونت و ترور حاکم است، و هیچکس نمیتواند ضمانت کند که اعضاء حزب که نامهایشان را جهت ثبت قانونی میدهند، قربانیان خشونت سیاسی ای نمیشوند که پس از ۱۹۶۰، ۱۰۰۰۰۰ جان انسان را گرفت. این ارقام از طرف دو تن عضو مجلس پارلمان انگلیس که تحقیق سالم از جرائم علیه حقوق بشر در کشور را رهبری میکردند، داده شده است. حاصل کار آنها فرق زیادی با نتیجه کلیساهای گوناگون و گروه های تبعه داخلی در امسال ندارد. طبق این ارقام در هر هفته یکصد مورد قتل سیاسی روی میدهد، بعلاوه در حدود ۱۰ مورد ناپدید شده و یا بی نشان در عرض همان مدت کوتاه وجود دارد.

نظریه های بیشتری بوسیله تحقیقات سالم دیگری که از سوی یک انگلیسی دیگر بنام گروکولویل برای محاسبات سازمان ملل در طی ۶ روز از گواتمالا دیدار کرده، ارائه شده است. طبق گزارش او آدم دزدیها و ناپدید شده ها به "از دست رفته ها" تعلق دارند. او هم چنین گفته است که زندانهای مخفی ای که وجود داشته باشند، پیدا نکرده و هم چنین کوششهای مشهور می یاویکتورس که گواتمالا را به دموکراسی هدایت میکند، در عین حال وی منکر نشد که خشونت وجود دارد و مسئله بزرگی است.

انتقاد از فرستاده سازمان ملل بیش از همه از طرف گروههای کلیسا، سازمانهای وابستگان ناپدیدشدگان و مطبوعات گواتمالا مطرح شد. بقیه در صفحه ۷۱.

بیا که تماس با نشریه جنگل با آدرس زیر مکتوبه بفرستید

JANGAL  
BOX 8055  
750 08 UPPSALA  
SWEDEN

### آدرس بانک

نام بانک : Svenska Handelsbanken  
آدرس بانک : Vaksalag, 8-Uppsala  
نام گیرنده : Jangal  
شماره حساب بانکی : 385 005 571  
کد بانکی : 6501

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با حضورن جبهه‌های چریکی در  
شهر و روستا، به نخستین جنگ انقلابی  
دیروزانیم!

www.iran-archival.com